

فرقه دمكرات آذربايجان

محمود طوقى

فهرست

دفتر نخست

۳.....	دیباچه.....
۶.....	زندگی پیشه وری.....
۲۰.....	سه تابلو.....
۲۸.....	مجلس چهاردهم.....
۴۲.....	اخراج پیشه وری از کنگره اول حزب توده.....
۵۸.....	آذربایجان در آستانه تشکیل فرقه.....
۵۹.....	روز شمار فرقه دموکرات.....
۷۰.....	اصالت فرقه.....
۷۴.....	زمینه های عینی وذهنی نهضت دموکراتیک آذربایجان.....
۸۲.....	نیروهای دخیل در تشکیل فرقه.....
۹۲.....	بیانیه ۱۲ ماده ای فرقه.....
۱۰۵.....	باید ها و نباید های فرقه دموکرات.....
۱۰۸.....	چهار دیالوگ تاریخی.....
۱۱۵.....	مسئله زبان.....
۱۱۹.....	ماهیت فرقه.....
۱۲۲.....	کنگره خلق.....
۱۲۸.....	برنامه دولت پیشه وری.....
۱۳۴.....	درس های یک شکست.....
۱۳۵.....	حرکت های چپ روانه فرقه.....
۱۳۶.....	فیل های ایرانی.....
۱۳۸.....	انتخاب قوام به نخست وزیری.....
۱۴۵.....	قوام در مسکو.....

۱۴۹.....	قوام و امریکا.....
۱۵۲.....	خر مردرندی روس ها.....
۱۵۸.....	موافقت نامه نفتی شمال.....
۱۶۲.....	قوام به چه می اندیشید.....
۱۶۶.....	اصلاحات فرقه.....
۱۸۶.....	اصلاحات ارضی فرقه.....
۲۰۳.....	علل شکست فرقه.....
۲۰۸.....	پیشه وری در تهران.....
۲۱۴.....	موافقت نامه تبریز.....
۲۱۹.....	مجلس پانزدهم؛ قتلگاه فرقه.....
۲۲۴.....	فصل های توطئه.....
۲۲۹.....	نقد فرقه در این مرحله.....
۲۳۷.....	روز واقعه.....
۲۳۹.....	پایان سخن.....
	دقتر دوم
۲۴۶.....	شاهد از غیب.....
۲۴۸.....	درک راست ،درک درست.....
۲۵۳.....	مرگ پیشه وری.....
۲۵۶.....	روایتی مجهول،خاطرات دکتر جهانشاهلو افشار.....
۲۹۱.....	آمار کشتگان.....
۳۲۷.....	زندگان.....
۳۲۸.....	پایان کار فرقه.....
۳۳۲.....	منابع و مأخذ.....

دفتر نخست

دیباچه نخست: ناسیونالیسم میان تھی

بررسی تاریخ معاصر ایران بدون بررسی فرقه دمکرات آذربایجان کوشش بیهوده‌ای است. اما نزدیک شدن به این بازخوانی در هر پژوهشگری ایجاد شک و تردید می‌کند. علت آن را باید در ناسیونالیسم پوشالی پهلوی جست‌وجو کرد.

از همان ابتدای شکل‌گیری نهضت آذربایجان، آنانی که از صدر تا ذیل یک کشور را در حلقوم استعمار فرو کرده بودند ناگهان تبدیل به میهن پرستانی دوآتشه شدند. آدم‌هایی از قبیل سیدضیا، عامل سرسپردۀ انگلیس و شخصیت شماره یک کودتای ۱۲۹۹، ژنرال آبرونساید، علاء، ساعد و قوام.

در جای خود مفصلاً توضیح خواهم داد که این حضرت اشرف (لقبی که شاه به قوام داد پس گرفت و خود به آن سخت می‌بالید)؛ از زمان حکومت احمدشاه چه تلاش مجدانه‌ای داشت تا پای امریکایی‌ها را به نفت و خاک ما باز کند. و حتی در شهریور ۱۳۲۰، که امریکا دخالتی در اشغال ایران نداشت به دعوت حضرت قوام، امریکایی‌ها هم تشریف فرما شدند.

سپس فنودالهای فراری سینه بر تنور میهن چسبانند که مام وطن رفت. و کسی از آن تاریخ تا پایان هزاره ما از این میهن پرستان قلابی نپرسیده است که شما با مردم این مام وطن در قبل و بعد از فرقه چه کردید. و زمانی که آن خیانت بزرگ بر مردم آذربایجان رفت، قتل عام آن‌ها روز نجات آذربایجان شد. و تمامی تاریخ تبدیل شد به تبلیغات منحط و هیچ کس دیگر جرأت نکرد بپرسد که خُب، آقایانی مثل حضرت قوام و شاه و ساعد میهن پرست که

آذربایجان را از دست روس ها نجات دادند با مردم آذربایجان چه کردند. در ایدئولوژی ناسیونالیسم پوشالی وطن یعنی یک آب و خاک، یک پرچم و یک سرود. مردم، هیچ حق حقیقی و حقوقی و تاریخی بر آن خاکی که در آن زندگی می کنند ندارند. و به طور کلی مردم حضور واقعی ندارند. حضور واقعی متعلق است به آب و خاک و دریا و چرند و پرند و خزنده. اما اگر کسی بیاید و بگوید آقا ما چند میلیون آدم در این محدوده جغرافیایی که نام آن آذربایجان است می خواهیم به زبان مادری حرف بزنیم، درس بخوانیم و بر مرده های خود سوگواری کنیم می شوند تجزیه طلب و از سوی تهرانی و شیرازی و خراسانی توپ و تانک راه می افتد که بجنبید مام وطن از دست رفت.

این هوچی گری تاریخی آنقدر پرجذبه و پرصداست که روشنفکر استخوانداری مثل خلیل ملکی هم فریب آن را می خورد در خاطراتش می نویسد: «مهاجرین، شعارهای شوروی پرستانه (نه شوروی دوستانه) می دادند.

آنابولی یعنی حرف زدن به زبان مادری» (یعنی زبان ادارات باکو). بیچاره ملکی! تصور می کرد که آذری ها بزرگترین گاف خود را داده اند. بعد، همین ملکی که یک عالم علوم اجتماعی بود، خواست های مردم را «غائله آذربایجان» می نامد. در چنین جو سنگینی از هوچی گری و خاک پاشیدن در چشم حقیقت که حتی ملکی نیز با آن گمراه می شود، نوشتن در مورد فرقه دمکرات کاری بس دشوار و سنگین است.

نام فرقه دمکرات هنوز بعد از شصت سال ناسیونالیست های میان تهی رت

دچار لکنت زبان می کند.

دیباچه دوم: دمکراسی

حل مسئله قوم ها (می گوئیم قوم ها؛ چون اگر بگویی ایران کشوری است کثیرالمله به ناسیونالیستهای پوشالی برمی خورد) تا کنون دو راه حل داشته است.

۱- فدرالسیم: راهی که توسط اقوام مختلف پیشنهاد شده است. طرحی که مدام سرکوب شده است.

۲- مرکزیت گرایی مطلق: طرحی که توسط جریانات راست پیشنهاد شده است و برای پیشبرد آن متوسل به توپ و تانک شده اند.

راه سوم

راه سوم دمکراسی است. با برقراری يك حکومت به تمام معنا دمکراتیک؛ مسئله اقوام و ملل ایرانی حل خواهد شد. اشتباه فرقه دمکرات (دست کم یکی از اشتباهاتش) این بود که سرنوشت خلق آذربایجان را از دیگر خلق ها جدا می کرد و می خواست به تنهایی به مشروطه اش برسد که نرسید و محال بود که برسد.

آذربایجان، چه آن روز و چه بعد باید شعار می داد «دمکراسی برای ایران»، هرچند آنان شعار می دادند «دمکراسی برای ایران - خودمختاری

برای آذربایجان» اما در بطن دمکراسی حقوق خلق ها نیز نهفته است و گفتن و نوشتن به زبان مادری برخلاف تصور مرحوم ملکی، نه يك شعار شوروی پرستانه، که به منزله حقوق طبیعی مردم آذربایجان است.

روزشمار زندگی پیشه وری

فرقه دمکرات آذربایجان، حزب پیشه وری نیست اما نام فرقه با نام پیشه وری گره خورده است. به همین سبب بررسی کرده ها و ناکرده های فرقه، بدون نگاهی گذرا به زندگی پیشه وری ناقص است.

منتقدین فرقه نیز به عمد از زندگی سیاسی پیشه وری چشم می پوشند تا بتوانند از پیشه وری عنصری تجزیه طلب و خائن بسازند، گویی پیشه وری از آنسوی ارس آمده است تا آذربایجان را از مام وطن جدا کند.

برای بررسی زندگی پیشه وری لازم است زندگی او را به دو بخش تقسیم کنیم: زندگی او از تولد تا تشکیل فرقه و از تشکیل فرقه تا مرگ.

پیشه وری در سال ۱۲۷۲، در روستای «سید لرزیده س» از توابع خلخال آذربایجان به دنیا آمد و او را سیدجعفر نامیدند.

کودک بود که اموال پدری اش توسط ایل شاهسون غارت شد و آن ها مجبور شدند به باکو مهاجرت کنند. سیدجعفر در این تاریخ ۱۲ ساله بود (سال ۱۲۸۴).

بعد از مدتی در مدرسه روستای بلبله، واقع در شبه جزیره آبشول، فراش شد. در همین مدرسه درس خواند و معلم شد و به روستای خیردالان رفت. بعد از مدتی وارد دارالمعلمین باکو شد. (سال ۱۲۹۲)

در سال ۱۲۹۶، پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ شوروی، نخستین مقاله اش را در روزنامه آچیق سوز (سخن فاش) که ارگان حزب مساوات به رهبری محمد امین رسول زاده بود نوشت.

بعد به روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» که ارگان کمیته باکوی حزب دمکرات به مدیریت علی قلی زاده بود رفت.

حزب دمکرات

این حزب با تلاش محمدعلی تربیت که از ایرانیان مهاجر بود در باکو به وجود آمد. حزب دمکرات با حزب دمکرات خیابانی ارتباط داشت و در واقع شعبه ای از آن بود.

آذربایجان واحد

آذربایجان واحد، شعار حزب مساوات بود که در سال ۱۹۱۱ در باکو شکل گرفت و در مقابل آن، «آذربایجان جزء لاینفک ایران» بود که شعار حزب دمکرات شاخه باکو بود.

به دنبال معاهده برست لیتوسک، در فوریه ۱۹۱۸، فدراسیون قفقاز تجزیه شد و گرجستان و آذربایجان و ارمنستان از آن بیرون آمدند.

در اولین کنگرهٔ مسلمانان قفقاز در آوریل ۱۹۱۷، حزب مساوات که يك حزب ناسیونالیستی ترك بود ضمن تأسیس جمهوری دمکراتيك آذربایجان برای اولین بار به صورت رسمی نام آذربایجان را بر این منطقه گذاشت. نام گذشته های دور آذربایجان آلبانیا بود و پس از آمدن اعراب به این منطقه، آران نامیده می شد و زمانی هم که این منطقه به موجب قراردادهای گلستان و ترکمن چای از ایران جدا شد، آران نام داشت. در ۲۸ مه ۱۹۱۸ حزب مساوات با پشتیبانی ترك های عثمانی در باکو قدرت را به دست گرفت و جمهوری آذربایجان اعلام کرد.

این در حالی بود که در جریان جنگ جهانی اول، امپراتوری روسیه به دنبال انقلاب فوری و اکتبر ۱۹۱۷، متلاشی شده بود.

در انجمن صلح، در سالی که بعد از تمام شدن جنگ جهانی اول تشکیل شد هیئت نمایندگی آذربایجان پیشنهاد يك فدراسیون را با آذربایجان ایران داد که مورد موافقت ایران هم بود. محمدعلی فروغی، نخست وزیر نصرت الدوله به وزیر امور خارجه، دستور داد تا این مسئله را در انجمن صلح و رسای که محل تعیین تکلیف کشورهای درگیر جنگ بود مطرح کند که با مخالفت انگلیس روبه رو شد.

در این شرایط، پیشه وری، چنان که از مقالاتش برمی آید يك ناسیونالیست جدی و طرفدار این نکته است که آذربایجان جزء لاینفک ایران است و او با پان ترکیست ها مرزبندی روشنی دارد.

حزب عدالت

در سال ۱۹۱۶، کمیته ایرانیان باکو به نام کمیته عدالت شکل گرفت که یک جریان انقلابی متشکل از ایرانیان مهاجر در آن دیار بود که در سال ۱۹۱۷ این کمیته تبدیل به فرقه عدالت شد. در سال ۱۲۹۸ شمسی، در کنفرانس عمومی حزب، پیشه وری به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و مسئولیت روزنامه حریت ارگان حزب، به پیشه وری سپرده شد.

پیشه وری در این زمان در چهار روزنامه تنگدستان آذربایجان (آذربایجان فقراسی) و کمونیست (یولداش) و اخبار کمیته انقلاب جنگی موقت آذربایجان و مشعل، مقالاتی می نوشت.

حزب کمونیست آذربایجان

در سال ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) از وحدت حزب عدالت و سازمان همت و شاخه، باکوی حزب کمونیست روسیه، حزب کمونیست آذربایجان به وجود آمد و پیشه وری یکی از فعالین این حزب بود.

پیشه وری در این برهه یک سوسیالیست بود. انقلاب اکتبر در ذهن پیشه وری اثری شگرف داشت.

پیشه وری تا انقلاب اکتبر در واقع یک دمکرات مشروطه خواه بود و راه نجات ایران را اجرای اصول مشروطه می دانست، اما بعد از انقلاب اکتبر به

این باور رسید که راه نجات ایران، انقلابی سوسیالیستی و تشکیل یک جمهوری شورایی است.

اشغال بندر انزلی

با سقوط امپراتوری روسیه، فدراسیون منحل شده قفقاز (آذربایجان، گرجستان و ارمنستان) محل تاخت و تاز نیروهای انگلیس و ترکیه شد.

اما بلشویک ها به زودی بر اوضاع مسلط شدند و حکومت خود را به مرزهای ایران رساندند، در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ارتش سرخ شوروی به دنبال تعقیب انگلیس ها و روس های سفید (مخالفین حکومت بلشویکی) به بندر انزلی رسیدند و بندر انزلی توسط ارتش سرخ اشغال شد. در همین زمان بیانیه ای توسط حیدرخان عمواغلی و پیشه وری صادر شد و مردم ایران را به قیام و انقلاب فراخواند.

این بیانیه مشترک، نشان می دهد که پیشه وری در این تاریخ همپاراز انقلابی بزرگ حیدرخان عمواغلی است.

انقلاب گیلان

پیشه وری در خرداد ۱۲۹۹، در رأس هیئتی برای مذاکره با میرزا کوچک خان به ایران آمد. در این زمان توازن نیروها به هم خورده بود.

آمدن ارتش سرخ به بندر انزلی و شکست نیروهای انگلیسی، آتش خفته نهضت جنگل را که روبه خاموشی می رفت شعله ور کرد و طی ملاقاتی که میرزا کوچک خان با فرمانده ارتش سرخ مستقر در انزلی کرد جمهوری

سوسیالیستی گیلان برپا شد. در رأس این جمهوری، میرزا کوچک خان قرار داشت.

این وضعیت باعث شد که تشکیلات مخفی حزب عدالت علنی شود و به دنبال آن کادرهای حزب عدالت پایگاه خود را در شمال مستقر سازند.

کنگره حزب عدالت

تیر ماه ۱۲۹۹، کنگره حزب عدالت برگزار شد و حزب عدالت به حزب کمونیست تغییر نام داد و پیشه‌وری به عضویت کمیته مرکزی آن درآمد.

کودتای احسان اله خان

در نهم مرداد ۱۲۹۹، کودتای احسان اله خان دوستدار، علیه حکومت میرزا کوچک خان صورت گرفت و پیشه‌وری در دولت جدید به سمت کمیسر داخله برگزیده شد.

کنگره باکو

در شهریور ۱۲۹۹، کنگره ملل شرق در باکو برگزار شد پس از کنگره، کنفرانس وسیع حزب کمونیست برگزار شد. این کنفرانس با انتخاب کمیته مرکزی جدید، پیشه‌وری و سلطانزاده را از ترکیب رهبری کنار گذاشت، اما با پادرمیانی کمینترن، این دو، به رهبری بازگشتند.

اقامت در باکو

پیشه وری بعد از کنگره باکو به ایران بازنگشت و مدتی روزنامه اکینجی را در باکو منتشر کرد.

شرکت در کنگره کمینترن

در سال ۱۳۰۰، پیشه وری به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران، در کنگره سوم کمینترن شرکت کرد.

بازگشت به ایران

در سال ۱۳۰۰، پیشه وری به ایران بازگشت و در تهران، در يك مدرسه روسی به معلمی پرداخت. پیشه وری به اتفاق کریم نیک بین، محمد دهقان و ابوالفضل لسانی روزنامه حقیقت را منتشر کرد.

در همین سال پیشه وری با معصومه مصدررحمانی ازدواج کرد. پیشه وری هنگام ازدواج ۲۹ ساله بود.

پیشه وری در این سال ها به علت مسایل امنیتی، با نام های مستعار در روزنامه ها مقاله می نوشت. پیشه وری از نام هایی جعلی احمد، پرویز الف. پرویز، م. ح و عجل استفاده می کرد.

افکار پیشه وری از ابتدا تا این مرحله

۱- دوره قبل از انقلاب اکتبر؛

۲- دورهٔ انقلاب اکتبر تا شکست انقلاب گیلان؛

۳- دورهٔ بعد از شکست انقلاب گیلان.

پیش‌رو در مرحلهٔ نخست یک دمکرات ملی است. به اصلاحاتی در چارچوب انقلاب مشروطه باور دارد و مخالف تجزیهٔ آذربایجان؛ همچنین مخالف اتحاد آن با آذربایجان شمالی است.

با پیروزی انقلاب اکتبر، پیش‌رو در مدار پرجاذبهٔ انقلاب قرار می‌گیرد. از رفرمیسم و مشروطه خواهی جدا می‌شود و راه نجات ایران را انقلاب سوسیالیستی و حکومت جمهوری و شورایی می‌داند. در این مقطع نگاه پیش‌رو به مسایل پیرامون نگاهی مارکسیستی است.

پیش‌رو تحت تأثیر شعارهای چپ و انقلابی اکتبر، به انقلاب گیلان می‌پیوندد و از آن جا که نگاهش به انقلاب در شرق به اندیشه‌های سلطانزاده، تئورسین بزرگ حزب کمونیست ایران، شبیه است در کنار او قرار می‌گیرد و به جناح چپ حزب معروف می‌شود.

اختلاف اندیشه‌های لنین و سلطانزاده

در تزهایی که لنین و سلطانزاده در مورد «مسایل ملی و مستعمراتی» می‌نویسند، لنین ضمن انقلابی دانستن بورژوازی ملی خواستار اتحاد کمونیست‌ها با بورژوازی ملی است؛ اما سلطانزاده از آن جایی که نگاهش به بورژوازی ملی، به نگاه مارکس به بورژوازی فرانسه و آلمان در سال‌های ۱۸۴۸ نزدیک است، بر این باور است که بورژوازی پرچم انقلاب را بر زمین

گذاشته و به ارتجاع نزدیک شده است و کمونیست ها هیچ گونه وحدتی با بورژوازی ملی ندارند.

اندیشه های پیشه وری در انقلاب گیلان

اندیشه های پیشه وری در انقلاب گیلان مبتنی است بر انقلاب ارضی و کار سوسیالیستی و توده ای در بین دهقانان. این نگاه به انقلاب، باعث اختلاف با میرزا کوچک خان می شود. میرزا رشت را ترك می کند و احسان اله خان دوستدار، طی تحولاتی حکومتی جدید برپا می کند. سرانجام انقلاب شکست می خورد.

پیشه وری بعد از شکست انقلاب گیلان از اندیشه های سلطانزاده فاصله می گیرد و به اندیشه های لنین نزدیکتر می شود. در این دوران، پیشه وری به اصلاحاتی در چارچوب قانون اساسی مشروطه پافشاری می کند و مخالف تجزیه آذربایجان از ایران است و حل مسئله قومیت ها را انجمن های ایالتی و ولایتی مصرح در قانون اساسی مشروطه می داند و با آنکه حکومت فدراتیو را حکومتی صالح ارزیابی می کند اما آنرا به صلاح ایران نمی داند و به تشکیل انجمن های درون ایالت باور دارد.

خروج پیشه وری از ایران

روزنامه حقیقت پس از ۱۰۶ شماره توقیف شد. علت این توقیف، مقاله ای بود به قلم پیشه وری با نام ارتجاع بالای ارتجاع.

این مرحله مصادف است با پروسه تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، و از این مقطع حمله به اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست ایران شروع می شود. با شروع دستگیری ها، پیشه وری از ایران خارج می شود و به باکو می رود. پیشه وری مدت چهار سال در باکو به شغل معلمی مشغول می شود.

بازگشت به ایران

پیشهوری در سال ۱۳۰۸ به ایران بازگشت و به کتابفروشی مشغول شد. کمی بعد به مدرسه شوروی رفت و به معلمی پرداخت. در این دوران پیشه وری که با نام میرجعفر جوادزاده معروف بود، شناسنامه ای به نام پرویز تهیه کرد و سرانجام، نام خود را به پیشه وری تغییر داد. علت این تغییر نام ها چنانکه پیشه وری در بازجویی هایش می گوید گم شدن شناسنامه و گرفتن این نام ها، توسط دیگران است. و پیشه وری مجبور به تغییر نام می شود. به نظر می رسد که این تغییر نام ها علاوه بر گم شدن شناسنامه، مسائل امنیتی نیز بوده است.

کنگره ارومیه

در سال ۱۳۰۶، کنگره دوم حزب کمونیست ایران برگزار و پیشه وری به سمت رهبری حزب برگزیده شد. وی تا روز دستگیری در ششم دی ۱۳۰۹، در این سمت باقی بود.

دستگیری پیشه‌وری

پلیس به دنبال فردی بود به نام شرقی که بعد از دستگیری یوسف افتخاری، از فعالین جنبش کارگری جنوب، جانشین او شد. و گویا رابط افتخاری با حزب کمونیست ایران بود. سرانجام علی شرقی، از فعالین حزب، با يك چك صد تومانی متعلق به پیشه‌وری که در جیب داشت با قصد خروج از ایران دستگیر شد. پلیس از علی شرقی به پیشه‌وری رسید و پیشه‌وری نیز در سال ۱۳۰۹ دستگیر شد.

بازجویی، کارنامه‌ای درخشان

پیشه‌وری طبق اسناد منتشره پلیس سیاسی رضاخان در دوران بازجویی قهرمانانه مقاومت می‌کند و از لو دادن دیگران تن می‌زند و هویت سیاسی خود را انکار می‌کند.^۱

زندان، تلخ‌ترین دوران

پیشه‌وری از دی ۱۳۰۹ تا سقوط دیکتاتوری رضاخان، بلا تکلیف در زندان می‌ماند. در این دوران با جناح چپ زندان به رهبری اردشیر آوانسیان که برخورد معقول او را نمی‌پسندید درگیر و از جانب این جناح بایکوت می‌شود و در دوران زندان، پرونده‌های دیگری برای ادامه زندانی شدن او تدارك دیده می‌شود.

۱. فعالیت کمونیست‌ها در زمان رضاشاه، به کوشش کاوه بیات.

در سوم مهر ۱۳۱۷ بعد از هشت سال زندان، بازجویی های مجدد پیشه وری شروع می شود و در اول خرداد ۱۳۱۹، پیشه وری به ده سال زندان به جرم عضویت در يك حزب با مرام اشتراکی محکوم می شود. پیشه وری در این زمان ۴۷ سال دارد.

تأسیس حزب توده

با سقوط دیکتاتوری، پیشه وری از تبعیدگاه کاشان برگشت و در جلسه مؤسسان حزب توده شرکت کرد.

پیشه وری به عضویت هیئت موقت رهبری حزب درآمد و جزء پنج نفری قرار گرفت که مأموریت یافتند مرامنامه و اساسنامه حزب را بنویسند. نوشتن اساسنامه حزب به تمامی کار اوست و مرامنامه حزب، کار مشترک او و اسکندری است. پیشه وری بعد از آمدن اردشیر و روستا و دیگر مخالفینی که در زندان با او بودند از حزب فاصله می گیرد.

روزنامه آژیر

پیشه وری در ۱۶ فروردین ۱۳۲۲ مجوز انتشار آژیر را گرفت و در ۲ خرداد ۱۳۲۲ همان سال اولین شماره آنرا منتشر کرد. روزنامه آژیر روزنامه ای میانه رو و معتدل بود.

در مرداد ۱۳۲۲ پیشه وری در جبهه آزادی مطبوعات که يك جبهه ضد دیکتاتوری بود شرکت کرد.

رد اعتبارنامه از دو مقام

پیش‌ه‌وری در خرداد ۱۳۲۳ در انتخابات مجلس چهاردهم از حوزه تبریز انتخاب شد و در ۲۲ تیر ۱۳۲۳ اعتبارنامه او رد شد. در ۵ مرداد ۱۳۲۳ به مناسبت مرگ رضاشاه مقاله ای در آژیر نوشت که در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ بهانه ای برای رد اعتبار نامه او در کنگره نخست حزب توده شد.

خروج از حزب دمکرات

پیش‌ه‌وری در سال ۱۳۲۳ به عضویت حزب دمکرات ایران درآمد، اما با آمدن کافتارادزه در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ و طرح مسئله نفت شمال، پیش‌ه‌وری که با دادن این امتیاز به شوروی موافق بود، از حزب دمکرات که مخالف حرکت حزب به نفع این امتیاز بود بیرون آمد.

توقیف آژیر و حرکت به سوی تبریز

در اول شهریور ۱۳۲۴، روزنامه آژیر توقیف شد و در ۱۲ شهریور همین سال بیانیه تأسیس فرقه دمکرات به دو زبان فارسی و ترکی منتشر شد.

جمع بندی کنیم

پیش‌ه‌وری بعد از آزادی چه هنگام نوشتن مرامنامه و اساسنامه حزب توده و چه در روزنامه آژیر، يك دمکرات انقلابی است. از چپ روی های گذشته در او

خبری نیست؛ حتی در انتقاد به حزب توده که به تشکیل حزب طبقه کارگر باور دارد، می نویسد که در ایران هنوز طبقات شکل نگرفته اند و تشکیل حزب طبقه کارگر به صلاح نیست. در مورد مسئله ملیت ها نیز به اجرا شدن انجمن های ولایتی و ایالتی باور دارد.

این، بخش نخست زندگی پیشه وری ست. انسانی متعهد، کوشنده و پی گیر برای بهروزی مردم خود. این کارنامه درخشان او بین چپ ها و حتی نیروهای ملی بی بدیل است. جز يك مقطع کوتاه در انقلاب گیلان که پیشه وری دچار چپ روی است، هیچ انتقادی به او وارد نیست. اما منتقدین پیشه وری به عمد بر زندگی درخشان او چشم می پوشند؛ به ویژه مرتجعین که اعتبارنامه او در مجلس چهاردهم را رد کردند.

در تمامی این سال ها، چه در بین راست ها و چه در میان چپ ها يك آدم منصف پیدا نشد که از برخورد غیرمنصفانه نمایندگان مجلس چهاردهم و نمایندگان کنگره اول حزب توده که نسبت به پیشه وری صورت گرفت، انتقاد و صادقانه یادآوری کند که هر يك از آن ها در راندن پیشه وری به تبریز تأثیر به سزایی داشتند.

اگر پیشه وری به مجلس چهاردهم راه می یافت يك دمکرات مشروطه طلب می ماند. و اگر به حزب توده راه می یافت يك توده ای بود و در چارچوب پذیرفته شده حزب توده عمل می کرد.

فعلاً وارد این بحث نمی شویم که اگر پیشه وری به تبریز نمی رفت باز هم فرقه تشکیل می شد. چرایی آن را در جای خودش توضیح خواهیم داد. اما در

مجموع وقتی به زندگی پیشه وری می پردازیم نمی توانیم تأسف خود را از برخورد ناجوانمردانه مجلسیان و توده ای ها با وی ابراز نکنیم.

سه تابلو

برای بررسی دقیق و بی طرفانه تشکیل فرقه دمکرات ما نیازمند ترسیم سه تابلو هستیم.

۱- تابلوی نخست: وضعیت ایران از شهریور ۲۰ تا آذر ۱۳۲۴؛

۲- تابلوی دوم: وضعیت آذربایجان از مشروطه تا آذر ۱۳۲۴؛

۳- تابلوی سوم: زندگی پیشه وری است.

که این تابلو شامل سه قسمت است.

- از تولد تا زندان رضاشاه؛

- مجلس چهاردهم؛

- کنگره اول حزب توده.

مقدمه ای برای ورود

برای ورود به بحث تشکیل فرقه دمکرات، مقدمه ای لازم است. این مقدمه شامل دو بخش است:

۱- وضعیت ایران در آستانه تشکیل فرقه؛

۲- وضعیت آذربایجان در آستانه تشکیل فرقه.

وضعیت ایران؛ بین سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۰

با شروع جنگ جهانی در سال ۱۳۲۰، دیکتاتور ایران که در سایه داغ و درفش پلیس سیاسی اش «به نابغه عظیم الشأن» و «شاهنشاه جهان مُطاع» تبدیل شده بود، دچار اشتباهی استراتژیک شد. رضاشاه جانب آلمان نازی را گرفت و با پروبال دادن به کارشناسان و جاسوسان آلمانی، ایران را به متحد ضمنی جبهه فاشیسم تبدیل کرد. و این، نکته ای نبود که از چشم تیزبین انگلیس و شوروی دور بماند. آن‌ها نمی‌توانستند خیز بزرگ هیتلر را برای فتح آسیا و چاه‌های نفت نادیده بگیرند. پس اشغال ایران در دستور کار قرار گرفت.

يك اكر تاريخی

ما ایرانیان مردمی، پاك باخته ایم. فرصت‌های طلایی را به کرات از کف داده و آن‌گاه حسرتا و دریغا گفته ایم. به همین سبب است که ادبیات ما سرشار است از همین واحسرتا و وادریغا‌ها. ما همگی البته بعد از حادثه، استادان بزرگ به هدر دادن فرصت‌های تاریخی هستیم. بگذریم و برسیم به يك اكر تاریخی.

اگر رضاشاه درایت کافی برای درك توازن نیروهای جهانی داشت، اگر دیکتاتوری ۲۰ ساله او رجال سیاسی و ملی را ریشه کن نکرده بود و اگر ما از مشروطه به بعد دمکراسی را تجربه می‌کردیم و در يك پروسه ۲۰ ساله يك مجلس ملی، يك حزب ملی و يك حکومت ملی داشتیم. می‌توانستیم با اعلام

يك بی طرفی روشن، از موقعیت پیش آمده بهترین استفاده را ببریم و با متفقین وارد يك دیالوگ سیاسی شده و با گرفتن امتیازهایی بزرگ اجازه دهیم ایران به سر پل كمك های امریکا و انگلیس به شوروی در مبارزه با آلمان نازی تبدیل شود.

يك امای تاریخی

اما انقلاب مشروطه در نیمه راه، گرفتار حکومت قزاقان شد، حزب ملی سرکوب، مجلس ملی سربه نیست شد و مردی که به جای يك کشور می اندیشید با عقل قاصر خود تصور کرد که پیروز نهایی جنگ، آلمان هیتلری است و بهتر است که او با فاصله گرفتن از انگلیس ها در طرف برنده جنگ قرار گیرد.

اشغال ایران

سوم شهریور ۱۳۲۰، طی دو یادداشت جداگانه توسط سفیر انگلیس و شوروی به دولت، کشور ایران، از شمال و جنوب مورد تهاجم ارتش های شوروی و انگلیس قرار گرفت و ارتش دیکتاتوری، کمتر از ۴۸ ساعت فرو ریخت. منصور، نخست وزیر، استعفا داد و محمدعلی فروغی در ششم شهریور ۱۳۲۰ ضمن معرفی کابینه خود، به واحدهای شکست خورده ایران دستور ترك مقاومت داد.

تنها واحد دریایی دریادار بایندر بود که مردانه مقاومت کرد و به شهادت رسید. ارتش ۲۰ ساله دیکتاتور نتوانست ۴۸ ساعت از مرزهای کشور دفاع کند.

بعد از تسلیم شدن دولت ایران، متفقین تهران را اشغال کردند و سه شرط برای ایران گذاشتند:

۱- خروج ارتش ایران از غرب و جنوب؛

۲- خروج اتباع آلمانی ظرف یک هفته؛

۳- تسهیلات لازم برای حمل و نقل تجهیزات نظامی متفقین.

اما نه دیکتاتور و نه فروغی، درایت و فهم کافی را برای درک موقعیت نداشتند. آنان در اخراج اتباع آلمانی دفع الوقت کردند و سرانجام متفقین تصمیم به اشغال تهران گرفتند.

بیست و پنجم شهریور به توصیه سفارت انگلیس، رضاشاه استعفا داد و تهران به اشغال متفقین درآمد. رضاشاه رفت و محمدرضاشاه به جای او نشست. برای متفقین آنچه در درجه اول اهمیت بود سرنوشت مردم ایران نبود. آن ها در پی آن بودند که جبهه ایران وضعیت آرامی داشته باشد تا آنان با فراغ بال جبهه شوروی را تقویت کنند. پس به ترکیب ساختار دیکتاتوری آسیب جدی وارد نشد.

با این همه حرف اول و آخر مردم ایران را سیدیعقوب انوار در جلسه ای که فروغی متن استعفانامه رضاخان را در مجلس می خواند زد: «الخیرُ ما فی وقع. یک پیشامدی واقع شده است. و ملت، از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند.»

پس از آن، مردم در قالب احزاب و گروه‌ها و دستجات خود به میدان آمدند و مطالبات معطل مانده بیست ساله خود و شاید بتوان گفت معوق مانده خود از مشروطیت تا آن روز را طرح کردند.

خلق و ضدخلق

اما دستیابی مطالبات معوقه به سادگی ممکن نبود. در يك سو شاه و دربار و امرای ارتش و فئودال‌ها و کمپرادورها و استعمار بود و در سوی دیگر مردمی با کمترین آگاهی و سازماندهی.

از یاد نبریم که سقوط دیکتاتوری رضاشاه حاصل مبارزه بی امان مردم نبود تا در این پروسه، مردم سازماندهی شوند، تا سازمان‌های خود را و به تبع آن رهبران کارآزموده خود را خلق کنند و سقوط دیکتاتوری محصول يك تحول جهانی بود که ربط چندانی به مردم ایران نداشت. بلکه بی کفایتی دیکتاتوری بود که ما را به جنگ جهانی کشید.

به هر روی، رضاشاه در طول ۲۰ سال حکومت فردی اش، کمر جنبش سیاسی در ایران را شکست رضاشاه، مجلس مشروطه را که می توانست مردان سیاست را بسازد به «طویلۀ خانه رضاخانی» بدل کرد؛ ایلات و عشایر را که به شکل سنتی، رهبران و سرداران و رجال سیاسی بزرگ تربیت می کرد خلع سلاح و متلاشی کرد، حزب کمونیست و حزب سوسیالیست را تا آخرین نفر یا به زندان انداخت یا راهی دیار غربت کرد، تحصیل‌کردگان داخل و خارج را یا از سیاست برکنار کرد و یا چون ۵۳ نفر به بندهای زندان قصر کشاند و در يك کلام، جامعه را از رجال ملی، و احزاب ملی تهی کرد.

فردای سقوط دیکتاتور، مجموعه دارایی های جنبش، تعدادی زندانی سیاسی و چند سیاستمدار ملی مثل مصدق و سلیمان میرزا در عزلت بود. در هفتم مهر ۱۳۲۰، حزب توده از چهار محفل: یکی ۵۳ نفر، و دیگر حزب کمونیست، سوم سندیکالیست های قدیمی و چهارم، ملیون تشکیل شد و با برنامه يك جبهه و يك حزب ملی پا به عرصه جامع گذاشت. نیروهای ملی در قالب تشکل های خود فعال شدند و نیروهای مذهبی نیز به میدان آمدند.

در مقابل این صف نه چندان متشکل مردم، صف متشکل فنوئال ها و کمپرادورها و استعمار بود که در پی ترمیم باشگاه دیکتاتوری، مجدانه پا به میدان گذاشت.

کابینه محلّ

محمدعلی فروغی، معروف به ذکاءالملک، یکی از بنیانگذاران سازمان فراماسونری، معروف به «لژ بیداری ایرانیان»، در سال ۱۲۸۶ بود که در آن لژ مقام استاد اعظمی و عنوان خاص «چراغدار» را یافت. پدرش محمدحسین اصفهانی نیز از اعضای فراماسونری (فراموشخانه) بود.

بعد از استعفای منصور، فروغی به عنوان کابینه محلّ، نخست وزیر شد. فروغی در سال ۱۳۱۴ نخست وزیر رضاشاه بود. پس از به توپ بستن معترضین در حرم امام رضا و اعدام تولیت آستان، محمدولی خان اسدی، پدر شوهر دختر فروغی شخص او مغضوب و برکنار شد.

اما فروغی از رضاشاه کینه ای به دل نداشت. او برای نجات دیکتاتوری آمده بود. و وظیفه داشت که نخست، دیکتاتور را صحیح و سالم روانه تبعید کند. او همچنین وظایف دیگری نیز داشت. ازجمله این که اموالی را که رضاخان با خود می برد از چشم مردم دور بماند؛ دیگر اینکه اموالی را که شخص شاه در طول ۲۰ سال پادشاهی اش به زور از مردم غصب کرده بود به پسرش منتقل کند و مهم تر از همه این که پسر او را به سلطنت برساند تا سیستم محفوظ بماند. فروغی این وظایف را به خوبی انجام داد.

عوامل استعمار

در دستور کار کابینه های بعدی، از قوام گرفته تا سهیلی، کاری که به نفع مردم رنجدیده و مصیبت زده ایران انجام گیرد مطرح نبود. نگاه کنیم به کارنامه قوام و سهیلی و ببینیم در حالی که مردم در فقر و فاقه و کمبود نان و آب به سر می بردند اینان به عنوان مدیران کشور چه می کردند:

۱- گرفتن چاپ اسکناس از دست مجلس توسط احمد قوام نخست وزیر. بدینوسیله اسکناس بدون پشتوانه در دست متفقین ریخته شد تا خورد و خوراک خود و نیروهایش را تأمین کنند. و به گرانی و تورم و کمبود دامن بزنند.

۲- افزایش قیمت لیره در برابر ریال که آسیبی جدی به اقتصاد ایران وارد کرد.

۳- قانون منع احتکار و ارزان کردن گندم. منفعت این کار نصیب متفقین شد چنان که تمامی گندم ایران را به قیمت ارزان می خریدند و روانه جبهه

های خود می کردند، و این در حالی بود که مردم پس ساعت ها ماندن در نانوایی حتی نمی‌توانستند نانی پر از سنگ و خاشاک هم به دست بیاورند.

۴- آوردن مستشاران مالی و نظامی امریکا (دکتر میلسپو و دیگران) به ایران و سپردن تمامی اقتصاد و ارتش ایران به این مستشاران. اینان برای اقتصاد و ارتش ایران کوچکترین قدمی برنداشتند.

۵- ممنوع کردن ورود آرد به تهران، تا گندم و آرد شهرستان ها به قیمت نازل به دست متفقین بیفتد در حالی که پایتخت از کمبود آرد به سختی رنج می برد.

بلوای نان

در ۱۷ آذر ۱۳۲۱، دانش آموزان و دانشجویان به علت کمبود نان به خیابان ها آمدند. و این بهانه‌ای شد تا دربار بتواند خانه قوام را آتش بزند و با او که در پی محدود کردن قدرت شاه بود تصفیه حساب کند. کمی پس از آن، استعفای قوام و روی کار آمدن دولت سهیلی به وقوع پیوست.

آمدن سیدضیا به ایران

در سال ۱۳۲۲، سیدضیا فرد شماره يك کودتای ۱۲۹۹ از فلسطین به ایران آورده شد تا در برابر حزب توده جبهه ای دیگر گشوده شود. و این جبهه توسط دکتر میلسپو با دادن پارچه و رنگ و مایحتاج عمومی در دست عوامل کودتا و فروش به قیمت آزاد در بازار تقویت می شد تا مردم در همه جبهه ها به عقب رانده شوند.

دو جبهه ارتجاع و انقلاب

هرچند در سال ۱۳۲۲، نیروهای ملی و چپ جبهه آزادی را پایه گذاری کردند اما در مقابل آن صف بندی جبهه ارتجاع به سرمداری سیدضیا و عباس مسعودی، مدیر روزنامه اطلاعات پا به عرصه وجود گذاشت. این صف بندی دو آوردگاه مهم دارد: یکی مجلس چهارم، و دیگری نمایش های خیابانی.

مجلس چهاردهم

۱۴ خرداد ۱۳۲۲، انتخابات دوره چهاردهم مجلس شروع شد. مجلس سیزده، نوکران بی جیره موجب و با جیره موجب دیکتاتوری بودند. همین مجلس را جناب فروغی فراماسونر، به ملت ایران تحمیل کرد تا سازمان دیکتاتوری فرصت ترمیم داشته باشد. و بتواند بار دیگر مجلس را فتح کند. مجلس چهاردهم زیر نفوذ انگلیس، دربار، امرای ارتش، فئودال ها و کمپرادورها بار دیگر به تصرف ارتجاع بهربری سیدضیا درآمد و ملت همچنان در پشت درهای بسته ماند.

دو بهانه ظاهرالصلاح برای ارتجاع

بعد از فتح مجلس، ارتجاع دو بهانه ظاهرالصلاح یافت تا فضای جامعه را مسموم کند.

۱- تخلیه نکردن مناطق اشغالی توسط شوروی.

۲- تقاضای نفت شمال توسط شوروی و در چاه افتادن حزب توده.

طبق معاهده تهران بین سه کشور بزرگ (امریکا، انگلیس و شوروی) نیروهای خارجی ظرف مدت پنج شش ماه باید خاک ایران را تخلیه می کردند. در مهر ۱۳۲۳، نماینده بجنورد در مجلس، از آمدن شرکت های نفتی امریکایی برای اکتشاف و استخراج نفت در مناطق شمالی و شرقی ایران خبر داد.

این تصمیم دولت ساعد، حساسیت روس ها را به دو علت برانگیخت:

- ۱- نخست آن که روس ها اجازه نمی دادند امریکایی ها در زیر گوششان حاضر شوند و نفت را ببرند و لابد هزار کار دیگر بکنند.
- ۲- نیاز صنعت ویران شده شوروی به نفت، امری حیاتی برای آن کشور بود.

پس، در شهریور ۱۳۲۳، هیئتی اقتصادی از سوی شوروی به ایران آمد و تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد و در مهر همان سال دولت ساعد جواب منفی داد و روابط دو کشور تیره شد و شوروی از خروج سربازان خود از مناطق اشغالی تن زد.

يك تابلو

این تابلو به ما کمک می کند تا درک روشن تری نسبت به تشکیل فرقه دمکرات و تحولات بعدی آن داشته باشیم. اما برای درک بهتر نخست باید تابلوی دیگری داشته باشیم.

مجلس چهاردهم

محمدعلی فروغی، آخرین نخست‌وزیر دولت رضاشاه، علی‌رغم استعفای رضاشاه از سلطنت و تبعید به جزیره موریس، از دست زدن به ترکیب مجلس سیزدهم که از صدر تا ذیل نوکران رضاشاه بودند و به جرأت می‌توان گفت هیچ یک نماینده مردم نبودند، خودداری کرد و با ابقای مجلس برای ارتجاع درهم ریخته حاکم فرصتی خرید. ارتجاع حاکم به محض آن که احساس کرد توان قبضه کردن مجدد مجلس را دارد در خرداد سال ۱۳۲۲ فرمان انتخابات مجلس چهاردهم را صادر کرد. ۸۰۰ کاندیدا برای کسب ۱۳۶ کرسی مجلس در حالی به رقابت پرداختند که کشور، مردم و احزاب در یک فضای سالم و دموکراتیک به سر نمی‌بردند. پس نخستین پیش شرط انتخابات وجود نداشت و انتخابات پیشاپیش باطل بود.

نمایش دمکراسی

در کشورهای عقب مانده، به معنای تام و تمام فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، که همه چیز در سطح حرکت می‌کند و ظاهر پدیده‌ها باعث فریب و گمراهی توده مردم می‌شود نمایش دمکراسی را به عنوان حقیقت دمکراسی جا می‌زنند و اعلام می‌کنند که مگر نه این است که رأی‌گیری و انتخابات یعنی دمکراسی، پس این انتخابات و این هم دمکراسی. اما هرگز به این پرداخته نمی‌شود که انتخابات در چه شرایطی صورت می‌گیرد و آیا رأی مردم یک رأی آگاهانه، اختیاری و مبتنی بر شعور و آزادی است یا عکس آن است.

نیروهای دخیل

در انتخابات مجلس چهاردهم نیروهای ذیل دخیل بودند:

۱- شاه، دربار، فنّودال ها، کمپرادورها و روحانیون طراز اول؛

۲- انگلیس در تهران و در مناطق تحت اشغال در جنوب ایران؛

۳- شوروی و سفارتخانه اش در تهران و کمیسرهای نظامی اش در مناطق

تحت اشغال در شمال؛

۴- احزاب، اتحادیه های کارگری و شخصیت های ملی.

تنها نیروهائی که حق داشتند در انتخابات دخیل باشند احزاب، اتحادیه های کارگری و شخصیت های ملی بودند. و دیگر عوامل (شاه و انگلیس و شوروی) باعث می شدند که قاعده بازی به هم بخورد و انتخابات پیش از آن که نشاندهنده اراده و آرای مردم باشد، نمایانگر نفوذ شاه و انگلیس و شوروی بود. پس این دومین عامل بود که انتخابات را از مشروعیت انتخاب می انداخت و آن را باطل می کرد.

در تبریز چه گذشت

در تبریز، دوازده نفر بر سر نه کرسی در رقابت بودند. از این دوازده نفر، سه نفر کاندیدای حزب توده و اتحادیه های کارگری بودند. یکی از این سه تن، پیشه وری بود.

نیروهای دخیل در انتخابات تبریز عبارت بودند از:

۱- سرلشکر مقدم، استاندار آذربایجان؛

۲- فنؤدال ها و سران ایلات و عشایر؛

۳- شوروی؛

۴- حزب توده و احزاب محلی؛

۵- اتحادیه های کارگری.

سرلشکر مقدم در صدد بود تا از صندوق ها رأی طرفداران دربار را که همان عوامل فنؤدال ها و ارتجاع حاکم بود در بیاورد. پس هیئت نظارت انتخابات که نقش مهمی در فرم رأی گیری و شمارش آرا داشت تعدادی از عوامل خود را بر صندوق ها گذاشت. در گام بعدی تصمیم گرفت صندوق های رأی حتی الامکان دور از دسترس مردم باشد و ساعت پایان رأی گیری را ساعت شش تعیین کرد که همزمان بود با تعطیلی کارخانه ها؛ لذا کارگران فرصت نداشتند در رأی گیری شرکت کنند. می ماند نفوذ سنتی و ارباب فنؤدال ها که از مشروطه به بعد کار خود را می کرد. کنسول شوروی در تبریز خیلی دیر متوجه کلاک سرلشکر مقدم شد. پس به محض مطلع شدن، سرلشکر مقدم را از کار برکنار کرد و کامیون های ارتشی را در اختیار رأی دهندگان گذاشت تا آن ها را از کارخانه ها به محل رأی گیری بیاورد و نفوذ معنوی خود را به کار برد تا مردم به کاندیدهایی که به نوعی روابط حسنه با شوروی داشتند رأی بدهند.

در این انتخابات حاج خویی که از تجار مورد احترام تبریز بود بیشترین رأی را آورد و پیشه وری با ۱۶۰۰۰ رأی نفر دوم شد.

نیروهای دخیل در انتخاب پیشه وری

در مجموع، کسانی که در مورد انتخاب پیشه وری اظهارنظر کرده اند، چهار دیدگاه را می توان بررسی کرد.

۱- سپهر ذبیح در کتاب تاریخ جنبش کمونیستی در ایران می نویسد: «علی سهیلی نخست وزیر برای جلب نظر روس ها کمک کرده بود تا پیشه وری از تبریز انتخاب شود».

۲- سیف پورفاطمی نماینده نجف آباد در مجلس چهاردهم در خاطراتش از کمک خود به انتخاب پیشه وری می نویسد: «... زندگی ساده، قیافه آشنا ولی تا اندازه ای عصبانی، بیانات دوستانه و شرح صدماتی که کشیده بود مرا مجذوب او ساخت... چند روز پس از آن که از نجف آباد انتخاب شدم پیشه وری به نزد من آمد و خواهش کرد تا اولاً او را به سرتیپ سطوتی رئیس کل ژاندارمری معرفی کنم تا توصیه ای برای امنیه آذربایجان بگیرد، دوم این که او را به شاهزاده رکن الدین میرزای احمدی که برادرش فرماندار تبریز بود معرفی کنم من هر دو خواهش او را اجابت کردم و او روانه تبریز شد.»

۳- اردشیر آوانسیان در خاطراتش از انتخاب پیشه وری چنین یاد می کند: «روزی در بحبوحه انتخابات، پیشه وری با نامه ای از سلیمان میرزا و دکتر یزدی شاید هم ایرج اسکندری پیش من آمد... بدون مقدمه چینی شروع کردم: «حتماً برای انتخابات آمده اید و من شخصاً از شما پشتیبانی خواهم کرد و این مطلب را در دستور کار کمیته ایالتی گذارده و به تصویب خواهم رساند.»

۴- خلیل ملکی در کتاب آرا و عقایدش می نویسد: «یکی از اعضای انجمن نظارت انتخابات تبریز به عنوان اعتراض برای نویسنده این سطور حکایت می کرد که چگونه کنسول شوروی در انجمن نظارت حاضر شده و برای گرفتن اعتبارنامه پیشه وری پافشاری می کرد.»

حق قانونی و حق تاریخی پیشه وری

قبل از آن که بپردازیم به اینکه آیا پیشه وری از نظر حقوقی و تاریخی نسبت به نمایندگی مردم تبریز حقی داشت یا نه، به گزارش کمیسیون دادگستری مجلس در کتاب سیاست موازنه منفی در روزنامه داد ۱۳۲۳/۳/۱۷ توجه می کنیم:

۱- میکده، فرماندار شهرضا، در کمیسیون دادگستری، پیش چشم پانزده وکیل اقرار نمود که قبل از حرکت به شهرضا آقای سهیلی مرا احضار و به اتفاق آقای شیروانی خدمت ایشان رسیده فرمودند چون از قرار معلوم آقای شیروانی در محل محبوبیت دارند ولی قشقایی ها با ایشان مخالفت می کنند شما سعی کنید از نفوذ آن ها تا حدی که مقدور است جلوگیری و جدیت کنید ایشان وکیل شوند. مخصوصا فرمودند از صندوق باید اسم شیروانی بیرون بیاید... (روزنامه داد ۱۳۲۳/۴/۱۱).

۲- تلگراف فرماندار شهرضا به نخست وزیر:

«تشکیل انجمن به تعویق افتاد. ولی صارم الدوله و قشقایی، شیروانی را در اقلیت گذاشته اند و چون لنجان از حیث سیاست محل تحت نظر صارم الدوله است اگر نتیجه خلاف انتظاری پیشامد نماید فدوی را مقصر ندانید.

۳- تلگراف نخست وزیر به فرماندار شهرضا: شما منتظر خدمت می شوید.
۴- تلگراف رمز نخست وزیر به فرماندار ماکو: فرماندار ماکو، رونوشت
شهربانی وکیل دوم ماکو تیموری است؛ شهربانی در انتخاب او تشریک
مساعی کنید.

حق قانونی

انتخاباتی که اصل و فرع آن با دستور نخست وزیر به فرماندار و شهربانی
رقم می خورد بیشتر به مضحکه انتخاباتی شبیه است تا انتخابات. انتخابات
در يك سیستم دمکراتیک، يك انقلاب مسالمت آمیز است. یعنی مردم جمع می
شوند و با شلیک رأی های خود حکومت را به زیر می کشند، اما در نظام های
استبدادی این پروسه دمکراتیک به يك مضحکه تبدیل می شود. اما اگر بپذیریم
نماینده مجلس باید نماینده واقعی مردم باشد و در واقع خواست ها و آرمان
های مردم را نمایندگی کند، ببینیم در بین آن دوازده نفر کدام يك می توانستند
در يك انتخابات آزاد با پیشه وری رقابت کنند. پیشه وری همانطور که خود،
در روزنامه آژیر می نویسد: «در اثر فشار اغلب رفقای نزدیک خود، این وظیفه
ملی را که حزب توده صلاح دیده است افتخار آنرا به من بدهد، به عهده
گرفته ام».

پس او کاندیدای حزب توده و شورای متحده کارگری بود. فراموش نکنیم که
کمیته ایالتی حزب توده در آستانه ادغام با فرقه دمکرات چیزی حدود ۶۰۰۰
عضو دارد.

از سوی دیگر، پیشه وری از سالیان گذشته در میان کارگرهای ایرانی مقیم باکو از رهبران درجه اول حزب عدالت و حزب کمونیست بوده است. علاوه براین، مدت کوتاهی در تبریز مسئول کمیته ایالتی حزب توده و مسئول روزنامه آذربایجان بود و سالیان دراز کار و پیکار و زندان، پشتوانه انتخاباتی او در میان مردم تبریز بود. تمامی این ها کافی بود او بدون کمک شوروی در يك انتخابات واقعا آزاد پیروز بشود. اگر شوروی اعمال نفوذی در انتخابات کرد (که کرد) در مقابل جناح مقابل می توان به اغماض از آن صرفنظر کرد. اما دشمنان و منتقدین پیشه وری که پیشاپیش درصدد محکوم کردن او هستند تمامی این حقایق را نادیده می گیرند. چرا؟

حتی متفکری چون خلیل ملکی در این ورطه هولناك كینه کور می لغزد و می گوید: «رد اعتبارنامه پیشه وری به حق بود.» اما نمی گوید این حق را چه کسی تعیین می کند. مردم، یا نوکران انگلیس، یا فنوئال ها و کمپرادورها که پوست از گرده مردم آن سامان کنده بودند.

حق تاریخی پیشه وری

تمامی آنانی که در دوره مجلس چهاردهم در رد اعتبارنامه پیشه وری بحث کرده اند از آن جایی که از فضای سنگین علیه پیشه وری آگاه بودند، به حق تاریخی پیشه وری نزدیک نشدند. اما ببینیم حق تاریخی چیست؟ پیشه وری در سال ۱۲۷۴ شمسی به دنیا آمد. در ۱۲-۱۰ سالگی به باکو مهاجرت کرد. در آنجا معلم شد. و از سال ۱۲۹۶ در روزنامه «آچیق

سوز» (سخن فاش) برای بهروزی مردم خود نوشت، حرف زد و سازماندهی کرد و به زندان رفت.

نگاه کنیم به تمامی نمایندگان مجلس چهاردهم و خس و خاشاک های آن مثل سیدضیا عامل ارتجاع و انگلیس را کنار بگذاریم. از رأس آنها که دکتر مصدق باشد بگیریم و برسیم به هشت نماینده حزب توده و همین طور بیاایم تا نفر صدوسی و پنجم آن، به راستی و بدون حب و بغض کدام يك پیش و بیش از پیشه وری برای بهروزی مردم خود تلاش کرد. و رنج سختی را به جان خریده بود.

مشکل همه ما

مشکل تمامی ما در این است که حقایق را با دوست داشتن یا نداشتن آدم ها می‌سنجیم وقتی از پیشه وری بدمان می آید، او را تجزیه طلب می‌نامیم، آن گاه هر حقیقتی را نسبت به او انکار می‌کنیم و اگر ظلمی بر او رفته است چشم می‌پوشیم. این آفت مخرب حتی یقه کسی مثل خلیل ملکی را هم گرفته است.

فراکسیون های مجلس چهاردهم

با نگاهی به ترکیب فراکسیون های مجلس می‌توان فهمید که دشمنان و ردکنندگان پیشه وری از چه سنخ و دسته ای بوده اند:

۱- اتحاد ملی سلطنت طلبان، سی نفر، که سیزده نفر آن ها نمایندگان مجلس های رضاخانی بودند؛

۲- فراکسیون میهن پرستان، که جملگی محافظه کاران طرفدار انگلیس بودند. تعداد آنان بیست و شش نفر و برجسته ترین آن سیدضیا معروف بود؛
۳-فراکسیون دمکرات، که خان های بختیاری و متحد فراکسیون سیدضیا بودند یازده نفر؛

۴- فراکسیون لیبرال، بیست نماینده؛

۵- فراکسیون مستقل، پانزده نماینده؛

۶-فراکسیون منفردها، شانزده نفر؛

۷-فراکسیون حزب توده هشت نماینده.

سه فراکسیون اول، یعنی شصت و هفت نماینده از عناصر مرتجع، و فئودال ها و نوکران انگلیس بودند که گروه اکثریت مجلس را تشکیل می دادند و لیدر آن ها سیدضیا بود.

اینان در روز رأی گیری پنجاه رأی در رد پیشه وری به صندوق ریختند در حالی که چهل و هفت رأی به نفع او ریخته شد. یعنی با اختلاف سه رأی، مابقی رأی ممتنع دادند.

چرا پیشه وری؟

سؤالی که اکثر پژوهشگران زندگی پیشه وری به آن نپرداخته اند این است که چرا این همه روی پیشه وری حساسیت نشان داده می شود و به طور کلی حضور پیشه وری در مجلس که اکثریت آن با عوامل ارتجاع و انگلیس بود چه تأثیری در روند کلی قضایا داشت و آیا در مجلس، جز پیشه وری کسان دیگری جز طرفداران شوروی نبودند؟ که بودند.

عاملین توطئه

عاملین توطئه، دشتی و جمال امامی و دکتر طاهری، امیر نصرت اسکندری، ثقه الاسلام، سرتیپ زاده، امیر تیمور کلالی و علی اقبالی بودند که قرار بود شریعت زاده نمایندهٔ بابل عامل اجرایی آن باشد.

يك تصفيه حساب تاريخی

پیشه وری دو بار با سیدضیا برخورد رودر رو دارد. نخستین برخورد در تاریخ ۱۲۹۸، در روزنامهٔ حریت ارگان حزب عدالت روی می دهد. در آن زمان حزب مساوات در آذربایجان شوروی به قدرت رسیده و باکو را پایتخت خود اعلام کرده بود. ایران، هیئتی به رهبری سیدضیا برای عقد قرار داد تجاری سیاسی با دولت مساواتی ها فرستاد. در آن زمان پیشه وری به مناسبت ورود این هیئت به باکو چنین نوشت: «روزنامه های محل، خبر آمدن هیئتی تحت سرپرستی سیدضیا از طرف دولت ایران به پایتخت آذربایجان را می دهند... آنچه که ما انقلابیون ایرانی را بر اقدامات این هیئت بدبین می سازد وجود آقای سیدضیاالدین در رأس آن است. ما می دانیم که این جناب، خادم انگلیس بوده و به خاطر استقرار نفوذ حاکمیت انگلیس در ایران از هیچ کوششی دریغ نورزیده است...»

برخورد دوم در تهران و در روزنامهٔ «حقیقت»، ارگان اتحادیه های کارگری روی می دهد. پیشه وری خطاب به سیدضیا به عنوان کارگردان اجنبی کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ چنین می نویسد: «... یاد داری که ما را دعوت کردی که

بیاییم با هم کار کنیم و خیلی از وثوق الدوله تعریف می کردی؟ یادت رفته که مقالات جریره حریت با تو در موضوع قرارداد ضدیت می نمود؟ یاد داری که ایرانیان کارگر، تو را خائن وطن خوانده، از میان خودشان بیرون کردند.»

پس برای سیدضیا که لیدر اکثریت بود مجلس چهاردهم فرصتی خوب برای يك تصفيه حساب تاریخی بود.

اما برای دیگر مرتجعین جز این تصفيه حساب، فاکتورهای دیگری مطرح بو. و آن، گذشته پیشه وری بود. برای تمامی آن ها مسلم بود که پیشه وری دشمن سرسخت تمامی آن هاست. زندگی گذشته او، و به راستی، تمامی گذشته او، صرف مبارزه با همه اینان شده بود.

قاعده بازی

یکی از محسنات دموکراسی رعایت قانون بازی است. در فضای دموکراتیک همه بازیگران سعی می کنند برای آن که بازی به هم نخورد قاعده بازی را رعایت کنند. فایده رعایت قوانین در آن است که همگی خود را ملزم می بینند به حربه های ماورای دموکراسی متوسل نشوند. پس تمامی جنگ ها و کشمکش ها در چارچوب يك گفتمان سیاسی حل و فصل می شود.

اگر اکثریت مجلس این قاعده را رعایت می کرد و در انتخاباتی که از اصل و اساس آن نکته گیری های بسیاری می توان یافت و به راستی جز اقلیتی، بقیه، نمایندگان واقعی مردم نبودند دخالت محدود شوروی در انتخابات تبریز هم چون دخالت انگلیس، شاه، دربار، نخست وزیر، فرمانداران، استانداران، فئودال ها و ژنرال های ارتش در نظر گرفته نمی شد. نخست آن که اکثریت

مجلس با مرتجعین بود؛ دوم آنکه مجلس محل قانونگذاری بود نه انقلاب و پیشه وری قرار نبود در آنجا انقلاب کند؛ سوم آن که فراکسیون حزب توده با هشت عضو، چه تأثیری در روند کلی مجلس داشت که پیشه وری داشته باشد.

اما اکثریت مرتجع مجلس، هم چون تمامی دوران ها، قاعده بازی را رعایت نکرد و پیشه وری را از يك نماینده مجلس، به سوی نخست وزیری حکومت خودمختار آذربایجان سوق داد.

این بخش را با نظر پیشه وری نسبت به نمایندگان مجلس به پایان می بریم:

«من طوری که مکرر نوشته ام هرگز خودم داوطلب مقامی نشده ام و تمامی مقامات اجتماعی در نزد ما مقصد نیست واسطه است...»

– من در خود آن قدر صمیمیت و ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلند آذربایجان را لکه دار نکنم:

– دیگران مجلس و نمایندگی را جور دیگری می دانند. در نظر ما آنجا يك فرونت (جبهه) دیگری بیش نیست. در آنجا هم، مبارزه و نبرد و جانبازی در انتظار ماست. اگر ما بخواهیم آنجا خود را برسانیم مانند يك سرباز که يك سنگر تازه دیگر را اشغال کرده باشد افتخار خواهیم کرد ولی آن سنگر مال ما نیست. برای خودمان آن را نمی خواهیم بگیریم. آن مال جمعیت است مال ملت است.¹

1. (روزنامه آژیر شماره ۹۱-۱۵ مرداد ۱۳۲۲)

اخراج پیشه وری از کنگره اول حزب توده

اردشیر آوانسیان که به گفته قریب به اتفاق رهبران حزب توده عامل مؤثری در اخراج پیشه وری از کنگره اول حزب و به تبع آن از حزب توده بود در خاطراتش چنین می نویسد:

«موقعی که رضاشاه درگذشت، پیشه وری، در روزنامه خود «آزیر» مقاله ای نوشت که رضاشاه را نابغه نام نهاد. این تملقی بود به محمدرضا شاه تا شاه نیز از او خوشش آمده با او مخالف نباشد تا به این ترتیب کار تصویب اعتبارنامه او عملی شود.

سه چهار روز قبل از کنگره بود و همه نمایندگان هنوز وارد تهران نشده بودند... بعد از ظهر همان روز که سر مقاله را نوشت در همان حیاط جمع بودیم. در این جلسه همه به پیشه وری اعتراض کرده، گفتند ما چنین آدمی را به کنگره راه نخواهیم داد. همه با عصبانیت و سروصدا نمایندگی او را در کنگره رد کردند... و می گفتند که این چه نوع انقلابی ای است که «رضاشاه را نابغه می خواند»... بعد پیشه وری به کنگره نیامد. برای اینکه اگر می آمد رسوایی او بیشتر می شد»^۱.

داستان مقاله چه بود

قبل از آن که مقاله پیشه وری به تمامی بیاوریم ذکر چند نکته ضروری است:

۱. اردشیر آوانسیان، خاطرا، صفحه ۱۷۸

۱- مقاله در تاریخ دوازدهم مرداد ۱۳۲۳ نوشته شده است. در حالی که اعتبارنامه پیشه وری در بیست و دوم تیر همان سال بررسی و رد شد. به عبارت دیگر، مقاله پیشه وری ۲۲ روز بعد از رد اعتبار نوشته شده است و این استدلال اردشیر، حرف بی ربطی است. و عجیب است که اردشیر بعد از این همه سال به این نکته دقت نکرده است. رضاشاه در پنجم مرداد درگذشت.

۲- در مقاله پیشه وری آنچه که درباره رضاشاه آمده است چنین است: «این مردِ مخوف فوق العاده مرموز»؛ نه نابغه. کریم کشاورز از همکاران پیشه وری در روزنامه آژیر توضیح می دهد که در حروف چینی بین فوق العاده و مرموز، حرف واو اضافه شد، که گویا این کار به دستور عبدالحسین نوشین توسط حروف چین توده ای صورت گرفت. و شخص فوق العاده و مرموز، در روزنامه حزب توده تبدیل شد به «فوق العاده» و فوق العاده نیز نابغه تفسیر شد. طرفه آن که این مسئله در شماره بعد روزنامه آژیر تصحیح شد؛ اما مورد توجه قرار نگرفت.

۳- نکته آخر آنکه در آن روزگار و نه در روزگار بعدی حتی اردشیر آوانسیان به خود زحمت نداد تمامی مقاله را بخواند تا روشن شود که منظور پیشه وری چه بوده است. اما قبل از آن که به شرح مآوقع بپردازیم، مقاله پیشه وری را بازخوانی می کنیم.

«ما و شاه سابق»

آری سابقه دارد، این سابقه از نخستین قدم مرتجعانه شاه سابق آغاز گردیده است. ما از آن دقیقه ای که تمایلات دیکتاتوری او را احساس کردیم، طبق

وظیفه اجتماعی خود با قلم، با زبان، با انتشار رسالات، با تشکیل حزب و اتحادیه و سازمان ها و با تمام وسایلی که ممکن بود در مبارزه مفید واقع شود، علناً بر علیه او قیام نمودیم. این سابقه ممتدی است که حتی روزهایی که هنوز پرده از روی کارهای خطرناکش نیفتاده، جنبه ارتجاعی شدیدش کاملاً ظاهر نشده بود، ما روی تجربیات اجتماعی طولانی خود احساس کرده بودیم که این مرد مخوف فوق العاده مرموز چه راهی را پیش گرفته و کشور [را] در اثر جاه طلبی و خودخواهی و حرص و آز خود به کجا می کشاند این هم سابقه است. آن روز بسیاری از آزادیخواهان مبرز از روی عدم اطلاع، گول ظاهر را خورده، با همکاری با او مقدمات سلطنت شوم او را فراهم می آوردند، این سابقه هم قابل انکار نیست.

آن روز وضعیت ما دشوار و سخت بود ولی در اثر احساسات خود یگانگی افراد برجسته طبقه زحمتکش ایران حملات ما روز به روز شدیدتر، خردکننده تر و محکم تر می شد.

هنوز آزادیخواهان آن روز فراموش نکرده اند در جواب بیانیۀ شدید و معروف او «مسبب کودتا منم قلم هایی که بر ضد آن چیز می نویسند خواهم شکست» نوشتیم: «تو که هستی و با چه حقی می خواهی قلم ها را شکسته و زبان ها را ببندی» این عبارت را ما بیست و دو سال پیش نوشتیم، این سابقه او شدیدترین دوره عملیات مستبدانه او باقی مانده است. بعد از این، مبارزه ما آنی منقطع نشده این نبرد پرافتخار نه سال ادامه داشت، در تمام سنگرهایی که او یکی بعد از دیگری با قهر و غلبه اشغال می نمود، سینه ما سپر بود. البته آن روز در اثر فشار ارتجاع عده مان نمی توانست خیلی زیاد

باشد و مانند امروز کاری اجتماعی آزاد نبود که هر جاه طلب و ماجراجویی بتواند در میدان مبارزهٔ سیاسی چوگان بازی کند. با اخلاق جنون آمیز خود، حزب بزرگی را به پرتگاه بکشاند و هرچه بخواهد در حق دوست و بیگانه، صالح و طالع به زبان و قلم بیاورد، رادمردان آن روز این قدر دیوانه نبودند که مناقشه و اختلافات ساده خودمانی را در صفحات جراید منعکس کنند، این در تاریخ مبارزه آزادیخواهان بی سابقه است. مبارزین آن روز با جان و سر خود بازی می کردند. این خودستایی نیست، نوشته های ما را هنوز حوادث کاملاً از بین نبرده، آثار تشکیلات ما را هم کس قادر نیست انکار بکند و اشخاصی که خود را وارث آن مبارزین غیور نمی دانند و تصور می کنند که آزادیخواهی از شخص آن شروع شده است، بدا به حال آن ها.

طوری که گفتیم این مبارزه شدید و طاقت فرسا نه سال طول کشید رژیم که رضاخان را بالا آورده بود در اثر ارتجاع بین المللی و پیدایش فاشیزم و ناسیونال سوسیالیسم قوت گرفت و برای ریشه کن نمودن عوامل آزادی به کارهای عمده و شدیدتری دست زده، ما را با اغلب یاران مبارزمان نامردانه توقیف کرده به قصر قجر فرستاده، نه تنها با حبس و تبعید و توقیف و کشتار بی رحمانه، بلکه با هو و جنجال و ایجاد اختلاف های عجیب و غریب، به عقیده خود رگ و ریشه ما را می خواست از روی زمین بردارد.

امروز هم هر کس در اختلاف نخستین قدم را بردارد، سابقه را فراموش نباید بکند.

اسارت ما یازده سال طول کشید. یازده سال فشار، یازده سال محرومیت، یازده سال زجر و مشقت و گرسنگی، اگرچه جسماً ما را از پای درآورد، ولی

روح مان همچنان قوی بود، حتی در آن سخت ترین دوره زندان از مبارزه منصرف نشدیم. مبارزه ما برای خودنمایی و تظاهر نبود، روی عصبانیت بی جا و یا جاه طلبی نبود، مانند مجانین خودمان را به آب و آتش نمی زدیم. طبق اصول مبارزه اجتماعی کارهای خود را از روی نقشه انجام داده، با قدم های متین پیش می رفتیم، آبرو و حیثیت مان هم همیشه محفوظ بود. این را مخصوصاً باید قید بکنیم که مبارزه سی ساله ما هرگز جنبه خصوصی نداشته و ما هیچ وقت فکر نمی کردیم که از این مرد مستبد و حریص و خودپسندی که دارد کشوری را به فلاکت و نیستی می اندازد، از نقطه نظر شخصی خودمان انتقام بکشیم. حتی بعد از شهریور هم که زبان و قلم ما نسبتاً آزاد شده، کینه و احساسات خصوصی خود را بر ضد او و یارانش به کار نبردیم و خواستیم حبس و تبعید خود را در معرض خرید و فروش بگذاریم.

مبارزه ما پیوسته روی اصول ایمان و عقیده و روی خط منافع طبقه رنج دیده و زحمتکش بود.

البته ما همیشه نسبت به شاه سابق در قلب خود کینه و دشمنی شدید خصوصی احساس می کردیم. این نظر را تا امروز هم تغییر نداده ایم. تا زنده بود، ما پیوسته می خواستیم انتقام بکشیم ولی نه انتقام زجر و مشقات و محرومیت های خودمان را بلکه منظورمان انتقام ملی و اجتماعی بود. ما می خواستیم نه تنها از خود پهلوی بلکه از رژیم منحوس او هم انتقام بکشیم و میل داشتیم که این انتقام، خونین و بی رحمانه باشد.

البته در ایجاد این حس شدید اجتماعی يك نوع حس خصوصی هم در بین بود. آن حس را مرگ حجازی و علی شرقی و ارانی و محمد انزابی و محمدباقر و علی آقای پوررحمتی و سایر جوانان آزادیخواه که در راه مبارزهٔ سیاسی در سیاه چال های شهربانی کشته شدند ایجاد کرده بود. ما این حس مقدس را همیشه تقویت کردیم و بعد از این هم هرگز فراموش نخواهیم کرد. اگر خود رضاخان را طبیعت از چنگ ما نجات داد، همکاران و حمایت کنندگان او و اشخاصی که هنوز هم دارند از رژیم منحوس او حمایت می کنند از بین نرفته، این ها بالاخره يك روز باید در مقابل میز انتقام قرار بگیرند و جواب خون های ناحقی را که با دستیاری آنان ریخته شده است بدهند.

این اگرچه تا اندازه [ای] جنبهٔ خصوصی و رفاقتی دارد، ولی در اصل يك کینه جویی خصوصی نیست، زیرا حجازی ها انزابی ها، علی شرقی ها و ارانی ها و سیدمحمد تنها و پوررحمتی ها و امثال ایشان مردمان عادی نبودند، اینها نمایندگان طبقهٔ معین از جامعه بودند. این ها را برای جلوگیری از نهضت اجتماعی از بین بردند. خود رضاخان ما و امثال ما را برای انتقام خصوصی و شخصی زیر منگنهٔ زندان پرتاب نکرده بود، او نیز شخص ما را مخالفین و دشمنان جدی رژیمی که به واسطهٔ حفظ منابع خود و طبقهٔ معین تعقیب می نمود، تشخیص داده بود. او با خفه کردن ما می خواست يك تیپ مخالف اجتماعی را از بین ببرد والا شخصا نه علی شرقی را می شناخت، نه انزابی را، نه حجازی را، با وجود این او از انتقام شخصی هم بدش نمی آمد. اصولاً مبارزهٔ شخصی، انتقام شخصی، کار مردمان كوچك است که حتی يك

کلمه بسیار ناچیزی را برای خود توهین دانسته، از گوینده آن بی رحمانه انتقام می کشید.

انتقام و کینه جویی اجتماعی است که به عقیده ما به هیچ وجه نمی توان از آن صرفنظر کرده و اشخاصی که مبارزه اجتماعی ما را با پیمانۀ اغراض کوچک و حقیر خود اندازه می گیرند، ممکن نیست به عمق افکار و احساسات ما و همکاران ما پی ببرند. مبارزه و انتقامجویی این قبیل اشخاص، مانند نظرشان کوتاه و افکارشان نارسا خواهد بود. مبارزه ما اجتماعی است. انتقام جویی ما [هم] قطعاً اجتماعی و خالی از اغراض خصوصی خواهد بود. ما حتی اگر زجر و مشقت بیست ساله را هم نکشیده بودیم، از انتقام صرفنظر نمی کردیم.

«اما راجع به تسلیت به شاه حاضر»

ما مکرر نوشته ایم که برای نگهداری قاعده بازی شاه نباید به امور جاری کشور مداخله بکند و در عین حال عنوان رسمی که قانون اساسی به او داده است، مادامی که طبق قانون سلطنت کرده، تمایل دیکتاتوری بروز نداده برخلاف مشروطیت و قانون اساسی رفتار ننموده اند باید محفوظ باشد و نیز مکرر نوشته ایم که آئین يك روزنامه مستقل ملی است که حفظ منافع اکثریت جامعه، یعنی طبقات زحمتکش را شعار خود قرار داده، البته هدف اصلی ما عالی تر است، ما می خواهیم کشور ما دوش به دوش ملل متمدن دنیا، به مافوق ایده آل بشری نزدیک شده، در ایجاد يك جهان خالی از جور و بیدادگری و فقر و بیچارگی سهم بسزایی داشته باشد. البته خوانندگان می

دانند که برای رسیدن به هدف اساسی مراحلی پیش می آید که آن ها را باید با تاکتیک صحیح طی کرد امروز کشور ما در مرحله ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلاً برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجوده را لازم داشته اند. طبق قانون اساسی، مقام سلطنت باید باشد و ما تا بر علیه قانون اساسی قیام نکرده ایم، در این اصل هم لازم نمی دانیم کاری بکنیم که سوءتفاهمی پیش بیاید. یعنی ما نمی خواهیم مانند دسته ماجراجویان مانند سیدضیا و همکاران او با نیرنگ و حقه بازی و روی اغراض خصوصی، قاعده بازی را به هم بزنیم. علاوه بر این ما از مرگ دشمن خصوصی یا عمومی آن وقت اظهار بشاشیت می کنیم که خودمان او را در نبرد از بین برده باشیم. متأسفانه از شاه سابق پیشامدها به ما اجازه نداد انتقام یاران خود را و ملت ایران را بکشیم، او با اجل طبیعی فوت کرد، بنابراین در مرگ او ما کاری نکرده ایم که برای کسب افتخار آن اظهار شادمانی کرده، بگوییم:

دمی آب خوردن پی بدسکال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

«علاوه بر این یکی از اخلاق ستوده ایرانی است که از دوست و دشمن اشخاص مصیبت زده را هنگام عزاداری آزار نمی دهند، مخصوصاً در مرگ طبیعی که سرزنش و بدگویی موضوع ندارد.

وانگهی اگر ما بخواهیم فرزندان را مسئول جنایت پدر بدانیم که از شاه سابق هم در بیدادگری جلوتر رفته ایم. نخبه هر کس مسئول اعمال شخص

خودش می باشد و ما طوری که در بالا گفتیم مبارزه و هدف اجتماعی ما در جای خود محفوظ است آنرا هیچ کس نمی تواند تغییر بدهد ولی اگر بدون نظر خاصی و منظور سیاسی معین برای حفظ نزاکت و آداب و رسوم یک روزنامه محلی به شاه مشروطه تسلیت گفته باشد چه جنایت بزرگی کرده است. وانگهی موضوع ساده ای که بالاخره در مذاکره خصوصی قابل حل و تسویه است چرا با آن شکل زننده در روزنامه انعکاس پیدا کند. از دوستان ما که بی غرض هستند البته بسیار متشکریم و می دانیم که آن ها نظرشان جلوگیری از غرض دانی مخالفین ما بوده است ولی مغرضین را با هیچ دلیل و منطقی نمی شود قانع کرد برای اینکه غرض دلیل و منطق نمی پذیرد.»

روزنامه آژیر: سال دوم، شماره ۱۷۴، صبح پنجشنبه دوازدهم مرداد ماه

۱۳۲۳

اصل داستان چه بود

ریشه اختلاف برمی گشت به زندان رضاشاه. پیشه وری از رهبران حزب عدالت بود که همراه هیئتی برای تماس با میرزا کوچک خان به ایران آمد و در آنجا ماند و در دولت احسان الله خان دوستدار، مقام کمیساریای کشور (وزیر کشور) را به دست آورد و پس از شکست انقلاب گیلان به تهران آمد و سردبیری روزنامه حقیقت بر عهده گرفت. این روزنامه که در ظاهر ارگان اتحادیه های کارگری بود اما در باطن ارگان حزب کمونیست ایران به شمار می رفت.

در کنگره انزلی که در ۱۲۹۹ برگزار شد و فرقه عدالت به حزب کمونیست ایران تبدیل شد پیشه وری همچنان یکی از رهبران حزب بود.

رضاشاه در ابتدا با حزب کمونیست شیوه کجدار و مریز رفتار می کرد تا پایه های دیکتاتوری اش تحکیم یافت و هنگامی که پایه هایش محکم شد حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری شدیداً سرکوب شدند. پیشه وری نیز از سال ۱۳۰۹ به عنوان مسئول حزب کمونیست ایران دستگیر شد.

پیشه وری طبق اسناد منتشره توسط پلیس رضاخانی در تمامی بازجویی هایش مردانه مقاومت کرد و از پذیرش عضویت و رهبری حزب کمونیست علیرغم اعتراف های مکرر مسئولان حزبی سرباز زد و اعلام داشت که او يك فعال حزبی نیست.

با این بازجویی، پیشه وری به زندان قصر رفت و هم چنان که در زمان رضاشاه مرسوم بود، دادگاهی برای متهمین تشکیل نمی شد تا کسی محکومیتی بگیرد و پرونده اش بسته شود. همه بلامتکلیف در زندان بودند و پرونده همه مفتوح بود. دادگاه ۵۳ نفر یکی از استثناهای زمان رضاشاه بود که آن هم جنبه سیاسی و تبلیغی داشت.

پیشه وری نیز سال ها بعد به دادگاه رفت و به ده سال حبس محکوم شد. در سال ۱۳۰۹ دستگیر شد و در سال ۱۳۱۸ به دادگاه رفت.

پس پیشه وری به دنبال بازجویی هایش بر آن بود که در زندان نیز به عنوان يك فعال حزب، خود را نشان ندهد و این امر با جناح چپ زندان که رهبری اش با اردشیر بود مغایرت داشت.

اردشیر آوانسیان خود از رهبران حزبی بود. البته نه در حد پیشه وری، و در جریان ضربه تبریز دستگیر شد.

پرواضح بود که جریان چپ در زندان؛ چه در آن زمان و چه در زمان های بعد، به علت درك متفاوتش با جریان آینده نگر زندان برخوردهایی داشته است. این اختلاف دیدگاه همیشه در زندان منجر به درگیری هایی بوده است و زندانیان بیشترین آسیب ها را از جانب جناح چپ دیده اند. اما جناح چپ هم چنان چپ مانده است و چرایی آن را باید در طبیعت آدمی و نیز در خود زندان جست وجو کرد.

جناح چپ، پیشه وری را که در نظر آنان زندگی منفعلانه ای داشت بایکوت و سعی کرد به هر شیوه ای شخصیت او را تخریب کند. اما به قدری به پیشه وری فشار آوردند که یک روز طاقتش از کف رفت و فریاد زد: «کاری نکنید که صندوق را باز کنم و پنبه ها را بیرون بریزم» این یک ضرب المثلی ترکی بود و در آن، تهدیدی نهفته بود.

با آمدن گروه ۵۳ نفر این بایکوت تا حدودی تخفیف یافت و جوان ها به پای درس پیشه وری رفتند تا او از تجربیاتش در انقلاب گیلان و حزب کمونیست برای آن ها بگوید.

با سقوط دیکتاتوری رضاشاه، پیشه وری نیز از تبعید کاشان بازگشت، در حالی که حدود ۱۱ سال زندان را پشت سر گذاشته بود.

پس در هیئت مؤسسان حزب توده شرکت کرد و جزء پنج نفری بود که قرار شد مرامنامه و اساسنامه حزب توده را بنویسند. مرامنامه و اساسنامه حزب توده به فکر و قلم او و اسکندری است و این نشان می دهد که شایسته ترین فرد برای این کار کسی جز او نبود.

با آمدن اردشیر و دیگران به حزب، پیشه‌وری از حزب فاصله گرفت و به حزب دمکرات پیوست. مدتی بعد از آنان جدا شد و در خرداد سال ۱۳۲۲ روزنامه‌آزیر را منتشر کرد.

پیشه‌وری در روزنامه‌آزیر همچنان فاصله اش را با حزب توده حفظ کرد و در زمینه‌هایی منتقد حزب بود، و این، چیزی نبود که برای حزب قابل هضم و تحمل باشد. تا آن‌که مسئله انتخابات مجلس چهاردهم پیش آمد و پیشه‌وری بار دیگر به حزب نزدیک شد و چنان‌که در روزنامه‌آزیر خود می‌نویسد، از سوی حزب، کاندیدای تبریز می‌شود.

پس از رد اعتبارنامه اش در مجلس، به عضویت حزب درآمد و به کنگره حزب راه می‌یابد. اردشیر آوانسیان در خاطراتش عضویت پیشه‌وری در حزب و فرستادن او را از حوزه شاهپور به کنگره به واسطه مساعدت خود می‌داند. اما در این فاصله نیروهای فضایی کنگره را علیه پیشه‌وری برمی‌آشوبند.

خلیل ملکی در خاطراتش می‌نویسد: «من در حضور نوشین به آرداشس گفتم شما که نمی‌خواهید با پیشه‌وری همکاری کنید؛ پس با چه کسی قصد همکاری دارید.

آنچه مسلم است مقاله‌آزیر ضمن تسلیت به محمدرضا شاه، از رضاشاه انتقاد می‌کند و حاوی هیچ تعریف و تمجیدی نیست. ایرج اسکندری نیز در خاطراتش این مسئله را تأیید می‌کند. ضمن آنکه اصل مقاله نیز موجود است و نشان می‌دهد که جو ایجاد شده در اطراف مقاله بهانه‌ای بیش نبوده است.»

علت چه بود!

۱- نخست اختلافات در دل زندان بود که کینه آن روزگار تا به آخر در دل هر دو طرف باقی ماند.

۲- اختلافات پیشه وری با حزب بود. پیشه وری در آژیر انتقاداتی به حزب داشت و در مجلس چهاردهم هم به فراکسیون توده ملحق نشد، بلکه به فراکسیون آزادی پیوست.

۳- مسئله رهبری بود. پیشه وری اعضای حزب را جوانانی می دانست که بی تجربه اند و باید به او به عنوان لیدر مراجعه کنند که در واقع چنین نیز بود. فراموش نکنیم که پیشه وری در زمان دستگیری رأس حزب کمونیست ایران بود. پس حذف پیشه وری نیز باب میل کسانی بود که پیشه وری بر آن ها از هر جهت ارجحیت داشت.

کاری به غایت نادرست

حذف پیشه وری از حزب با انگیزه های ناسالم، پیشه وری را به این باور رساند که نه حکومت و نه حزب توده، جریاناتی نیستند که به اصول اولیه يك مبارزه سالم پای بند باشند. پس باید برخورد با این دو دسته به گونه ای شبیه خودشان باشد.

بن بست

برای پیشه‌وری بعد از رد اعتبارنامه اش در مجلس چهاردهم و رد اعتبارنامه اش در کنگره اول حزب توده دو راه باقی بود:

۱- سیاست صبر و انتظار

پیشه‌وری در روز رأی‌گیری در مورد اعتبارنامه اش در مجلس به لژ مطبوعات رفت و به دوستان مطبوعاتی اش گفت: این جا بهتر است. اگر اعتبارنامه من رد شد باز هم جای من در لژ مطبوعات است.

اما طولی نکشید که روزنامه آذیر هم توقیف شد. پس پیشه‌وری باید سیاست صبر و انتظار را در پیش می‌گرفت. و این با سنخ روانی پیشه‌وری و وضعیت بحرانی جامعه، هم خوانی نداشت. چگونه ممکن بود مردی با بیست و چهار سال مبارزه و ده سال زندان، خانه نشین مشتی مرتجع و خائن بشود.

۲- همه راهها به رم ختم می‌شود.

پس تنها يك راه هنوز به روی پیشه‌وری بسته نشده بود و آن هم آذربایجان بود. آذربایجان برای پیشه‌وری چند حسن داشت.

۱- نخست آن که در اشغال شوروی بود و مرتجعین نمی‌توانستند در آن جا مانع و رادعی جدی باشند.

۲- پیشه‌وری از مردم آن سامان بود و بعد از سال‌ها مبارزه می‌دانست که آذربایجان چه می‌خواهد و از مشروطه به بعد بر آذربایجان و آذربایجانی چه رفته است.

۳-دوست قدیم او میرجعفر باقراوف در رأس حکومت و حزب آذربایجان شوروی بود.

۴-پیش‌ه‌وری از گوشه و کنار فهمیده بود که روس‌ها بعد از شکست خوردن در گرفتن نفت شمال به دنبال ایجاد يك منطقه امن در جوار مرزهای خود هستند.

يك نکته تاريخی

هنگامی که در دهه‌های چهل و پنجاه، سمت و سوی مبارزات مردم، قهرآمیز شد، رژیم می‌پرسید: چرا دست به سلاح می‌برید. و منتقدین بی عمل در نقد مبارزات مسلحانه کتاب‌های بسیاری را می‌نوشتند. اما نه رژیم و نه منتقدین يك سؤال ساده را از خود نمی‌پرسیدند: ما چه کرده ایم که آن‌ها دست به سلاح برده اند.

خسرو گل‌سرخ، شهید همه عصرها و همه نسل‌ها در دادگاه يك استدلال ساده طرح می‌کند و به رئیس دادگاه می‌گوید: «من مصداق بارز زندان سیاسی هستم. به اتهام يك گروه مطالعاتی دستگیر شده ام. شکنجه شده ام و خون ادرار کرده ام در حالی که يك کتاب هم نخوانده ام. آقای رئیس دادگاه، همین دادگاه‌های شماس‌ت که کسانی را که يك کتاب خوانده اند به زندان می‌کشید. شکنجه می‌کند و محکوم می‌کند. اینان وقتی از زندان آزاد می‌شوند. کتاب را کنار می‌گذارند و سلاح به دست می‌گیرند.¹»

1. دفاعیات خسرو گل‌سرخ.

همین نکته در مورد پیشه وری مطرح است. از رژیم شاه گرفته تا منتقدین ریز و درشت پیشه وری، همه می گویند: چرا به تبریز رفت و فرقه خودمختار آذربایجان را درست کرد.

اما يك سؤال ساده از خود نمی پرسند که ما چه کردیم که پیشه وری مدیر روزنامه معتدل و میانه روی آذیر که به مبارزات پارلمانی باور داشت و حتی به حزب توده انتقاد می کرد و می گفت که در ایران طبقات هنوز شکل نگرفته اند و تشکیل حزب طبقاتی کار غلطی است و به مبارزه رفرمیستی باور داشت، ناگهان سر از تبریز درمی آورد و با سازماندهی يك حزب ملی به جایی می رود که با جدا شدن از ایران فاصله چندانی نداشت.

نه گردانندگان مجلس چهاردهم و نه حزب توده هیچ وقت این سؤال را از خود نپرسیدند. به همین سبب با وجدان آسوده به خواب رفتند تا پیشه وری از تبریز خواب بی وجدانی آن ها را آشفته کند و به راستی حرکت پیشه وری به تبریز به او تحمیل شد. و بر او حرجی نیست.

برای درك آنچه در آذربایجان رخ داد، ما نیازمند آنیم که بدانیم پیشه وری به عنوان رهبر فرقه از کجا شروع کرده است و چگونه به رهبری فرقه رسیده است. دیگر آن که باید بدانیم آذربایجان در آستانه تشکیل فرقه در چه وضعیتی بوده است. سپس مروری داشته باشیم بر وقایع يك ساله فرقه در فاصله آذر بیست و چهارم تا آذر بیست و پنجم. بعد از این بازخوانی به چرایی وقایع می پردازیم.

آذربایجان در آستانه تشکیل فرقه

مهر ۱۳۲۰

تشکیل جمعیت آذربایجان به مدیریت علی شبستری و انتشار روزنامه آذربایجان به عنوان ارگان جمعیت به سردبیری اسماعیل شمس پور. این روزنامه به دو زبان منتشر می شد و بعد از شش ماه به علت فشارهای وارده منحل شد.

فروردین ۱۳۲۱

- تشکیل کمیته ایالتی حزب توده در تبریز

- ایجاد جو رعب و وحشت توسط راهزنان: جمشیدخان اسفندیاری، سردار نصراله یورتچی، منصور اصلانی، حسین بیدقی و سروان نادری کلانتر مرز علمدار و جلفا.

- علم کردن سیدی از اهالی اردبیل به نام سیداحمد میرخاص توسط سیدضیا. این سید، علیه اعضا و هواداران حزب توده اعلام جهاد کرده و مال و ناموس آن ها را حلال دانسته بود.

دهم آذر ۱۳۲۳

میتینگ بی سابقه حزب توده در ده شهر

شانزدهم فروردین ۱۳۲۴

میتینگ بزرگ تبریز به حمایت از خواسته های کارگران در اصفهان

نوزدهم مرداد ۱۳۲۴

درگیری اعضا و هواداران حزب توده در ليقوان با فتودال معروف حاجی محتشم. در این درگیری شش نفر از جمله حاجی محتشم کشته شدند.
بيست و يكم مرداد ۱۳۲۴
میتینگ بزرگ تبریز در اعتراض به سرکوب مردم و بی توجهی دولت.

روزشمار فرقه دمکرات

دوازدهم شهریور ۱۳۲۴
تشکیل فرقه دمکرات و انتشار مراجعت نامه دوازده مادهای فرقه به دو زبان فارسی و ترکی.
چهاردهم شهریور ۱۳۲۴
انتشار روزنامه فرقه به نام آذربایجان به مدیریت علی شبستری
بيست و دوم شهریور ۱۳۲۴
تشکیل جلسه رهبران فرقه و انتخاب رهبری موقت.
انتخاب شدگان یازده نفر بودند که پیشه وری به عنوان رهبر و علی شبستری به عنوان معاون انتخاب شدند. در همین جلسه صادق پادگان و زین العابدین قیامی از رهبران کمیته ایالتی حزب توده، الحاق خود را به فرقه اعلام کردند.
محمد بی ریا رهبر اتحادیه های کارگری آذربایجان نیز اعلام کرد رهبری فرقه را می پذیرد.
بيست و نهم شهریور ۱۳۲۴

کنفرانس وسیع فرقه با حضور بیش از ۱۵۰۰ نفر از طبقات مختلف جامعه. این کنفرانس با صدور قطعنامه ای خطاب به وزرای خارجه دول متفق در لندن خواستار موافقت آن ها با خودمختاری آذربایجان شد.

دهم مهر ۱۳۲۴

برگزاری نخستین کنگره فرقه

در کنگره محمود بقراطی به نمایندگی از حزب توده، الحاق کمیته ایالتی حزب با ۶۰ هزار عضو و هوادار را به فرقه رسماً اعلام و تأیید کرد. در کنگره سازمان فرقه رسمیت یافت. کمیته مرکزی انتخاب شد و مرامنامه فرقه که فرق چندانی با «مراجعت نامه دوازدهم شهریور» نداشت به تصویب رسید.

یکم مهر ۱۳۲۴

تعیین استاندار جدید آذربایجان توسط دولت صدرا لاشراف. سیدمهدی فرخ (معتصم السطنه) سوابق بدی در دوره رضاشاه و حتی بعد از او داشت.

هفدهم مهر ۱۳۲۴

کنفرانس فرقه در تبریز و صدور قطعنامه ای خطاب به کنسولگری دول خارجه در تبریز و اعلام این نکته که آمدن فرخ به آذربایجان باعث جنگ و آشوب خواهد شد.

بیست و نهم مهر ۱۳۲۴

- اعلام معوق ماندن انتخابات تا خروج کلیه نیروهای بیگانه از کشور توسط دولت.

- کنگره خلق آذربایجان؛ مصوبات کنگره از جهت مجلس ملی، دولت ملی و ارتش ملی مهم است.

دوم آبان ۱۳۲۴

سقوط حکومت صدرا لاشراف معروف به جلاد باغشاه.

دوم آبان ۱۳۲۴

نخست وزیری ابراهیم حکیمی

هشتم آبان ۱۳۲۴

تقاضای ششگانه فرقه از دولت حکیمی. خواست فرقه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و لغو حکومت نظامی و دادن حقوق مردم آذربایجان بود.

هفدهم آبان ۱۳۲۴

جلسه عمومی فرقه. در این جلسه، کمیته مرکزی فرقه به هیئت رهبری اختیار داد در مورد تشکیل انجمن های ایالتی - ولایتی اقدام کند.

بیست و پنجم آبان ۱۳۲۴

نامه سرگشاده فرقه خطاب به نمایندگان سیاسی دولت های خارجی در تبریز در مورد فجایع مأمورین دولت و ژاندارمری.

به دنبال بی جواب ماندن شکایت فرقه، فرقه دستور مقاومت داد و بلافاصله به خلع سلاح پاسگاه ها زده شد.

بیست و ششم آبان ۱۳۲۴

سقوط پادگان میانه و سراب.

پیوستن ایلات اصانلو و جهانشاهلو، قجر و مقدم.

سی ام آبان ۱۳۲۴

اعزام واحدهای نظامی به آذربایجان برای سرکوب فرقه
ارتش شوروی این واحدها را در شریف آباد قزوین متوقف کرد. این منطقه
در اشغال ارتش شوروی بود.

یکم آذر ۱۳۲۴

اعتراض دولت ایران به شوروی به خاطر متوقف کردن واحدهای نظامی در
شریف آباد قزوین.

استمداد حسین علا سفیر ایران در امریکا از وزیر امور خارجه امریکا

چهارم آذر ۱۳۲۴

حمایت بوین وزیر امور خارجه انگلیس از اعزام نیرو به آذربایجان.

تأیید نظر انگلیس توسط وزارت امور خارجه امریکا.

دوازدهم آذر ۱۳۲۴

پاسخ دولت شوروی به ایران: اعزام نیرو به آذربایجان منجر به خونریزی و
برادرکشی می شود و شوروی در منطقه تحت اشغال خود اجازه درگیری نمی
دهد.

دهم آذر ۱۳۲۴

- اشغال شهرداری تبریز توسط لشکر ۳ آذربایجان.

- انتخابات مجلس ملی در آذربایجان.

- شرکت زنان برای اولین بار در انتخابات.

یازدهم آذر ۱۳۲۴

به توپ بستن دسته های سینه زن توسط ارتش. بهانه ارتش این بود که
دسته های سینه زن قصد حمله به پادگان های ارتش را داشتند.

سیزدهم آذر ۱۳۲۴
 آزادی زندانیان بلاتکلیف توسط هیئت ملی آذربایجان.
 چهاردهم آذر ۱۳۲۴
 خلع سلاح تمامی ژاندارمری در آذربایجان.
 هیجدهم آذر ۱۳۲۴
 ملاقات هیئت ملی آذربایجان با مرتضی قلی بیات (سهام السلطان)
 نخست وزیر سابق و نماینده دولت.
 - ملاقات پیشه وری با وابسته مطبوعاتی سفارت امریکا. امریکایی ها می
 خواستند بدانند فرقه دمکرات چه می خواهد.
 نوزدهم آذر ۱۳۲۴
 بیانیه مجلس مؤسسان خطاب به ملت آذربایجان و فراخواندن به منظور
 برقراری آزادی و دمکراسی.
 بیست و یکم آذر ۱۳۲۴
 افتتاح مجلس ملی.
 معرفی کابینه پیشه وری با یازده وزیر.
 - اعلام برنامه بیست ماده ای دولت پیشه وری.
 بیست و دوم آذر ۱۳۲۴
 مذاکره بین فرمانده لشکر ۳ آذربایجان با نمایندگان حکومت ملی. طی این
 مذاکرات پادگان تبریز به حکومت ملی تحویل داده شد.
 بیست و پنجم آذر ۱۳۲۴
 حمله نیروهای فدایی فرقه به پادگان ارومیه و تسلیم لشکر ارومیه.

نوزدهم دی ۱۳۲۴
 تأسیس دانشگاه آذربایجان.
 بیستم دی ۱۳۲۴
 شروع انتخابات انجمن های ایالتی - ولایتی در آذربایجان.
 بیست و پنجم دی ۱۳۲۴
 تعیین هیئتی برای تدوین قانون اساسی آذربایجان.
 ششم بهمن ۱۳۲۴
 نخست وزیر شدن احمد قوام.
 هیجدهم بهمن ۱۳۲۴
 تشکیل قشون ملی.
 بیست و یکم بهمن ۱۳۲۴
 اعلامیه نخستوزیر مبنی بر لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات.
 بیست و هفتم بهمن ۱۳۲۴
 تصویب قانون تقسیم املاک خالصه (اصلاحات ارضی) توسط مجلس ملی
 آذربایجان.
 بیست و نهم بهمن ۱۳۲۴
 سفر قوام به مسکو.
 یکم اسفند ۱۳۲۴
 تأسیس آموزشگاه عالی پلیس و نظام.
 یازدهم اسفند ۱۳۲۴
 خروج ارتش شوروی از بخشی از ایران.

بیست و یکم اسفند ۱۳۲۴
اعلامیه مذاکرات دو جانبه ایران و شوروی.
بیست و هفتم اسفند ۱۳۲۴
شکایت ایران به سازمان ملل علیه شوروی به علت تخلیه نکردن تمامی
ایران و دخالت در امور داخلی ایران.
بیست و نهم اسفند ۱۳۲۴
آمدن سادچیکف، سفیر شوروی، به ایران و شروع مذاکرات.
یکم فروردین سال ۱۳۲۵
اولتیماتوم امریکا به شوروی. امریکایی ها تهدید کردند که به ایران باز
خواهند گشت.
هیجدهم فروردین ۱۳۲۵
اعلامیه نخست وزیری و دعوت هیئتی از آذربایجان برای مذاکره با نخست
وزیر در تهران.
بیست و ششم فروردین ۱۳۲۵
پس گرفتن شکایت ایران از شوروی در سازمان ملل.
سی و یکم فروردین ۱۳۲۵
درگیری بین نیروهای دولت و حکومت ملی آذربایجان.
دوم اردیبهشت ۱۳۲۵
طرح هفت ماده ای قوام برای حل مسئله آذربایجان.
سوم اردیبهشت ۱۳۲۵

اصرار امریکا و انگلیس و در دستور نگه داشتن شکایت ایران در سازمان ملل علیرغم پس گرفتن شکایت توسط دولت ایران.

هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵

آمدن هیئت آذری به تهران و استقبال باشکوه مردم.

نوزدهم اردیبهشت ۱۳۲۵

تخلیه کامل ایران از سوی ارتش شوروی.

بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۲۵

قطع مذاکرات آذری ها با دولت قوام.

سی و یکم اردیبهشت ۱۳۲۵

شکایت ایران از شوروی در سازمان ملل به خاطر دخالت در امور داخلی ایران.

سوم خرداد ۱۳۲۵

تشکیل حزب دولتی قوام به نام حزب دمکرات ایران.

بیست و سوم تیر ۱۳۲۵

اعتصاب ۱۰۰ هزار نفری کارگران نفت جنوب. این اعتصاب با حمله اتحادیه عشایر خوزستان و ارتش، به خاک و خون کشیده شد.

دهم مرداد ۱۳۲۵

تشکیل دولت ائتلافی قوام با حزب توده و حزب ایران. این دولت هفتاد و پنج روز عمر کرد.

بیست و نهم مرداد ۱۳۲۵

آمدن هیئت آذری به تهران برای ادامه مذاکرات. این مذاکرات بدون نتیجه، دو ماه و نیم طول کشید.

بیست و یکم شهریور ۱۳۲۵

توطئه رهبران عشایر برای اشغال اصفهان. (این توطئه توسط شاه صورت گرفت.

بیست و نهم شهریور ۱۳۲۵

تلگراف ناصرخان قشقایی به قوام و تقاضاهای هفتگانه او (اخراج وزیران توده ای یکی از آنها بود).

سی ام شهریور ۱۳۲۵

حملهٔ مسلحانهٔ ایلات به پادگان های نظامی در جنوب و خلع سلاح آن ها در بوشهر و شیراز.

این حرکات به تحریک دربار و فرمانده هان ارتش و انگلیسی ها صورت می گرفت.

سوم مهر ۱۳۲۵

اعزام هیئتی از سوی قوام به جنوب برای مذاکره با نهضت جنوب و به رسمیت شناختن آنها. این حرکت برای مخدوش کردن تقاضاهای مردم آذربایجان بود.

بیست و یکم مهر ۱۳۲۵

موافقت قوام با دو خواست خان های قشقایی

بیست و پنجم مهر ۱۳۲۵

پایان حکومت ائتلافی قوام با حزب توده و حزب ایران.

بیست و نهم مهر ۱۳۲۵

موافقت شفاهی دولت با فرقه در چهار ماده.

بیستم آبان ۱۳۲۵

تخلیه زنجان از قوای فرقه و اشغال آن توسط ارتش و سرکوب مردم.

یکم آذر ۱۳۲۵

اعلامیه دولت برای شروع انتخابات و فرستادن ارتش به استان ها برای تأمین انتخابات.

دوم آذر ۱۳۲۵

تلگراف دکتر جاوید، استاندار آذربایجان، به قوام و پرسش از آمدن ارتش به آذربایجان.

چهارم آذر ۱۳۲۵

پاسخ قوام به دکتر جاوید و صحت آمدن ارتش به آن دیار.

نهم آذر ۱۳۲۵

مخالفت انجمن ایالتی - ولایتی تبریز به آمدن ارتش و تقاضای انجمن برای آمدن هیئتی به آذربایجان و بررسی امنیت منطقه.

دهم آذر ۱۳۲۵

- مخالفت قوام با تقاضای انجمن.

- درگیری فدائیان فرقه با نیروهای دولتی در خلخال.

دوازدهم آذر ۱۳۲۵

میتینگ بزرگ فرقه و اتحادیه کارگران در تبریز.

پانزدهم آذر ۱۳۲۵

شروع انتخابات در تبریز.

شانزدهم آذر ۱۳۲۵

- حرکت ارتش به سوی میانه.

- اعلامیه پیشه‌وری در مورد حرکت ارتش.

هفدهم آذر ۱۳۲۵

- اعلامیه افسران ملحق شده به فرقه به همکاران خود در ارتش.

- پرواز هواپیماهای ارتشی بر فراز مواضع فرقه.

هیجدهم آذر ۱۳۲۵

- اعلامیه قوام مبنی بر مردود بودن انتخابات در آذربایجان.

نوزدهم آذر ۱۳۲۵

- فرمان حمله به آذربایجان؛

- جنگ در میانه؛

- دستور شوروی به فرقه مبنی بر عدم مقاومت؛

- برکناری پیشه‌وری از رهبری فرقه و روی کارآمدن محمد بی‌ریا.

بیستم آذر ۱۳۲۵

- میتینگ فرقه در تبریز و اعلام موافقت فرقه با آمدن ارتش.

بیست و یکم آذر ۱۳۲۵

- اعلامیه محمد بی‌ریا رهبر فرقه و به آرامش دعوت کردن مردم در ورود

ارتش؛

- تلگراف دکتر جاوید استاندار آذربایجان و شبستری به شاه و قوام و

اعلام موافقت با آمدن ارتش؛

- مراجعه فعالین فرقه به قلی اف کنسول شوروی؛

- حرکت رهبران فرقه به شوروی؛

- کشتار مردم.

بیست و دوم آذر ۱۳۲۵

ورود ارتش به تبریز.

اصالت فرقه دمکرات

عده ای بر این باورند که فرقه هیچ اصالتی نداشت. ضرورت خلق آذربایجان نبود، و روس ها به عنوان اهرم فشاری برای گرفتن امتیاز نفت شمال آنرا علم کردند و چون به قرارداد نفت رسیدند دکان فرقه را تعطیل کردند. این عده از يك سنخ و يك قماش نیستند، بلکه به دو دسته تقسیم می شوند:

۱-دسته نخست: متعلق اند به راست ارتجاعی، از شاه گرفته تا سیدضیا و نمایندگان مرتجع مجلس چهاردهم که از همان ابتدای تشکیل فرقه و حتی از همان ابتدای تشکیل جمعیت آذربایجان در سال ۱۳۲۰، هر جریان آذری را جریانی تجزیه طلب و عامل بیگانه می دانستند و هنوز هم می دانند. در نزد راست ارتجاعی، ایران کشوری کثیرالملله نیست. ترکی هم زبان مغولی ست. آدم هایی هم که در آن دیار زندگی می کنند هیچ حق قانونی به آن دیار ندارند. هرچه هست از آن مرکز نشینانی است که در طول تاریخ هر دوره نوکر بیگانه ای بوده اند. کدام بیگانه؟ مهم نیست. اینان در نخستین واکنش به

انتشار بیانیه دوازده ماده ای فرقه، آنرا مخالف قانون اساسی دانستند و خواستار تعقیب و دستگیری آنان شدند. مهندس پناهی، جمال امامی، افشار صادقی، دکتر مجتهدی، مقدم، سرتیپ زاده، بهادری، عدل، ثقه الاسلامی، فتوحی و در رأس آنها سیدضیا بود.

راست ارتجاعی از همان آغاز نقدی بر برنامه فرقه نداشت که يك برنامه فرمیستی در چارچوب همان حکومت بود. امروز هم راست ارتجاعی نقدی بر برنامه خلق های مختلف در ایران ندارد بلکه با نفی خلق های گوناگون و پنهان شدن در پشت ناسیونالیسمی پوشالی از دادن حقوق اقلیت های قومی سرباز می زند. اینان حقوق اکثریت را هم به چیزی نمی گیرند.

۲- دسته دوم: این دسته، ابتدا از ستایش گران فرقه و پیشه وری بودند. از عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان گرفته تا عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان و خلیل ملکی.

تمامی نیروهای دمکرات و آزادیخواه در آغاز امید بسیاری به پیروزی فرقه و گسترش آن نهضت به سراسر ایران داشتند اما بعد از شکست فرقه این نگاه ها تغییر کرد و از بیخ و بن اصالت نهضت دمکراتیک آذربایجان را رد کردند.

اما ببینیم این نفی و انکار، مبتنی بر چه اسناد و مدارکی است. در این مورد سه سند ارائه شده است:

۱- خلیل ملکی در خاطراتش؛

۲- یوسف افتخاری در خاطراتش؛

۳- حمید ملازاده در رازهای سر به مهر.

سند شماره يك: خاطرات ملکی

«در اینجا خوب است این نکته را نیز ذکر کنم که شوروی ها از پیش با آقای موسوی (که بیش از ده سال زندانی سیاسی بود) صحبت کرده بودند که برود آذربایجان و نهضت آنجا را اداره کند. موسوی که آدم با پرنسیب و تابع اصول بود گفته بود قبول، به شرط اینکه شما سیاست دولت بی طرف مساعد (و نه دولت فرمانده) را بازی کنید. مأموران دولت شوروی به او گفته بودند: تو ناسیونال - کمونیست هستی!¹»

سند شماره ۲: خاطرات یوسف افتخاری

«پیشه وری را از قدیم و ایام زندان می شناختم. ولی پس از حوادث شهریور ۲۰ دیگر او را ندیده بودم. تا این که آنروز به دفتر روزنامه اش در خیابان فردوسی رفتم. به او گفتم آقای پیشه وری دنبال من آمدند که در يك نقطه ای شورشی برپا کنم و من آن شخص را شناختم. اما می گفتند که بیا استالین تضمین کرده است. من برای شرکت در سندیکای جهانی عازم پاریس هستم و حتماً دنبال شما و رفقای دیگران که می شناسم خواهند آمد. دیدید که در گیلان وقتی که پشت آدم را خالی می کنند نتیجه اش شکست است. ما در جایی می توانیم دست به اسلحه ببریم که اقلأ شصت درصد مردم پشت ما باشند. پیشه وری گفت آقای افتخاری یعنی من اینقدر ناشی هستم. یعنی این سن و سال را بی خود گذرانده ام و این موها را بی خود سفید کرده ام

¹. خاطرات ملکی

حالا می آیم و يك چنین اشتباهی می کنم؟ اتفاقاً تا به پاریس رسیدم، روزنامه ها نوشتند که پیشه وری به آذربایجان رفته و تشکیلاتی درست کرده است.¹»

سند شماره ۳: حمید ملازاده

«پیشه وری با رهبری فرقه دمکرات موافق نبود. در سال ۱۳۲۳ در جلفای شوروی در داخل قطار ملاقاتی بین میرجعفر باقراوف و سیدجعفر پیشه وری صورت گرفت. در آنجا بود که باقراوف رهبری فرقه دمکرات آذربایجان ایران را به پیشه وری پیشنهاد کرد. اما او موافقت نمی کرد. میرجعفر باقراوف خطاب به پیشه وری گفت: دیگر تاریخچه حزب عدالت نوشتن کافی است. تا فرصت هست با ما همگام شو. پیشه وری در پاسخ به باقراوف می گوید این روس ها که امروز به منظور پیشبرد اهداف سیاسی شان ما را به بازی می گیرند آدم های مورد اطمینان نیستند. آن ها در صورت لزوم به ما کمکی نمی کنند و ما را در میدان مبارزه تنها می گذارند. محبت روس ها به محبت مجنون شباهت دارد که هنگام غرق شدن در آب پا روی بچه اش می گذارد، من آن ها را خوب می شناسم. سرانجام پس از گفت وگویی زیاد پیشه وری با اطمینان به میرجعفر باقراوف به اعتبار خدمت به ملت ایران با پیشنهاد آنها موافقت کرد.»

این، خاطرات ابراهیم نورزاف است که به عنوان خبرنگار نظامی همراه ارتش سرخ به ایران آمده است و ملازاده از او به عنوان عضو ك.گ.ب یاد می کند.

¹. خاطرات یوسف افتخاری

دکتر جهانشاهلو از دوستان ملکی در گروه ۵۳ نفر و همبندان در زندان رضاشاه و مسئول کمیته زنجان حزب توده و معاون بعدی پیشه‌وری، در سفری که پیشه‌وری برای مذاکره با قوام به تهران آمد جزء هیئت بود. شهربانی اجازه نمی‌داد مردم به هیئت آذربایجان نزدیک شوند. جهانشاهلو خلیل ملکی و خلیل انقلاب آذر را در میان استقبال کنندگان می‌بیند. از سرتیپ صفاری رئیس شهربانی می‌خواهد تا اجازه دهد ملکی و خلیل انقلاب آذر به آن‌ها نزدیک شوند، سرتیپ صفاری شخصا ملکی و آذر را به نزد جهانشاهلو می‌آورد و ملکی می‌گوید: رفقا؛ خودتان و مردم آذربایجان آزاد شدید و رهایی یافتید در اندیشه ما هم باشید. در دستگاه رهبری حزب توده افراد ضعیف و بی‌کاره ای گرد آمده‌اند. سرانجام هرچه باشد ما از آن‌ها بهتر و تلاش‌مندتر هستیم، به ما یاری کنید.

زمینه‌های عینی و ذهنی نهضت دمکراتیک آذربایجان

از نفی و انکار راست ارتجاعی می‌گذریم. در نزد آنان هیچ جریانی حقانیت ندارد الاّ آنانی که در صد ساله گذشته در رأس حکومت بوده‌اند و دیدیم که آنان چه قدر میهن پرست بوده‌اند. خاطرات محمدرضا شاه، آخرین پادشاه پهلوی در روزگار تبعید و در به دری در این زمینه راه‌گشاست. محمدرضا بعد از آنکه امریکایی‌ها تصمیم می‌گیرند او را با دولت اسلامی معامله کنند خطاب به حکام عرب می‌گوید: از سرنوشت من عبرت بگیرید. هیچ کس به اندازه من به امریکایی‌ها خدمت نکرد. اگر من این خدمت را به مردم

خود کرده بودم، امروز در اینجا نبودم. از سیدضیا هم می‌گذریم و در ادامه همین بخش به «میهن پرستی حضرت اشرف» قوام السلطنه هم می‌رسیم. اما برای پاسخ دادن به ستایش گران اولیه و منتقدین بعدی فرقه دمکرات، نخست لازم است به شرایط عینی و ذهنی مردم آذربایجان در آن سال‌ها و سال‌های قبل از آن توجه کنیم.

آذربایجان، کانون سوسیال دمکراسی

از دیرباز مردم آذربایجان، که پیشه‌وری یکی از آن نمونه‌هاست، تحت فشار مداوم حکام قاجاری و غارت راهزنانی دست‌وپا می‌زدند که مدام به آن سوی مرزها در حال رفت و آمد بودند. باکو یکی از کانون‌های بزرگ بود که ایرانیان بسیاری در آنجا به تجارت و کارگری مشغول بودند. در بعضی از آمارها حضور ایرانیان به ۱۰۰ هزار نفر در سال می‌رسیده است. این رفت و آمدها باعث می‌شد که کارگران ایرانی مقیم در معادن مس، آهن و زغال سنگ و مراکز استخراج نفت باکو با اندیشه‌های سوسیال دمکراسی آشنا شوند و این اندیشه‌ها را در بازگشت به کشور خود به ایران بیاورند.

نخستین سوسیال دمکرات‌های ایران در آن دیار پروبال گرفتند؛ چنان‌که در آستانه انقلاب مشروطه دو محفل بزرگ تئوریک در تبریز فعالیت می‌کنند. این دو محفل طی دو نامه به کارل کائوتسکی و پلخائف، دو رهبر بلندآوازه سوسیال دمکراسی آلمان و روسیه، از آنان می‌خواهند که در تحلیل انقلاب مشروطه به آنان کمک کنند. این دو محفل بر سر انقلابی بودن یا ارتجاعی بودن انقلاب بحث داشتند. عده‌ای مبارزات بورژوازی ایران را علیه سرمایه

داری غربی، ضداستعماری و انقلابی و عده ای دیگر آنرا ارتجاعی می دانستند بر این باور بودند که از انکشاف سرمایه داری در ایران جلوگیری خواهد کرد.

همین محافل به قدری قدرتمند بودند که در انتقال «ایسکرا»، روزنامه سوسیال دمکراتهای روسیه از اروپا به روسیه، یکی از پایگاه های انتقال بودند، و این امر در نامه های لنین مشهود است.

هم اینان در پروسه رشد خود، کمیته عدالت باکو و فرقه عدالت ایران و حزب کمونیست ایران را بنیاد نهادند.

آذربایجان وارث دو انقلاب

انقلاب مشروطه در آغاز قرن بیستم با دو کانون بزرگ در تهران و تبریز شروع شد و بعد از کشمکش بسیار، با پایمردی تجار بازار و توده های فقیر شهری و دخالت بخشی از روحانیت موفق شد دستخط مشروطه را از مظفرالدین شاه بیمار بگیرد. اما دیری نکشید که مظفرالدین مرد و محمدعلی میرزای ولیعهد جانشین او شد. محمدعلی شاه از همان ابتدا بر آن نبود که پادشاه مشروطه باشد؛ پس با آوردن اتابک و حمایت شیخ فضل الله جنگ پنهان خود را با مشروطه آغاز کرد و سرانجام به باغشاه رفت و کودتای باغشاه را ترتیب داد و مجلس به توپ بسته شد و بخشی از رهبران انقلاب مشروطه دستگیر و صوراسرافیل و جمال الدین واعظ و ملک المتکلمین که هر سه سوسیال دمکرات بودند به دار آویخته شدند.

با خاموش شدن، کانون انقلاب در تهران کانون تبریز مشتعل شد. رهبری انقلاب در تبریز با انجمن غیبی به رهبری علی مسیو بود که به تمامی سوسیال دمکرات بودند و با سوسیال دمکراسی ایرانی مقیم باکو ارتباطاتی تنگاتنگ داشتند.

در این مرحله که فاز دوم و مسلحانه انقلاب بود نهضت در تبریز پای مردی نشان داد و دو رهبر بزرگ را به انقلاب تحویل داد که بلندآوازه شدند. یکی ستارخان و دیگری باقرخان.

آن‌گاه انقلاب، بار دیگر در تهران و اصفهان و دیگر شهرها جان گرفت و بالاخره به فتح تهران انجامید. اما فاتحان تهران چه کسانی بودند. سردار اسعد و سپهدار تنکابنی در يك سو، بهبهانی و طباطبایی دو روحانی بزرگ در سویی دیگر.

انقلاب به سازش کشیده شد. به آرمان های آن خیانت شد و فرجام کار، خلع سلاح مجاهدین تبریز و گلوله خوردن ستارخان در پارك اتابك تهران بود. تبریز از انقلاب مشروطه، از انقلابی که به پامردی رادمردان و رادزنان آن خطه پیروز شده بود بهره ای نبرد.

انقلاب دوم: قیام خیابانی

انقلاب مشروطه به فرجام نهایی خود نرسید و در نیمه راه با سازش بورژوازی بازار و اشراف فنودال به بی راهه رفت. اما این به معنای آن نبود که پتانسیل انقلاب نیز به اتمام رسیده باشد؛ پس تبریز بار دیگر با انقلاب از جای

برخاست و شیخ محمد خیابانی رهبر حزب دمکرات آذربایجان سعی کرد بار دیگر آب رفته از جوی را به آن بازگرداند.

اما قیام خیابانی همچون رستاخیز برادران و خواهران این عزیز در گیلان و خراسان، در خون رهبران خود فرونشست.

و در ادامه همین سرکوب قیام های منطقه ای بود که رضاخان فرا رسید و به رضاشاه پهلوی تبدیل شد.

دیکتاتوری بیست ساله

آذربایجان در دو انقلابش، مشروطه و قیام خیابانی هرآنچه می خواست برای تمامی مردم ایران می خواست و در سیاهه مطالباتش مسئله زبان نبود. اما بعد از سقوط دیکتاتوری بیست ساله پهلوی اول، مسئله زبان در دستور کار تشکل های سیاسی آذربایجان از «جمعیت آذربایجان» گرفته تا کمیته ایالتی حزب توده قرار گرفت.

ناسیونالیست های پوشالی به این نکته توجه نمی کنند که چرا در لیست مطالبات مردم آذربایجان بعد از شهریور ۱۳۲۰ مسئله زبان گنجانده می شود. آنان که در پس هر خواسته ملت دست بیگانه ای را می بینند طرح مسئله زبان را نیز توطئه ای برای تجزیه می دیدند و هنوز هم می بینند. آنان به این نکته توجه نمی کنند که راست ارتجاعی با زبان چه کرده است که واکنش مردم آذربایجان را چنین برانگیخته است.

عبدالله مستوفی، استاندار آذربایجان در زمان رضاشاه، در مقاله «رفتار من در استانداری سوم» چنین می نویسد:

«بلی من... هیچ وقت اجازه نمی دادم که روضه خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانی های خود می گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترك مآبی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترك زبان در نزد خارجی ها که به عقیده من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده مقاله اسم آنها همدردی گذاشته است نداشته ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج می کردم»¹

این درك حکومت رضاخانی از زبان پنج میلیون قوم ترك زبان در ایران است. به همین سیاق فشار روی زبان آذری ادامه دارد. محسنی رئیس فرهنگستان بر این باور بود که: «هر کس که ترکی حرف می زند، افسار الاغ به سر او بزنید و او را به آخوری ببندید»²

و ذوقی رئیس‌ی که بعد از محسنی به فرهنگ آذربایجان آمده بود، صندوق جریمه سخن گفتن به زبان ترکی را در دبستان ها گذاشته بود.

مدرنیسم رضاشاه در پی از بین بردن تمایزات قومی، فرهنگی بود. اما از آن جا که این مدرنیسم بر پایه رژیم توتالیتار و تمامیت طلب سوار بود، این سیاست را از بالا و با فشار و با اجبار پیش می برد. پس نه تنها قادر نبود شکاف های فرهنگی را از بین ببرد و جامعه ای همگن، ایجاد کند بلکه بر ستم

1. روزنامه ستاره ۱۳۲۰/۵/۲۵

2. کیهان ۱۳۲۴/۱۰/۲۶

دیکتاتوری، ستم ملی را نیز می افزود. آنانی که در پی یافتن زمینه های موجود آمدن فرقه دمکرات هستند باید بدانند که دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاشاهی، ستمی دوگانه را با زور سرنیزه بر خلق آذربایجان تحمیل کرده بود.

مستوفی، به عنوان استاندار و محسنی و ذوقی به عنوان رؤسای فرهنگ نمونه بارز مسئولانی بودند که از سوی مرکز به آن منطقه اعزام می شدند و کاری جز غارت مردم و تحقیر آنان نداشتند.

ذکر يك نمونه

در سال ۱۳۱۹، مستوفی، غله آذربایجان را که در محل خرواری ۳۵۰ تا ۴۰۰ ریال قیمت داشت به زور سرنیزه خرواری ۱۴۰ ریال خرید. در فصل زمستان تبریز بی آذوقه ماند. به ناچار غله گندیده و غیرمأكول گرگان را که متعلق به املاک رضاشاه بود به قیمت خرواری ۶۰۰ ریال خرید. نان چنین گندمی قابل خوردن نبود پس شهرداری تبریز نامه ای به استاندار نوشت و از وضعیت نان خبر داد. مستوفی شهردار را عزل کرد. نگاه کنیم به نامه شهردار و پاسخ مستوفی.

نامه شهردار تبریز ۱۳۱۹/۱/۲۶

جناب آقای استاندار استان سلام - سه روز است که آردی که از اداره تثبیت به نانوایان داده می شود مخلوط به خاک و شن می باشد. و آرد تحویلی دیروز به علاوه خیلی ناچسب و درشت بود و در نتیجه نان امروز به طور کلی

مغشوش و ناجنس شده است. برای مزید استحضار چند پارچه از نان های پخت امروز و مقداری از آردی که در روز اخیر تحویل نانواها شده و قدری گندم تحویلی که مخلوط به مواد خارجی است به پیوست تقدیم می شود. مستدعی است مقرر فرمائید دستور مقتضی در این باب به اداره تثبیت نرخ غله صادر شود.

از طرف شهرداری تبریز نیساری
نان خراب است و برای این که جای هیچ عذر و بهانه ای نماند شهردار، نمونه نان و نمونه آرد و نمونه گندم را به استانداری می فرستد. ببینیم پاسخ استاندار در جواب این شواهد انکارناپذیر چیست:

نامه ۱۳۱۹/۱/۲۰ استاندار آذربایجان به شهردار تبریز

این نامه های یاوه چیست که به قلم می آورید و امضا کرده می فرستید. مگر شما نان شهر را نمی خورید یا چیزی که به شما می گویند ندانسته تصدیق می کنید. نان شهر شن و خاک کجا دارد. من هر روز نان شهر می خورم. و آنگاه می نویسید دو سه روز است. در صورتی که فقط امروز نان شهر رنگش تغییر کرده است و آن هم به واسطه این است که گندم گرگان است و با وجود اینکه رنگش قرمز است بسیار پاکیزه و پاک می باشد. به موجب این حکم آقای نیساری که پای این نامه را امضا کرده و تصدیق بلا تصور و هو انداخته منتظر خدمت می شود. امور شهرداری را آقای منتظمی اداره کند.

استاندار استان سوم - عبدالله مستوفی¹

¹. روزنامه داد ۱۳۲۱/۸/۱۵

طُرفه آن است که فرمانده ارتش تبریز، جوهای ارسالی استاندارد را نمی پذیرد و می گوید به علت فاسد شدن، اسب های ارتش آن را نمی خورند. آقای مستوفی می گوید: می دهم خرهای تبریز بخورند. و در نزد مستوفی، مردم تبریز همان خرهای تبریزند. گویا هموست که سرشماری تبریز را «خرشماری» تبریز می نامید.

نیروهای دخیل در تشکیل فرقه

سه نیرو در تشکیل فرقه نقش داشتند:

۱- زمینه های عینی و ذهنی موجود آذربایجان

۲- اپورتونیسیم مولوتفی

۳- ناسیونالیسم باقراوفی

اینک علل دوم و سوم را مورد بررسی قرار می دهیم.

۲- اپورتونیسیم مولوتفی

شوروی در شهریور ۱۳۲۰ فرصت یافت تا در سایه حماقت های يك دیکتاتور، شمال ایران را اشغال کند و خود را به تهران برساند. اما با پایان گرفتن جنگ، طبق معاهده تهران قرار بود در مدت کمتر از شش ماه ایران را تخلیه کند. در این دوره مسئله نفت شمال و شمال شرقی ایران پیش آمد. دولت ساعد از هیئتی امریکایی دعوت کرده بود تا در مورد استخراج نفت در این مناطق

بررسی هایی به عمل آید و گویا قول هایی نیز به کمپانی های نفتی امریکایی داده شده بود.

با افشای این مسأله در مجلس و پرسوجوی نمایندگان، شوروی هیئتی اقتصادی را به مسئولیت کافتارادزه به ایران فرستاد. استراتژی شوروی از فرستادن این هیئت بر دو اصل استوار بود.

۱- گرفتن امتیاز استخراج نفت شمال که بعد از جنگ، صنایع شوروی برای بازسازی به شدت به آن احتیاج داشت.

۲- دور کردن کمپانی های نفتی و غیرنفتی امریکایی از مرزهای خود. اما دولت ساعد به پیشنهاد و درخواست امتیاز و حتی به پیشنهاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی پاسخ رد داد. و به دنبال آن دکتر مصدق رجل ملی طی پیشنهاد لایحه ای به مجلس که از تصویب هم گذشت دادن هرگونه امتیاز را به دول خارجی از سوی هر کسی جرم اعلام کرد.

برای زمامداران شوروی قابل قبول نبود که جنگ تمام بشود و این کشور بدون داشتن هیچ گونه جاپایی خاك ایران را ترك و ایران را به تمامی به انگلیس ها و امریکایی ها که به یمن دوستی با احمد قوام در حال آمدن به ایران بودند واگذار کند. پس روس ها در صدد برآمدند که این شکست را جبران کنند. تشکیل فرقه دمکرات و دامن زدن به خواسته های مردم آذربایجان از دو زاویه برای شوروی اهمیت داشت:

۱- ایجاد منطقه حائل:

برای روس ها فرق نمی کرد که این منطقه يك کشور مستقل باشد، یا يك دولت خودمختار.

هرچه بود به عنوان يك منطقه واسطه که توسط دوستان شوروی اداره می شد می توانست این خواسته شوروی را تضمین کند. در ضمن، شوروی می توانست از این منطقه به عنوان جای پای سیاسی و نظامی خود استفاده کند.

۲- اگر شرایط جهانی و منطقه ای اجازه نمی داد که چنین دولت و منطقه ای شکل بگیرد شوروی می توانست آنرا به عنوان اهرمی برای فشار بر دولت ایران و گرفتن امتیاز نفت شمال استفاده کند. پس روس ها نگاهشان به تشکیل فرقه دمکرات از این زاویه بود. معروف است که می گویند وقتی باقراوف پیشنهاد تشکیل فرقه دمکرات را برای تصویب به نزد استالین برد، استالین متن آماده شده برای تشکیل فرقه دمکرات را به او داد تا اجرا کند.

جدا از آنکه این داستان واقعی باشد یا نباشد. در این که روس ها در تشکیل فرقه دمکرات ذینفع بوده اند و حداقل روی آن فکر کرده بودند شکی نیست.

۳- ناسیونالیسم باقراوفی

جدا شدن بخشی از آذربایجان، حاصل بی کفایتی پادشاهان قاجار و شکست های خفت بار و قراردادهای ننگین گلستان و ترکمن چای بود.

اما در دوران های بعد ایران در موقعیتی نبود که برای بازپس گرفتن این مناطق اقدام کند. پادشاهی قاجار روز به روز ضعیف و ضعیفتر می شد تا سرانجام سقوط کرد.

از آن سوی، وضع به گونه ای دیگر بود. در سال ۱۲۹۰، در باکو حزبی شکل گرفت به نام حزب مساوات که شعارش آذربایجان واحد بود. حزب مساوات يك حزب ناسیونالیستی ترك بود و هیچ ربطی به جریان چپ نداشت. این حزب در کنگره ای که در سال ۱۲۹۶ برگزار کرد برای اولین بار به صورت رسمی نام این منطقه را که آران بود، آذربایجان گذاشت و تأسیس جمهوری دمکراتیک آذربایجان را در دستور کار خود قرار داد. يك سال بعد در سال ۱۲۹۷، حزب مساوات با کمک ترك های عثمانی به قدرت رسید و جمهوری آذربایجان تأسیس شد.

در همین زمان انجمن صلح ورسای در لندن تشکیل شده و مشغول رسیدگی به اوضاع جهان بعد از پایان جنگ اول جهانی بود. هیئت نمایندگی آذربایجان به این انجمن پیشنهاد کرد که با آذربایجان ایران يك فدراسیون تشکیل بدهند. این پیشنهاد از سوی ایران نیز استقبال شد و فروغی نخست وزیر به نصرت الدوله وزیر امور خارجه دستور داد این قضیه را در انجمن صلح ورسای دنبال کند. این پیشنهاد با مخالفت انگلیس راه به جایی نبرد. مدتی بعد دولت مساواتیست ها سقوط کرد و حکومت کمونیستی در آذربایجان برقرار شد اما فکر آذربایجان متحد همچنان در آن دیار باقی ماند.

نگاه باقراوف و دیگر دست اندکاران آذربایجان شوروی به فرقه و اهداف آن يك نگاه پانتورکیستی بود که در پی ایجاد آذربایجان واحد بودند.

پاسخ منتقدین

اشکال ملکی و دیگران در این نکته نهفته است که آنان با استناد به مراجعه به موسوی یا افتخاری و یا ملاقات باقراوف و پیشه‌وری در جلفا، یکسوی قضیه را می‌بینند و آنرا به‌دو ضلع دیگر این مثلث تسری می‌دهند. درست همان اشتباهی که حزب توده در جریان ملی شدن نفت کرد.

در جریان ملی شدن نفت سه نیرو دخیل و ذینفع بودند:

۱- شاه و دربار؛

۲- امریکا و هوادارانش در مجلس و مطبوعات؛

۳- نیروهای ملی.

حزب توده، شاه و امریکا و هواداران امریکا را می‌دید اما نیروهای ملی را نمی‌دید. پس به این نتیجه رسید که مسئله ملی‌شدن نفتی در کار نیست، بلکه جنگ‌گرگ‌هاست. و امریکا به دنبال سهم خود در نفت ایران است. و مصدق هم نوکر امریکایی‌هاست. در نقد منتقدین فرقه نیز همه چیز حضور دارد الا مردم آذربایجان.

آنان حرکت روس‌ها را در برپایی فرقه می‌بینند، اما لیست مطالبات سرکوب‌شده مردم در حکومت بیست ساله دیکتاتوری رضاشاه و چهار سال حکومت پسرش را نمی‌بینند. نگاه کنیم به روزنامه‌ها و بینیم که آنان قوای فرقه را چگونه می‌دیدند.

۱- اسماعیل پوروالی مخبر ایران ما، روایت او از تیر ۱۳۲۴/۹/۲۳

«برای من مشکل است که وضع تبریز را بدان گونه که امروز دیدم برایت شرح بدهم. خیلی چیزهاست که نمی شود گفت و نوشت. باید از موسیقی دان و نقاش و شاعر کمک گرفت... احساساتی که امروز در زیر آسمان صاف تبریز موج می زد... قلب هایی که از شادی می تپید...هیجانی که مرد و زن را فراگرفته بود... رنگ تازه ای که تبریز به خود می گرفت.»

۲-سرتیپ درخشان فرمانده لشکر آذربایجان در مصاحبه با خبرنگاران ۱۳۲۴/۹/۲۳ «... اگر نهضتی نبود این جریان پیش نمی آمد... از این که وجود يك نهضتی را تصدیق کردم، روزنامه های دست راستی مرا لجن مال خواهند کرد...»

۳- روزنامه ایران ما، ۱۳۲۴/۹/۱۸

«... بسیاری از تقاضاهای مردم آذربایجان، تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است.»

۴- عباس شاهنده، روزنامه فرمان شماره ۸

«... و درخواست های مردم آذربایجان حق آنان است.... قیام ستارخان و خیابانی را هم تجزیه طلبانه می گفتند...»

۵- عبدالرحمن زارعی مدیر کیهان ۱۳۲۴/۹/۱۸

«... شکی نیست که نهضت دمکرات ها و شمال ایران یکی از مهمترین حوادث ایران است و اگر این نهضت به تمام شهرستان های ایران سرایت کرده و به نتیجه برسد یکی از سرفصل های تاریخ مشرق زمین به شمار خواهد رفت.»

۶- صفر قهرمانیان در خاطرات چنین می نویسد:

«... من که مسئول پخش اسلحه در دهات بودم. بابا دهاتی ها پارتی بازی می کردند که مسلح بشوند «به ما هم اسلحه بده برویم جبهه» سر يك اسلحه دعوا می کردند چرا؟ از ظلم مالك و ژاندارم و فتوئال و شاه و دارودسته اش، همه مسلح شده بودند^۱...»

حزب توده و فرقه دمکرات

حزب توده از ابتدا تا انتهای عمر يك ساله فرقه به هیچ گرفته شد. شاید «به هیچ گرفتن سخن» درستی نباشد، به بازی گرفته نشد.

حزب توده در جریان رایزنی های باقراوف - استالین و پیشه وری - باقراوف در بی خبری مطلق بود. رابطه روس ها با حزب توده از ابتدا تا انتها رابطه ای يك طرفه بود. در حالی که منطقاً باید با حزب توده در این زمینه مشورت می شد.

مرحله دوم این رایزنی ها، رایزنی پیشه وری، شبستری و پادگان بود. حزب توده باز به چیزی گرفته نشد. در حالی که در اینجا دیگر حزب توده وارد بازی شده بود و دقیقاً يك طرف قدرتمند این بازی بود.

در اینجا جز روس ها، پیشه وری هم بود. پیشه وری پس از اخراج از کنگره نخست حزب، دیگر حزب توده را نبخشید و حاضر نشد به حزب اعتماد کند.

۱- کتاب صفر خان قهرمانیان به کوشش علی اشرف درویشیان

پس مذاکرات، دور از چشم حزب توده ادامه یافت و صادق پادگان به عنوان مسئول کمیته ایالتی حزب متقاعد شد که بدون نظر حزب به فرقه ملحق شود. این الحاق بر دو پایه استوار بود:

۱- نفوذ معنوی: حزب کمونیست آذربایجان شوروی که برای توده ای ها حرف اول و آخر را در هر کاری میزد و در ملحق شدن کمیته های حزبی شهرهای مختلف به فرقه نقش مهمی داشت.

۲- جاذبه های بیشتر شعارهای فرقه

مسئله زبان برای تمامی آذری ها چه توده ای و چه فرقوی، گیرایی خاصی داشت. همچنین خودمختاری مسئله ساده ای نبود که آذربایجانی ها به سادگی از آن عبور کنند. اما در شعارها و برنامه های حزب توده، نه مسئله زبان مطرح بود نه مسئله خودمختاری و نمی توانست هم مطرح باشد. حزب توده يك حزب فراگیر و طبقاتی بود نه يك حزب ملی و منطقه ای.

نخستین واکنش حزب توده

صادق پادگان خود را شبانه به تهران می رساند و در جلسه کمیته مرکزی که در خانه فریدون کشاورز برگزار شده بود حاضر می شود و اعلام می کند که کمیته ایالتی حزب در آذربایجان به فرقه دمکرات ملحق شده است.

رهبری حزب پس از بحث و فحص بسیار به این نتیجه می رسد که تشکیل حزبی دیگر در کنار آن حزب کاری است غلط. پس تصمیم می گیرد طی اعلامیه ای نظر حزب را نسبت به مخالفت الحاق کمیته ایالتی به فرقه اعلام دارد. از سویی دیگر، رهبری حزب تصمیم می گیرد که ایرج اسکندری که

راهی شرکت در جلسات جهانی سندیکاها بود نقطه نظرهای حزب را به رهبران حزب کمونیست شوروی برسانند.

کامبخش با تماسی که با سفارت شوروی می گیرد درمی یابد که تشکیل فرقه با نظر موافق روس ها است؛ لذا از انتشار اعلامیه حزب جلوگیری می کند.

چندی بعد رهبری حزب به سفارت فراخوانده می شوند و نظر رفیق استالین به آن ها ابلاغ می شود. و آن ها می فهمند که تشکیل فرقه با موافقت استالین بوده است و يك تصميم منطقه ای و قومی نیست. همه از مواضع خود عقب نشینی می کنند. و نامه ارسالی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را کاری فردی اعلام می کنند. اسکندری در بازگشت از جلسه سندیکاهاى جهانی با استقبال سرد روس ها روبه رو می شود به گونه ای که برای خرج سفر مجبور می شود به سفارت ایران مراجعه کند. پس با کمک ابوالقاسم لاهوتی، شاعر بلندآوازه و تبعیدی ایران در مسکو، متوجه می شود که رفقا نامه اعتراض را به گردن او گذاشته اند.

سیاست حمایت همه جانبه

از این لحظه به بعد سیاست حزب به سیاست حمایت همه جانبه از فرقه تبدیل می شود.

افسران قیام خراسان به ارتش فرقه می پیوندند و در سازماندهی ارتش نقش ایفا می کنند؛ همچنین افسرانی به فرقه ملحق می شوند و حتی کار به بردن هواپیما توسط افسران حزبی به آذربایجان کشیده می شود.

اما تمامی این حمایت ها باعث نمی شود که رابطه فرقه و حزب توده به رابطه ای رفیقانه منجر شود. حزب توده از اتخاذ سیاستی مستقل در قبال فرقه و حوادثی احتمالی غافل می شود تا روزهای پایانی فرقه فرا می رسد. بر سر فرقه بین مسکو و قوام معامله می شود و حزب توده از بازی نفت در برابر فرقه غافل می ماند و به بازی گرفته نمی شود تا خود را برای عقب نشینی شکست آینده آماده کند. فرقه یکشنبه فرو می ریزد و ترکش های آن شکست، حزب توده را بی نصیب نمی گذارد.

بایدها و نبایدهای حزب توده¹

حزب توده در آغاز باید از الحاق کمیته ایالتی حزب به فرقه جلوگیری و افراد خاطی همچون صادق پادگان را از حزب اخراج می کرد. همچنین حزب توده باید دیدگاه های خود را نسبت به فرقه و مسائل ملی آذربایجان به رفقای شوروی منعکس می کرد و هنگامی که سفارت شوروی نامه استالین را مبنی بر حمایت حزب از فرقه علنی کرد حزب باید ضمن اعلام نظرات خود نسبت به فرقه، و درخواست های فرقه بر درستی نظریات خود پافشار می کرد و سرانجام حزب توده با حفظ نظرات انتقادی خود حمایت مشروطه از فرقه را می پذیرفت.

¹. این بایدها و نبایدها را به تفصیل در تاریخ حزب توده گفته ام اما مرور اجمالی آن نیز در اینجا بی ثمر نخواهد بود.

از این مرحله به بعد حزب باید با اعلام روشن نظریات خود نسبت به مسائل ملی، از قبیل زبان و خودمختاری، ضمن حفظ فاصله ای روشن با فرقه از خواست های به حق مردم آذربایجان چون دیگر مطبوعات آن روزگار حمایت می کرد.

در تحولات بعدی، حزب باید نقش میانجی را بین دولت و فرقه ایفا می کرد و در فرجام کار، خود را آماده می کرد که اگر کار به جنگ و جدال کشید، سیاستی را در پیش بگیرد تا کمترین آسیب را از این درگیری متحمل شود.

اما حزب چه کرد؟ از مواضع خود عقب نشست. به حمایت بی چون و چرای فرقه پرداخت و چون سیاهی لشکر به تماشا ایستاد تا روس ها فرقه را بدهند و نفت شمال را بگیرند و آوار این شکست بر سر او نیز خراب شود.

جز سرکوب دولتی، حزب دو انشعاب بزرگ را به جان خرید. يك انشعاب در بدنه و يك انشعاب در مغز آن. حزب توده بلاگردان سوداگری حقیرانه روس ها شد.

بیانیه دوازده ماده ای فرقه

این که پیشه وری طبق روایت کتاب «۱۲ شهریور» اوایل شهریور به تبریز رفت یا اواسط مرداد اهمیت زیادی ندارد اما آنچه مسلم است با توقیف روزنامه آژیر در سوم شهریور ۱۳۲۴، پیشه وری برای همیشه از تهران ناامید شد و دیگر چیزی نبود که او را به تهران متصل کند، نه مجلس، نه حزب توده و نه روزنامه آژیر.

اما آنچه از کتاب «۱۲ شهریور» به دست می آید این است که از قبل، بین پیشه وری و شبستری مذاکراتی در جریان بوده است و آمدن پیشه وری در اوایل شهریور در واقع دور نهایی مذاکرات بوده است. مذاکرات که به نتیجه می رسد تصمیم می گیرند که در این راه، صادق پادگان، مسئول کمیته ایالتی حزب را نیز با خود همراه کنند. چرا که حزب توده در چهار سال فعالیت خود توانسته بود بخش وسیعی از نیروهای اجتماعی را جذب سازمان های حزبی خود کند. به روایتی ۴۵ هزار و به روایتی ۶۰ هزار نفر حول سازمان های حزبی جمع شده بودند.

تا اوایل شهریور، علی امیرخیزی مسئول کمیته ایالتی حزب در آذربایجان بود. اما از آنجا که امیرخیزی با تشکیل فرقه و ادغام سازمان حزب در فرقه مخالف بود کمیته ایالتی او را برکنار و صادق پادگان را جانشین او می کند. صادق پادگان، از ایرانیان مهاجری بود که در زمان رضاشاه به ایران آمد و مدتی در زندان بود. پیشه وری موفق می شود پادگان را متقاعد کند که به فرقه بپیوندد. پس تصمیم گرفته می شود که بیانیه فرقه که در دوازده ماده توسط پیشه وری نوشته شده است به امضای عده ای برسد و در ۱۲ شهریور به عنوان سنگ بنای فرقه منتشر شود و پادگان نیز رهبران حزب را از تصمیم کمیته ایالتی مطلع کند.

بیانیه فرقه با ۴۸ امضا در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ منتشر می شود.

بیانیهٔ فرقه دمکرات آذربایجان

ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هرچه آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن های ایالتی، کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هرچه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا باید هرچه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به کار شد و حکومت ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده های وسیع و بر پایه خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می کنند بنا نهاد.

وحدت ملی واقعی زمانی میسر می شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند، ما می گوئیم که در خاک آذربایجان يك خلق چهار میلیون نفری زندگی می کنند که آن ها قومیت خود را تشخیص داده اند، آن ها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه ای دارند. این خلق می گوید که ما می خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران، در ادارهٔ امور داخلی خودمختار و آزاد باشیم، آذربایجانی می گوید: تهران به دردهای ما نمی رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می کند. زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. از قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت

مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد. اما با تمام این ها، این حق را به خود قائلیم که صاحب اختیار خانه خود شده و امکان اداره آنرا مطابق میل و سلیقه خود داشته باشیم.

حال که در سایه مبارزه جوانان قهرمان کشورهای دموکراسی، اساس فاشیسم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه آقایی ملتی بر ملت های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت ها در تعیین سرنوشت خود به وسیله منشورها و پیمان ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی توانند به طور منفرد و متفرق مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند. به همین لحاظ، لازم بود که به خاطر رهبری این مبارزه، سازمان محکم و منتظم حزبی به وجود آید.

فرقه دمکرات آذربایجان زاینده این احتیاج است.

هموطنان عزیز! اینک دوره مبارزه تاریخی بزرگی آغاز می شود. فرقه دمکرات آذربایجان، شما را از هر صنف و طبقه جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه مقدس ملی دعوت می کند. درهای این فرقه به روی کلیه مردم آذربایجان به جز دزدان و خائنین باز است. هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هرچه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و در صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱- توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و

ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲- در اجرای این منظور باید به زودی انجمن های ایالتی انتخاب شده و شروع به کار نمایند. این انجمن ها ضمن فعالیت در زمینه های فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی اعمال تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهارنظر خواهند کرد.

۳- در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان آذربایجان خواهد بود از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذربایجان تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه دمکرات است.

۴- فرقه دمکرات آذربایجان در توسعه صنایع و کارخانه جداً خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه صنایع دستی وسایل لازم فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه های موجود کارخانه های جدید ایجاد نماید.

۵- فرقه دمکرات آذربایجان توسعه تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می دارد. مسدود بودن راه های تجارتی تا به امروز سبب از دست رفتن ثروت عده کثیری از دهقانان، مخصوصاً باغداران و خرده مالکین شده و موجب فقر و فلاکت آنها گردیده است.

فرقه دمکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جست وجوی راه های ترانزیتی - که بتوان با استفاده از

آنها کالاهای آذربایجان را صادر نموده و از ائتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد - اقدام جدی نماید.

۶- یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه دمکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این مقصود فرقه سعی خواهد کرد که هرچه زودتر قانون انجمن های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آبادی شهر خود کوشیده و آنرا به صورت معاصر و آبرومندی درآورند. مخصوصاً تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقه دمکرات است.

۷- مؤسسين فرقه دمکرات آذربایجان به خوبی می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان قدم های اساسی بردارد.

مخصوصاً تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات های غیرقانونی که به وسیله بعضی از اربابان اختراع شده یکی از وظایف فوری فرقه دمکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند.

زمین های خالصه و زمین های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می رسانند چنانچه به زودی مراجعت نمایند، به نظر

فرقه دمکرات، باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می برند آذربایجانی نمی شمیریم. چنان چه آن ها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آن ها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه براین فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقه دمکرات مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد، اکثریت اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهد شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیر جدی اتخاذ کند. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانه ها، توسعه تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه آهن و شوسه ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

۹- در قانون انتخابات ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط بیست کرسی داده شده است و این، به طور قطع تقسیم مناسبی نیست.

فرقه دمکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل يك سوم نمایندگان مجلس شورا میشود.

فرقه دمکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت مأمورین دولتی و عناصر داخلی و خارجی و هم چنین دخالت ثروتمندان به طریق ارباب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید در آن واحد سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد. ۱۰-فرقه دمکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته اند، مبارزه جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد.

مخصوصاً فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و زندگی مأمورین دولتی آن چنان اصلاح شود که بهانه دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آن ها بتوانند زندگی آبرومندی جهت خود به وجود آورند.

۱۱- فرقه دمکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیات هایی که از آذربایجان گرفته میشود صرف احتیاجات خود آذربایجان شود و مالیات های غیرمستقیم به طوری جدی نقصان یابد.

۱۲- فرقه دمکرات آذربایجان، طرفدار دوستی با کلیه دولت های دمکرات مخصوصاً با متفقین می باشد و برای حفظ و ادامه این دوستی کوشش خواهد کرد در مرکز و شهرستان ها دست عناصر خائنی را که می خواهند دوستی بین ایران و دولت های دمکرات را برهم زنند از امور دولتی کوتاه نماید.

این است مقاصد اصلی بینانگذاران فرقه دمکرات.

امید ما بر این است که هر آذربایجانی وطن پرست - خواه در داخل و خواه در خارج آذربایجان - در راه رسیدن به این مقاصد مقدس با ما هم صدا و همراه خواهد بود. طبیعی است که اگر انسان خانه خود را اصلاح نکند، نمی تواند برای اصلاح محله، شهر و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه ما است شروع می کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و بدین وسیله میهن از دست قلدورها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دمکرات!

زنده باد ایران مستقل و آزاد!

زنده باد فرقه دمکرات آذربایجان، مشعلدار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان!

نکات مهم بیانیه

۱- خودمختاری

۲- رسمی شدن زبان ترکی

۳- سپردن امور به دست انجمن های ایالتی

۴- توسعه صنایع

۵- توسعه تجارت

۶- آباد ساختن شهرها

۷- اصلاحات ارضی

۸- مبارزه با بیکاری

۹- افزایش نمایندگان آذربایجان

۱۰- مبارزه با فساد اداری

۱۱- اختصاص ۵۰ درصد از مالیات آذربایجان به خود آذربایجان

۱۲- تلاش برای دوستی با سایر دولت ها

این برنامه که یکی برنامه اصلاحی بود در وضعیت فقر و فلاکت و فاقه آذربایجان جاذبه ای بسیار داشت. پس رویکرد مردم به فرقه در ابتدا تصادفی نیست و این پدیده نه با اپورتونیسم مولوتفی قابل توضیح است و نه با ناسیونالیسم باقراوفی باید به لیست مطالبات سرکوب شده مردم در بیست و چهار سال گذشته مردم آذربایجان نگاه کرد.

يك نگاه تاریخی

اگر در سال ۱۳۲۴، شاه ایران يك شاه مشروطه بود و در ایران يك رژیم دمکرات بر سرکار بود بیانیه دوازده ماده ای فرقه، چیزی نبود که در چارچوب يك حکومت بورژوایی - پادشاهی قابل اجرا نباشد. خودمختاری در قالب انجمن های ایالتی قابل حل بود. زبان هم در حد آموزش مدارس و رسمی بودن زبان فارسی قابل تحمل بود. شبیه خواست هر حکومت ملی شبیه درخواست های فرقه بود. شبیه توسعه تجارت و صنعت و رفع بیکاری و آبادسازی شهرها درخواستی نبود که به خاطر آنها بتوان مردم را به گلوله بست. این ها مطالبات حداقلی مردم بود.

انجمن های ایالتی - ولایتی

رهبران انقلاب مشروطه برای شرکت مردم در پروسه های تصمیم گیری، انجمن های ایالتی - ولایتی را یکی از راه هایی دانستند که مردم بتوانند در سرنوشت سیاسی خود دخالت کنند. اما انجمن ها از مجلس دوم به بعد. به فراموشی سپرده شد و از مجلس چهارم به بعد از کل مشروطه چیزی باقی نماند. پس. قبل از هر بحثی لازم است در قانون اساسی و در قانون انجمن های ایالتی - ولایتی حدود و ثغور این انجمن ها را بیابیم تا روشن شود مخالفت دیکتاتورها و مرتجعین با این انجمن ها از چه روست.

اصل ۲۹ متمم قانون اساسی - منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن های ایالتی - ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه میشود.

اصل ۹۰ متمم قانون اساسی - در تمام ممالك محروسه انجمن های ایالتی - ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود و قوانین اساسیه آن انجمن ها از این قرار است.

اصل ۹۱ - اعضای انجمن های ایالتی - ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می شود مطابق نظامنامه انجمن های ایالتی - ولایتی.

اصل ۹۲ - انجمن های ایالتی - ولایتی اختیار نظارتنامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت قوانین.

اصل ۹۳ - صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن های ایالتی - ولایتی طبع و نشر می شود.

قانون انجمن های ایالتی - ولایتی

قانون انجمن های ایالتی - ولایتی مصوب ربیع الثانی سال ۱۳۲۵ ه.ق. وظایف و مشغولیت های انجمن های ایالتی - ولایتی را در تأمین منافع هر ایالت و ولایت مشروحاً یادآور می شود.

طبق ماده ۸۷ قانون نامبرده، منتخبین هر حوزه در اجرای قوانین مقرر نظارت کرده و به وسایل ممکنه، امنیت و آسایش عمومی را تأمین می نمایند. ماده ۸۹، به منتخبین اجازه می دهد که به کلیه شکایات و تظلماتی که از حاکم ایالت یا ولایت می شود رسیدگی کرده تذکرات لازم به حکام بدهند. و در صورت عدم ظهور نتیجه با مراجعه به حکومت مرکزی احقاق حق متظلمین را بخواهند.

طبق ماده ۹۱ انجمن های ایالتی، حق اعمال نظارت در وصول و ایصال مالیات داشته و تصفیه شکایات راجع به مالیات و تحقیق درباره تخفیفات و تشخیص کیفیت آفات برعهده انجمن هاست. طبق ماده ۹۸، چون انجمن های ایالتی بصیرت کامل در حوایج ایالت دارد لازم است اولیای دولت قبل از اقدام به تغییرات در ایالت رأی انجمن های مزبور را بخواهند.

ببینیم این پنج اصل قانون اساسی چه می گوید:

۱- در هر ایالت انجمن تشکیل شود؛

۲- انجمن ها توسط مردم انتخاب شوند؛

- ۳- منافع هر ایالت توسط انجمن ها مرتب و تسویه شود؛
 - ۴- انجمن ها نظارت تامه دارند؛
 - ۵- صورت هزینه ها توسط انجمن ها طبع و نشر میشود.
- به راستی در این پنج اصل چه هدف ناسالمی می توان یافت. چرا دیکتاتورها و متجاوزین به حقوق مردم با این اصول مخالفند.
- حال برویم ببینیم در چهار ماده قانون انجمن ها چه آمده است.
- ۱- نظارت بر اجرای قوانین و تأمین امنیت و آسایش عمومی؛
 - ۲- رسیدگی به شکایات مردم از حاکم ایالت؛
 - ۳- نظارت بر گرفتن مالیات؛
 - ۴- تعیین مسئولین ایالت با نظرخواهی از انجمن.
- در این چهار ماده چه نکته ای ضدملی، تجزیه طلبانه حتی خائنانه می توان یافت؟ در این نظارت و نظرخواهی چه درخواست غیردمکراتیکی وجود دارد؟
- اما در نزد دیکتاتوری ژنرال ها (رضاخان و فرماندهانش) و بعد از سقوط آن دیکتاتور دولت های مرتجع بعدی، انجمن ها، محلی از اعراب ندارند علت آن هم روشن است. برای غارتگران حقوق مردم، ناظر یعنی سرخر، یعنی مزاحم، یعنی کسی که می گوید غارت اموال ملی، موقوف.
- به همین خاطر دولت صدر در جواب فرقه طی بخشنا می گوید: «در سال های قبل قوانینی تصویب شده است که پاره ای از مواد آن ها مخالف قانون انجمن های ایالتی - ولایتی است. بنابراین تشکیل انجمن های ایالتی - ولایتی به بعد از اصلاح قانون انجمن موکول می شود.» در حالی که در

تمامی دنیا، اصل، قانون اساسی است. اگر قانونی بیاید و قانون اساسی را نقض کند اجرای قانون اساسی را موکول به وضع مجدد قانون و اصلاح قانون نمی کنند؛ بلکه قانون وضع شده مغایر قانون اساسی را کان لم یکن می کنند اما در نزد مرتجعین که خیال اجرای قانون اساسی را ندارند، این خزعبلات، یعنی دفع الوقت برای سرکوب فرقه و سرکوب درخواست تشکیل انجمن ها.

بایدها و نبایدهای فرقه دمکرات

شوینیسیم ترك

عکس العمل واکنش طبیعی بیست ساله شوینیسیم فارس بر آذربایجان، به قول فدایی شهید، علیرضا نابدل، در این خطّه «ناسیونالیسم ولایت گرایانه ترك ها» بود.

در دوره بیست ساله رضاشاه، با ترك ها به عنوان شهروندان درجه دو برخورد شد اصطلاح مستهجن «ترك خر» به افواه راه یافت و زبان، ترکی نه به عنوان يك زبان بلکه يك لهجه تلقی شد که چنگیزخان و اولاد او با آن حرف می زدند!

این شوینیسیم به حدی همه گیر بود که شاعر فاضلی چون ملك الشعرای بهار را می فریید:

بهار در روزنامه نبرد (۲۴/۶/۲۷) در دفاع از عبدالله مستوفی استاندار سابق آذربایجان که ظلم و ستم بسیار بر آن مردم روا داشته بود چنین می

نویسد: «... مستوفی از بهترین مأمورین پاکدامن ایران بود که برای نجات تبریز از قحطی جان می کند... آمدم سر لهجه های محلی و تدریس زبان ترکی... اما به کدام دلخوشی می توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی تاتار را بر زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می دهند؟...»

پاسخ این کنش ها، واکنش های نژادپرستانه ترکی ست. نگاه کنیم به نطق ها و مقالات روزنامه آذربایجان:

۱- «مردم ما خلق بزرگ و قهرمان است. این خلق به هیچ وجه شباهتی به مردم تهران و اصفهان و سایر نقاط ندارند.

۲- او فارس نیست و با فارس ها فرق دارد.

۳- اگر شما در قلب آذربایجانیان که ارباب شما آن ها را به تهران کشانده است نفوذ کنید از دیدن عشق و محبتی که همان ها به آذربایجان دارند دچار حیرت خواهید شد... زیرا شما به خانه و کاشانه خود محبت و علاقه ندارید. همان طور که آذربایجان از هیچ جهت شبیه شما نیست؛ علاقه به میهن و عشق به زبان مادری اش نیز به شما شباهتی ندارد.

۴- درست است که تا هنگام شروع نهضت دمکراسی، آذربایجان درباره ملیت خود کم حرف زده بود، اما در عمل او همیشه خود را يك ملت شمرده و به فارس ها که بی جهت و بی سبب عزیز بوده اند به چشم بیگانه نگاه کرده و زندگی تحت حاکمیت آنها را به خود عار شمرده است».

این تحلیل نژادپرستانه از برتری نژادی ترك، علیه فارس، جدا از آن که فاقد هرگونه زیربنای علمی است چاقوی دو دمی بود که فرقه در دست گرفته بود و در هوا می چرخاند و غافل بود که هرچند این شعارها در بسیج داخلی

ترك ها نقش دارد ولی واکنش های منفی آن، آذربایجان و فرقه را از تمامی ایران جدا می کند و این یعنی، آسان کردن سرکوب فرقه توسط ارتجاع. در همان روزها کسانی بودند که این نکته درست را به پیشه وری یادآوری می کردند اما پیشه وری در وضعیتی قرار گرفته بود که نمی توانست این سخنان درست را بشنود.

نوشاد در سرمقاله روزنامه کیهان در ۲۶/۱۰/۲۴ در مقاله «پیام به پیشه وری» چنین نوشت:

«این پیام را که من به شما می دهم پیامی است که يك فرد ایرانی می دهد ... آقای پیشه وری... بیايد و از این دایره کوچکی که دور خود کشیده اید گام فراتر گذارید. این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط کشیده اید از میان بردارید. شما بشوید ستارخان... اگر شما حرف ایران را بزنید هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این یغما نصیبی ندارد با شما همراه خواهد بود... شما فراموش نکنید که در يك گوشه ای از مملکت ایران قرار گرفته اید. سایر شهرستان های ایران با شما نیست. در آن شهرستان ها توپ، تفنگ، تانک و زرهپوش را برای شما مهیا داشته اند. دولت ایران، طبقه متنفذ ایران، به خون شما کمر بسته اند...»

اما پیشه وری در جواب این سخن حق، چنین نوشت: «کسانی که می خواهند رنگ و خاصیت ملی جنبش ما را تغییر دهند به خلع سلاح مردم ما می کوشند»

(روزنامه آذربایجان ۱۱/۴/۱۳۲۴)

چهار دیالوگ تاریخی

در بررسی تاریخ فرقه که در واقع تاریخ فراز و فرود يك نهضت دمکراتيك است با چهار دیالوگ تاریخی برخورد می کنیم. یکی در ابتدای نهضت، دیگری در میانه آن، سومی در روز شکست نهضت و چهارمی پس از فروپاشی آن. این چهار دیالوگ که دیالوگ هایی تاریخی اند جدا از آن که درك روشن تری از این جریان به ما می دهد حاوی نکاتی آموزنده و تاریخی است. پس ابتدا چهار دیالوگ را به ترتیب بازخوانی می کنیم و بعد می پردازیم به نکات ظریف و دقایق آن ها.

دیالوگ نخست

ابراهیم نوروزاوف خبرنگار نظامی شوروی که همراه ارتش سرخ به ایران آمده بود در خاطراتش در مورد ملاقات پیشه وری و میرجعفر باقراوف رهبر آذربایجان شوروی چنین می نویسد: «پیشه وری با رهبری فرقه دمکرات موافق نبود. در سال ۱۳۲۳ در جلفای شوروی در داخل قطار ملاقاتی بین میرجعفر باقراوف و سیدجعفر پیشه وری صورت گرفت. در آنجا بود که باقراوف رهبری فرقه دمکرات آذربایجان را به پیشه وری پیشنهاد نمود، اما او موافقت نمی کرد. میرجعفر باقراوف خطاب به پیشه وری گفت: «دیگر تاریخچه حزب عدالت نوشتن کافی ست. تا فرصت هست با ما همگام شو». پیشه وری در پاسخ به باقراوف می گوید: «این روس ها که امروز به منظور پیشبرد اهداف سیاسی شان ما را به بازی می گیرند آدم های مورد اطمینان نیستند.

آن‌ها در صورت لزوم به ما کمکی نمی‌کنند و ما را در میدان مبارزه تنها می‌گذارند. محبت روس‌ها به محبت میمون شباهت دارد که هنگام غرق شدن در آب پا روی بچه اش می‌گذارد. من آن‌ها را خوب می‌شناسم.» سرانجام پس از گفت‌وگوی زیاد پیشه‌وری با اطمینان به میرجعفر باقراوف به اعتبار خدمت به ملت ایران، با پیشنهاد آن‌ها موافقت کرد.»

دیالوگ دوم

شانزدهم فروردین سال ۱۳۲۵، توافق شوروی و ایران بود بر سر تخلیه کامل ایران از ارتش شوروی و قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی. و هشتم اردیبهشت سال ۱۳۲۵ روز ورود پیشه‌وری و هیئت همراه است به تهران برای مذاکره با دولت قوام. روس‌ها پس از توافق با دولت قوام درصدد جمع‌وجورکردن فرقه دمکرات اند. پیشه‌وری در مذاکرات مقاومت می‌کند. سادچیکف سفیر شوروی در ایران موفق نمی‌شود که پیشه‌وری را متقاعد کند. پس متوسل می‌شود به رفیق استالین و استالین وارد دیالوگی تاریخی با پیشه‌وری می‌شود.

نامه استالین به پیشه‌وری

رفیق پیشه‌وری! تصور می‌کنم شما، هم در داخل ایران و هم در عرصه بین المللی اوضاع کنونی را صحیح ارزیابی نمی‌کنید. شما در حال حاضر درصدد هستید و مایلید به همه دستاوردهای انقلابتان دست یابید اما متوجه نیستید که در شرایط فعلی تحقق چنان خواسته‌هایی مقدور نیست. من به

تجربه های عملی لنین اشاره می کنم. رفیق لنین خواسته های انقلابی خود را در زمان جنگ بی حاصل با ژاپن در سال ۱۹۰۵ که بحران سیاسی روسیه را فراگرفته بود طرح می کند و در سال ۱۹۱۷ نیز مقارن با جنگ بی حاصل با آلمان پیش می کشد و شما در شرایط دیگری می خواهید از لنین تقلید کنید. البته نیت شما صادقانه و قابل تقدیر است اما نباید فراموش کنید که در حال حاضر اوضاع در ایران با آنچه که در فوق اشاره شد فرق می کند. فعلاً در ایران بحران عمیقی به عنوان نیروی محرکه انقلاب احساس نمی شود؛ کارگران ایران در اقلیت هستند. تشکل سیاسی آن ها را نمی توان مثبت ارزیابی کرد، دهقانان ایران در فعالیت های سیاسی مشارکت ندارند. افزون بر این ها، ایران در حال حاضر با دشمن خارجی جنگ نمی کند. شما می دانید که ارتجاع ایران در چنین جنگ هایی است که تضعیف شده و به زانو درمی آید، بنابراین باید در نظر داشته باشید که در ایران امروز چنین شرایطی به وجود نیامده است که با تاکتیک های رفیق لنین در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مطابقت نماید و شرایط موردنظر را ایجاد کند. البته شما می توانید در هنگام استقرار نیروهای شوروی در ایران برای تحقق خواسته های انقلابی مردم خودتان به موفقیت هایی امیدوار باشید لیکن با وضعیت فعلی، ما نمی توانیم نیروهای خودمان را در خاک ایران نگه داریم زیرا وجود ارتش ما در ایران به اساس سیاست نجاتبخش اتحاد شوروی در آسیا و اروپا لطمه می زند و آنرا متزلزل می سازد.

انگلیسی ها و امریکایی ها به ما می گویند: اگر نیروهای شما مجازند در ایران بمانند پس چرا انگلیسی ها در مصر و سوریه، اندونزی و یونان و

نیروهای امریکا در چین، ایسلند و دانمارک نمانند؟ به این دلایل ما مصمم هستیم نیروهای خودمان را از ایران و چین بیرون بکشیم تا به دست انگلیسی ها و امریکایی ها بهانه ندهیم تا بتوانیم فعالیت های رهایی بخش را در مستعمرات آنها وسعت داده و سیاست رهایی بخش خودمان را بهتر اجرا کنیم.

رفیق پیشه وری! شما به مثابه يك انقلابی می توانید درك كنید که ما جز این راه دیگری در پیش نداریم. پس با توجه به نکات فوق و با درنظرگرفتن وضع موجود در ایران به نتایج زیر می رسیم:

۱- در ایران بحران عمیق انقلابی وجود ندارد؛

۲- ایران با دشمن خارجی جنگ نمی کند؛

۳- اوضاعی که موجب تضعیف نیروهای ارتجاعی گردد، پیش نیامده است؛

۴- شرایط يك کشور شکست خورده از جنگ در ایران حاکم نیست.

مع الوصف تا هنگامی که ارتش سرخ در ایران است شما می توانید در آنجا مبارزات دمکراتیک را گسترش دهید اما در هرحال نیروهای ما باید از ایران خارج شوند.

من از شما می پرسم ما در ایران چه منافعی داریم؟ ما در ایران شاهد مناقشات حکومت، مقامات و ادارات و سازمان های مرتجع آنگلو فیل هستیم، و با درنظرگرفتن اینکه قوام السلطنه بارها سیاست ارتجاعی به ایران اعمال و امروز به منظور توجیه سیاست خود و دولتش مجبور است بعضی اقدامات اصلاحی انجام دهد و برای خود در محافل دمکراتیک موفقیتی کسب کند سؤال این است در اینصورت تاکتیک ما چه خواهد بود؟ به نظر من برای این

که از این مناقشات استفاده کرده و به مسائل پشت پرده پی ببریم باید به قوام کمک نماییم و آنگلو فیل ها را منزوی کنیم و برای بسط دموکراسی در ایران پایگاهی به وجود بیاوریم. ما اینها را برای شما صلاح و مصلحت می دانیم. البته تاکتیک های دیگری نیز هست. به همه چیز تف کردن و پیوندهای موجود با قوام را قطع کردن، تحکیم موقعیت ارتجاعی و پیروزی آنگلو فیل ها را تضمین کردن است. البته این را نمی توان تاکتیک نامید، بلکه حماقت بوده و در واقع به منزله خیانت به مردم آذربایجان و دموکراسی ایران است.

رفیق پیشه وری! اطلاع یافته ایم که شما گفته اید که ابتدا شما را به آسمان می بریم و سپس در روی زمین غلتانده، پرت و رسوا می کنیم. اگر این گفته شما حقیقت داشته باشد باعث تعجب خواهد بود مگر چه اتفاقی افتاده است؟ ما در اینجا تدابیر انقلابی خاصی که برای هر فرد انقلابی روشن است به کار برده ایم. در شرایط موجود ایران و در موقعیت فعلی برای تأمین خواسته های شناخته شده نیروهای انقلابی، تجاوز از حداقل خواسته ایجاد خطر می نماید.

ضمناً برای ترغیب دولت [قوام] به اعمال تسهیلات، لازم بود که متقابلاً امکاناتی در اختیار گذاشته شود که بدون این امر امکان خیزش به جلو مقدور نمی باشد.

شما در وضع فعلی ایران می توانستید صاحب امکاناتی باشید که حکومت قوام را وادار به سقوط نمایید. قانون جریانات انقلابی چنین حکم می کند و اما در باره شما هیچ گونه رسوایی صورت نگرفته است. خیلی عجیب است که شما فکر می کنید ما می توانیم باعث رسوایی شما شویم. برعکس اگر شما

عاقلانه رفتار نمایید در سایهٔ مساعدت معنوی، وضع فعلی آذربایجان را می‌توانید حفظ کنید. آن موقع برای شما در خاورمیانه به عنوان پیشاهنگ جنبش دمکراتیک مردم آذربایجان و ایران دعای خیر به‌ارمغان خواهد آمد.»

دیالوگ سوم

بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۵ است. سرهنگ قلی اوف در غیاب ژنرال آتاکیشی اوف همه‌کارهٔ فرقه است. وی جناحی از فرقه را که معتقد به مقاومت در برابر ارتش شاهنشاهی است کنار می‌گذارد و بی‌ریا و سلام‌اله جاوید و میرزا علی شبستری را که معتقد به اقدامات مسالمت‌آمیز هستند همه‌کارهٔ فرقه می‌کند. و به پیشه‌وری، جهانشاهلو و پادگان دستور می‌دهد که از ایران خارج شوند. پیشه‌وری که از رفتار ناجوانمردانهٔ روس‌ها شدیداً برآشفته شده است به سرهنگ قلی اوف می‌گوید: «شما ما را آوردید میان میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی‌کند ناجوانمردانه رها کردید. از ما گذشته است اما مردمی را که به گفته‌های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند همه را زیر تیغ داده‌اید. به‌من بگوئید پاسخگوی این نابسامانی‌ها کیست؟ سرهنگ قلی اوف که از اعتراض پیشه‌وری عصبانی شده بود تنها در پاسخ پیشه‌وری یک جمله بر زبان می‌راند «سن کتیرن سنه دیبرگت» «کسی که ترا آورد به تو می‌گوید برو!»

دیالوگ چهارم

بعد از شکست فرقه، باقراوف، صدر حزب کمونیست آذربایجان شوروی مهمانی شامی به افتخار پیشه‌وری و هیئت همراه او می‌دهد. در این جلسه باقراوف می‌گوید: «اشتباه شما در این بود که به یکباره از دولت و ملت ایران نبریدید و به ما نپیوستید» و پیشه‌وری در جواب می‌گوید: «اشتباه ما در آن بود که زودتر با سازمان‌های آزادیخواه ائتلاف نکردیم تا از پشتیبانی آن‌ها برخوردار باشیم.»

نکات و درس‌ها

پیشه‌وری در نخستین دیالوگ خود با باقراوف از اعتمادناپذیر بودن روس‌ها حرف می‌زند و در دیالوگش با استالین متوجه می‌شویم که او متوجه شده است که روس‌ها در پی منافع خود هستند. و در دیالوگ سوم اش با کنسول شوروی، به قربانی کردن مردم برای منافع حقیرانۀ خود معترض است. و در آخرین دیالوگش با باقراوف بعد از فروپاشی فرقه، پیشه‌وری نشان می‌دهد که آدم صادقی است و در پی توجیه شکست نیست. اما درس‌هایی که از این دیالوگ‌ها می‌توان گرفت:

۱- موقعیتی شبیه آن‌چه که فرقه با آن روبه‌رو بود تکرارشدنی ست. يك نیروی سیاسی مجاز است که از شکاف‌های ایجاد شده در حکومت‌ها به نفع مردم خود سود بجوید.

۲- ممکن است در مقاطعی منافع مردم با منافع يك کشور خارجی هم سو باشد. احزاب سیاسی مجازند از این هم سویی سود بجویند و به نفع مردم خود از كمك های بیگانه سود برند.

۳- استفاده از كمك های بیگانه مشروط است به يك طرفه بودن كمك ها. درست همان برخوردی که ابوالقاسم موسوی از اعضای حزب کمونیست کرده بود.

۴-مبارزه؛ به ویژه مبارزهٔ مسلحانه باید متکی به نیروهای لایزال خلق باشد. وابسته کردن مبارزه به كمك های خارجی از اسلحه گرفته تا مستشار پایانی جز شکست نخواهد داشت.

۵- يك اصل همیشه صادق این است که يك کشور خارجی ورای تمامی شعارها و باورهایش به منافع ملی خود فکر می کند. پس تا جایی از يك حزب اپوزیسیون حمایت می کند که منافع ملی اش ایجاب می کند. هر تشکیلات که این حقیقت را درک نکند به زودی قربانی بدفهمی هایش خواهد شد.

مسئلهٔ زبان

زبان ترکی یکی از گره گاه های بزرگ فرقهٔ دمکرات بود، به گونه ای که پیشه وری می گوید: « مسئلهٔ زبان برای ما مسئلهٔ مرگ و زندگی است.» اما پیش از آن که به جایگاه زبان در لیست مطالبات مردم آذربایجان یا کردستان یا خوزستان برسیم لازم است مروری بکنیم بر پیدایش زبان ترکی از

جزوه «آذربایجان مسئله ملی» علیرضا نابدل تحت عنوان: «زبان و ادبیات آذری چگونه پدید آمد» او می‌نویسد:

ایران سرزمین وسیعی است. فرهنگ و زبان مردم ما گوناگون است. مردم ایران به طور عمده به زبان های فارسی و آذری صحبت می کنند. هم چنین زبان خلق های چهار میلیون اکراد ایران گُردی است. علاوه بر این مردم عرب و بلوچ و ارمنی... هر يك خصوصیات فرهنگی ویژه ای دارند.

پروسه پیدایش خلق ترك زبان آذربایجان طی سده ۱۴-۱۰ میلادی (۸-۴ هجری) صورت گرفت. در نخستین سده های هجری کوچ نشینان و روستاییان نیمه کوچ نشین ترك زبان فقط بخشی از اهالی این سرزمین را تشکیل می دادند. داستان های حماسی «دده قورقور» که سینه به سینه نقل شده و بعدها به شکل نوشته درآمده است محصول زندگی و اندیشه مردمی است که چنین مرحله ای را می گذرانیده اند.

گسترش دامنه مهاجرت مردم کوچ نشین ترك زبان آسیای مرکزی به سرزمین های غربی و از جمله آذربایجان و آمیزش توده های مهاجر با مردم بومی، ترکیب جمعیت این منطقه را دگرگون ساخت. با گذشت چند سده زبان آذری به عنوان شاخه ای از زبان ترکی با عناصر تازه ای که از شرایط جدید گرفته بود شکل گرفت و زبان تاتی (آذری قدیم) و زبان های دیگر را منسوخ نمود و به زبان اکثریت مردم آذربایجان تبدیل شد. تا سده ۱۴-۱۳ میلادی که هنوز زبان آذری نوین گسترش نیافته بود فارسی نه تنها زبان حکومتی بود هم چنین تنها زبان ادبیات نوشته نیز به حساب می آمد. چنانچه نظامی، قطران تبریزی، اوحدی مراغه ای و دیگر شاعران این عصر همه فارسی می نویسند.

نخستین آثار نظم نوشته فارسی - آذری در قرن چهاردهم میلادی پدید آمد. عمادالدین نسیمی نخستین شاعر نامدار آذری نویسنده است که وابسته به طریقت «حروفیگری» بود. بنیانگذار این فرقه شاعر و فیلسوف فضل اله نعیمی به دستور میرانشاه پسر تیمور لنگ در نخجوان کشته شد. ۱۳۴۱ میلادی، پوستان عمادالدین نیز در سال ۱۴۱۷ در صحن مسجد صاحب الامر تبریز بنا به فتوای روحانیون از تن کنده شد و مشهور است که خم به ابرو نیاورد. پس از آن در طی قرن ها زبان فارسی و آذری هر دو زبان ادبیات نوشته آذربایجان بوده است.

پس این استدلال شونیست های فارسی زبان که زبان آذری زبان تاتارهای فاتح است و آذربایجان باید برگردد به زبان سده های اول و دوم هجری، نه علمی است و نه عملی، حتی اگر در پشت این نظر شاعری فاضل چون ملک الشعرای بهار در مقاله حزب دمکرات آذربایجان در روزنامه نبرد در ۱۳۲۴/۶/۲۷ باشد.

مسئله زبان از دو زاویه قابل بررسی است:

۱- از زاویه حقوق بین الملل.

۲- از زاویه حقوق ملی.

ماده سوم اعلامیه حقوق بشر می گوید: «هر دولت موظف است برای افراد خود این حق را به رسمیت بشناسد که به هر زبانی که میل دارند صحبت کنند و آنرا بیاموزند» و اگر بپذیریم ایران کشوری است کثیرالملله و مردمی که در آذربایجان زندگی می کنند ایرانی هستند؛ پس زبان و فرهنگ آن ها نیز جزء

فرهنگ و زبان ایران زمین است و حرف زدن به زبان ملی شان جزء حقوق ملی آن ها است.

پس سرکوب بیست سالهٔ زمان رضاشاه تحت هر مقوله ای، چه همانندسازی فرهنگی و چه کاهش شکاف های فرهنگی و ساختاری نه قابل دفاع و نه قابل قبول است. دلیل واضح و مبرهن آن، اثرات مخرب آن بر فرهنگ و ادبیات آذری، و ایجاد تنش های قومی حول سرکوب زبان و فرهنگ آذری که بخشی از فرهنگ و ادبیات ایرانی است به حساب می آید .

مسئلهٔ زبان مادری از همان روزهای آغازین سقوط دیکتاتوری رضاشاه در دستور کار گروه های سیاسی آذری مثل جمعیت آذربایجان به رهبری میرزا محمدعلی شبستری بود. روزنامهٔ آذربایجان، ارگان این جمعیت، می نویسد: «... هدف اصلی ما حمایت از حقوق دمکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری است». تاریخ این درخواست سال ۱۳۲۰ و تاریخ تشکیل فرقهٔ دمکرات شهریور ۱۳۲۴ است.

اگر حکومت گران در سال ۱۳۲۰ درك معقولانه تری نسبت به زبان داشتند مسئلهٔ زبان ترکی در سال ۱۳۲۴ به «بودن یا نبودن» فرقه دمکرات تبدیل نمی شد.

اما تا آنجا که به فرقهٔ دمکرات مربوط می شود طرح مسئلهٔ زبان، از شعارهای پرجاذبهٔ فرقه به عنوان يك حزب محلی بود. اما فرقه فراموش کرد که پافشاری بسیار بر روی زبان و گسترش زبان از مدرسه به کوچه و بازار و کم کم حذف زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و اداری آذربایجان و دیگر مناطق واکنشی منفی داشت. و آنرا سرآغاز جدایی و تجزیه تلقی می کردند.

اما آموزش ابتدایی به زبان مادری امری بی سابقه نبود. میرزا حسن رشديه، بنيانگذار مدارس جديد در ايران و از پيشاهنگان نهضت روشنفكري در ايران براي نخستين بار با تأسيس مدارس ابتدائي در تبريز، آموزش ابتدائي را به زبان مادري شروع كرد و روزنامه ملت، ارگان انجمن ايالتى آذربايجان كه بعد از سرکوب مشروطه در تهران جاي مجلس مشروطه را گرفت به دو زبان تركي و فارسي منتشر مي شد.

ماهيت فرقه

فرقه به راستي چه بود؟ آيا بخش آذري حزب توده و يا حزب كمونيست آذربايجان و يا يك جبهه دمكراتيك بود يا يك حزب دمكراتيك ملي.

استدلال حزب توده

كيانوري در خاطراتش در بخش وحدت حزب و فرقه چنين مي گويد: «مسئله وحدت حزب توده ايران با فرقه دمكرات از ابتدا از طرف حزب مطرح شد. حزب كمونيست اتحاد شوروي هم با آن موافق بود. رهبري فرقه دمكرات آذربايجان در آغاز جداً مخالف وحدت بود. استدلال حزب اين بود كه در يك كشور وجود بيش از يك حزب كارگري ماركسيست - ليننيست و تقسيم پيشقراول طبقه كارگر به دو بخش درست نيست.»

اين استدلال حزب توده است در سالهاي ۳۹ و قبل از آن و نظر كيانوري است در سال ۷۱ (سال نوشتن خاطرات). از ياد نبريم كه در سال ۲۴ كه مسئله تشكيل فرقه دمكرات پيش آمد حزب توده با همين استدلال با تشكيل

فرقه مخالف بود. و این کار را به معنای انشعاب در حزب کمونیست ایران و دادن وظایف حزب به حزبی دیگر تلقی کرد. اما قبل از آنکه به راستی و ناراستی این نظر بپردازیم ببینیم فرقه خود را چگونه معرفی می کند.

فرقه دمکرات از زبان خودش

- ۱- فرقه ما فرقه ای است ملی و لذا بدون درنظرگرفتن طبقات، عموم جماعت را به زیر پرچم خود فرا می خواند (پیشه وری).
- ۲- راه ما کاملاً درست و روشن است ما در فکر مبارزه طبقاتی نیستیم. فرقه به تمام معنا فرقه ای است ملی (پیشه وری).
- ۳- به جز دزدان، جنایتکاران و کسانی که به فساد اخلاق مشهور می باشند کلیه اشخاصی که مرامنامه فرقه را قبول نمایند به عضویت فرقه دمکرات آذربایجان پذیرفته می شوند (مرامنامه فرقه).
- ۴- وظیفه فرقه دمکرات، آزادی ملی مردم آذربایجان است (پیشه وری).
- ۵- شعار آذربایجان مال آذربایجانی هاست باید عمل شود (پیشه وری).
- ۶- هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است (روزنامه آذربایجان).
- ۷- راه انتخابی ما روشن است. ما مبارزه طبقاتی را توصیه نمی کنیم. فرقه ما یک فرقه ملی است (روزنامه آذربایجان).

حزبی ملی و محلی

پیشه وری برای حزب خود نام فرقه را برگزید. میرنقی موسوی یکی از رهبران فرقه در این مورد چنین توضیح می دهد: «فرقه دمکرات آذربایجان نام خود را

با توجه به تاریخ سیاسی آذربایجان فرقه گذاشته بود. و این واژه در بین مردم جذابیت بیشتری داشت و در کار تشکیلاتی یادآور دوران مشروطیت بود و در نتیجه تعداد زیادی از مردم به عضویت فرقه درآمدند.»

نخستین بار در انقلاب مشروطه؛ حتی پیش از آن، کارگران ایرانی مقیم باکو دست به تشکیل حزب زدند. آنان حزب سوسیال دمکرات خود را فرقهٔ اجتماعیون عامیون نامیدند. فرقه، ترجمهٔ حزب و اجتماعیون، ترجمهٔ سوسیالیسم و عامیون، ترجمه دمکرات بود.

پس نام فرقه بر می گردد به يك سنت مبارزاتی در انقلاب مشروطه و جاذبه های آن در مردم. دمکرات هم نشاندهندهٔ برنامهٔ فرقه است. فرقه از همان ابتدا تا انتها اعلام کرد يك حزب طبقاتی نیست و بدین گونه با حزب توده و حزب کمونیست مرزبندی کرد. اعلام کرد که نه تنها حزبی طبقاتی نیست بلکه در پی مبارزهٔ طبقاتی هم نیست و اعلام داشت که برنامهٔ فرقه برنامه ای است روشن؛ یعنی خودمختاری و اصلاحات برای آذربایجان.

پسوند آذربایجان نیز نمایانگر محلی بودن این حزب بود. پس فرقهٔ دمکرات برخلاف تحلیل حزب توده از ابتدا تا فرجام، حزبی کارگری و کمونیستی نبود حزبی ملی و محلی بود.

اشتباه حزب توده از آنجا ناشی می شد که عناصر کمونیست را با حزب کمونیست یکی می گرفت. در حالی که ماهیت يك حزب را برنامه و اساسنامهٔ حزب تعیین می کند؛ نه عناصر تشکیل دهندهٔ آن. حیدرخان عمواغلی رهبر حزب کمونیست ایران، در سالهای بعد از پیروزی انقلاب مشروطه مدتی عضو حزب دمکرات ایران بود. اما حزب دمکرات حزب بورژوازی ایران بود.

پیش‌ه‌وری در سال ۱۳۲۳ عضو حزب دمکرات ایران بود. حضور او در حزب دمکرات نمایندهٔ کمونیست بودن حزب نبود. حزب دمکرات، حزبی با آرم مشخص و برنامهٔ مشخص بود که آنرا در طیف احزاب بورژوایی قرار می‌داد.

کنگرهٔ خلق آذربایجان

کنگرهٔ خلق در تاریخ بیست و نهم آبان ۱۳۲۴ با حضور نمایندگانی از طبقات مختلف در شهر تبریز با حضور حاج عظیم خان برادر ستارخان افتتاح شد. این کنگره نقطه عطفی در شعارها و تاکتیک‌های فرقهٔ دمکرات بود.

در واقع این کنگره تحول کیفی در رابطهٔ فرقه با حکومت تهران بود. چرا که تا قبل از کنگره خواسته‌های فرقه حول انجمن‌های ایالتی - ولایتی و فرستادن نمایندگان راستین مردم به مجلس پانزده دور می‌زد. اما کنگرهٔ خلق، فرقه را از يك حزب بیرون از حکومت به يك حزب در حال حکومت تبدیل کرد.

در هفدهم آبان ۱۳۲۴ فرقه در جلسهٔ عمومی اش اعلام کرد که «شعار امروزهٔ ما تشکیل انجمن‌ها و شروع انتخابات مجلس پانزدهم است». و اضافه کرد: «فرقه از امروز به بعد در راه کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کند و کسب قدرت سیاسی با انتخاب نمایندگان آزادیخواه و دمکرات به نمایندگی مجلس (پانزدهم) و انجمن‌ها ممکن می‌شود.»

(پیش‌ه‌وری ۱۳۲۴/۷۲۰ روزنامهٔ آذربایجان)

اما در کنگرهٔ خلق، فرقهٔ دمکرات از این شعارها گذشت و وارد فاز جدیدی شد.

جناح بندی کنگره

کنگره به سه جناح تقسیم می شد:

۱- جناح راست را شبستری نمایندگی می کرد و خواستار تشکیل انجمن های ایالتی بود.

۲- جناح میانه، پیشه وری بود. که به خودمختاری در همین حد به دست آمده راضی بود و تهدید می کرد در صورتی که تهران بخواهد متوسل به زور شود آذربایجان از خود دفاع خواهد کرد. وی هرچند از قدرت ملی و نیروی ملی حرف می زد، اما اعلام می کرد که ما نمی خواهیم انقلاب کنیم و متوسل به اسلحه نمی شویم.

۳- جناح چپ کنگره، الهامی و فتاحی و دیگران بودند. اینان بر این عقیده بودند که این کنگره حکم مجلس مؤسسان را دارد و این مجلس باید تکلیف مجلس ملی، دولت ملی و ارتش ملی را تعیین کند. و انجمن ها دیگر چاره دردهای آذربایجان نیست.

پیشه وری در روز آخر اعلام کرد که کنگره با تشکیل کمیسیونی مرکب از پنج نفر باید تکلیف انجمن های ایالتی، مجلس ملی و بقیه را روشن کند. کنگره به نفع پیشنهاد های جناح چپ خاتمه یافت و قطعنامه زیر صادر شد:

۱- در حالی که در نتیجه فداکاری ملل بزرگ دمکراتیک، سهمگین ترین نیروهای زورگویی و برتری نژاد سرکوب شده است خلق آذربایجان به تمام

معنی مانند يك ملت قیام کرده، می خواهد به نیروی خویش حق قانونی و طبیعی خود را به دست آورد.

۲- خلق ما برای جلوگیری از سوءتفاهم و تهمت ها در حالی که مقدرات خویش را به دست می گیرد جدا نشدن آذربایجان را از ایران اعلام کرده و حفظ روابط برادرانه ما با عموم خلق ایران را وظیفه خود می داند.

۳- کنگره ملی برای جلوگیری از افتراها و تهمت های دشمنان آزادی به صورت واضح و آشکار، انتشارات مربوط به جدا شدن آذربایجان از ایران را و یا الحاق او به مملکت دیگر را جداً تکذیب می کند.

۴- خلق آذربایجان نسبت به اصول مشروطیت وفادار مانده برای اجرای اصل های دموکراتیک قانون اساسی جدیت خواهد کرد.

۵- خلق آذربایجان با مراعات قوانین عمومی مشروطه به منظور اداره امور داخلی خویش و تأمین خودمختاری ملی از قانون اساسی استفاده کرده تشکیلات انجمن ایالتی را کمی توسعه داده به آن نام مجلس ملی می دهد و در داخل ایران بدون این که به تمامیت و استقلال ایران کوچکترین خللی وارد سازد حکومت ملی خود را به وجود می آورد.

۶- به موجب قطعنامه های صادره از طرف شرکت کنندگان در میتینگ های عظیم خلق، کنگره خلق آذربایجان مقرر می دارد که تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان انتخابات مجلس ملی و انجمن های ولایتی و مجلس شورای ملی به فوریت آغاز شود.

۷- حاکمیت هر ملتی در تعیین سرنوشت خویش هنگامی امکانپذیر می باشد که آن ملت برای اداره کردن مرزوبوم خود، دارای قوانین اساسی باشد و

ما خوب می دانیم که مرتجعین متمرکز در تهران به خلق ما این اختیار را نخواهند داد؛ بلکه به منظور تحمیل اراده خائنانه خویش از ایجاد موانع در راه ما فروگذار نخواهند کرد؛ بنابراین، کنگره بزرگ خلق برای عملی ساختن آرزوها و مطالبات خویش قدم جدیدی برداشته خود را مجلس مؤسسان اعلام می دارد و برای اینکه خودمختاری ملی ما بر پایه محکم قرار بگیرد مجلس ملی به وجود می آید.

۸- طبیعی است که بدون داشتن خودمختاری ملی، اقتصادی، فرهنگی، خودمختاری ملی حرف پوچ خواهد بود. از این نظر، مجلس مؤسسان لازم می داند بی درنگ يك حکومت ملی به وجود آید و امور داخلی ما به وسیله این حکومت اداره شود.

۹- تا روزی که انتخاب مجلس ملی پایان یافته، حکومت ملی رسمیت پیدا کند، کنگره از بین نمایندگان خود، هیئتی مرکب از ۳۹ نفر به نام هیئت ملی انتخاب می کند و اجرای قرارهای صادره را به این هیئت موقت می سپارد.

۱۰- این هیئت ملی تا روز تشکیل مجلس ملی، امور ملی خلق آذربایجان را اداره خواهد کرد و به محض تشکیل مجلس ملی، وظایف او خاتمه خواهد یافت.

۱۱- کنگره ملی به منظور تأمین انتخاباتی که در مرکز و شهرستان ها آغاز می شود و به منظور تأمین امنیت هیئت ملی به هیئت مذکور برای اتخاذ هرگونه تدابیری اختیارات وسیعی می دهد.

۱۲- کنگره ملی از مأمورینی که در رأس ادارات دولتی قرار دارند می خواهد تابع هیئت ملی شده و راهنمایی های او را اطاعت کنند و اخراج

کسانی را که برخلاف این، رفتار کرده بخواهند خود را حاکم مطلق نشان دهند از ادارات دولتی لازم می داند.

۱۳- کنگره ملی تدریس اجباری زبان آذربایجانی را در کلیه مدارس به هیئت ملی می سپارد و مقرر می دارد کسانی را که مانع انجام این وظیفه ملی باشند دشمن خلق آذربایجان به حساب آورده و به منظور جلوگیری از حرکات ارتجاعی و خائنانه آنها تدابیر جدی اتخاذ نماید.

۱۴- کنگره در فکر منحل ساختن تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش نیست. این سازمان ها با حفظ لباس و درجات، به انجام وظیفه خود ادامه می دهند. لیکن اگر از طرف اداره کنندگان آن ها بر علیه خودمختاری ملی ما عملی سرزند به هیئت ملی اختیار داده می شود که به منظور جلوگیری از خیانت های آن ها تدابیر جدی اخذ کند.

کنگره ۳۹ نفر را به نام هیئت ملی انتخاب کرد. و زمام امور را به این هیئت سپرد.

يك سؤال

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا فرقه دمکرات از انجمن های ایالتی و فرستادن نماینده به مجلس پانزدهم در مدت کوتاهی به این نتیجه رسید که باید از انجمن ها گذر کند و به مجلس ملی، و دولت ملی برسد و چرا اعلام کرد که انجمن ها چاره دردهای خلق آذربایجان نیست؟

در حکومت های دمکراتیک و در کشورهای که دمکراسی حاکم است بین مردم و حکومت يك دیالوگ دوطرفه برقرار است. مردم در قالب احزاب خود به

میدان می آیند؛ لیست مطالبات خود را به دولت ارائه می دهند و دولت در حد مقدوراتش سعی می کند که به بخشی از خواسته های مردم جواب دهد. و به طور کلی حقوق مردم از جانب حکومت گران به رسمیت شناخته می شود. در چنین حکومت هایی تضادهای به مرحله آشتی ناپذیر نمی رسد و حکومت و مردم مدام در حال بده و بستانی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اند.

اما در حکومت های استبدادی، که مردم و حقوقشان محلی از اعراب ندارند و حکومت هر نوع درخواستی را از مردم به عنوان توطئه و تحریک بیگانگان تلقی می کند هر حرکتی یا سرکوب می شود یا در یک پروسه رشدیابنده به تقابل کشیده می شود.

دولت صدر در مقابل طرح انجمن های ایالتی توسط فرقه، برای آن که به حقوق مصرح مردم در قانون اساسی گردن ننهد اعلام کرد قوانینی که در مجلس دوم به بعد تصویب شده است مغایرت هایی با قانون انجمن ها دارد پس ابتدا باید تکلیف این قوانین معلوم شود. و این تعلیق به محال کردن اجرای قانون انجمن ها بود.

از اینجا به بعد تکلیف فرقه دمکرات که می خواهد در چارچوب قانون یک حزب علنی و قانونی باشد چیست؟ یا باید به حکومت های بی قانون حاکم گردن بنهد، که در این صورت فرقه مفهومی میان تهی خواهد بود یا این که خود رأساً اقدام کند. چگونه؟

هیچ یک از منتقدین فرقه به این سؤال اساسی پاسخ نمی دهند که تکلیف مردمی قانون گرا با حکومتی بی قانون چیست؟

و به راستی مردمی که به قانون اساسی کشورشان اعتقاد دارند با حکومتی که به قانون اساسی کشور پای بند نیست، چه باید بکنند؟
آنانی که فرقه دمکرات را متهم به خیانت، تجزیه طلبی و بیگانه پرستی می کنند، باید بگویند که خائن و تجزیه طلب و بیگانه پرست پیشه وری یا صدر بود.

اگر دولت صدر، به قانون اساسی تن می داد و با واگذاری بخشی از قدرت به انجمن های ایالتی مردم را در پروسه تصمیم گیری های سیاسی شریک می کرد، شعارهای فرقه دمکرات تا چه اندازه می توانست جاذبه های توده ای داشته باشد و دیگر چه جایی برای خودمختاری و حتی تجزیه باقی ماند.

اما وقتی برای حکومت گران، اصل، بی حقوقی مردم است پس شعارها خود به خود به سوی رادیکالیسم متمایل می شوند؛ و برای فرقه که وارد سرایش تقابل با حکومت شده بود راهی دیگر نبود جز آن که به پیشروی خود ادامه دهد و گام های بعدی فرقه روبه رو کردن حکومت با اقداماتی انجام شده بود.

برنامه دولت پیشه وری

مجلس ملی آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با حضور هفتاد و پنج نماینده تشکیل شد. میرزا علی شبستری به ریاست مجلس و صادق پادگان و حسن جودت و محمدتقی رفیعی (نظام الدوله) به معاونت انتخاب شدند.

ترکیب مجلس

ترکیب مجلس به قرار زیر بود:

۱- شانزده کارگر؛

۲- بیست و شش کشاورز؛

۳- بیست و چهار تحصیل کرده؛

۴- هفت تاجر؛

۵- هفت مالک؛

۶- دو روحانی؛

۷- سیزده کارمند اداری؛

۸- دو کارخانه دار.

مجلس تمایل خود را به نخستوزیری پیشه وری اعلام داشت و پیشه وری عصر همان روز کابینه خود را به مجلس معرفی کرد که با اکثریت آرا تصویب شد. این کابینه به قرار زیر بود:

۱- باش وزیر (نخست وزیر)، پیشه وری؛

۲- وزیر کشور، دکتر سلام اله جاوید،

۳- وزیر ارتش توده ای، جعفر کاویانی؛

۴- وزیر کشاورزی، دکتر مهتاش؛

۶- وزیر بهداری، دکتر حسین ارژنگی؛

۷- وزیر دارایی، غلامرضا الهامی؛

۸- وزیر دادگستری، یوسف عظیمی؛

- ۹- وزیر راه، پست و تلگراف، کبیری؛
- ۱۰- وزیر بازرگانی، رضا رسولی؛
- ۱۱- وزیر کار (تا تعیین وزیر جدید)، پیشه وری؛
- ۱۲- ریاست کل دادستان آذربایجان، فریدون ابراهیمی؛
- ۱۳- معاون نخست وزیر، دکتر جهانشاهلو؛
- ۱۴- سرکرده فدائیان، غلام یحیی؛
- ۱۵- ریاست دیوان تمیز، زین العابدین قیامی؛
- ۱۶- وزارت امور خارجه به عهده وزیر امور خارجه ایران گذاشته شد.

برنامه دولت پیشه وری

- ۱- شناساندن مختاریت داخلی آذربایجان به تمام دنیا؛
- ۲- انتخاب انجمن های ولایتی؛
- ۳- اقدام در آبادی آذربایجان؛
- ۴- طرد کارمندان و مأمورین انتظامی خائن؛
- ۵- انتخاب افراد درستکار به جای آن ها؛
- ۶- تنظیم بودجه؛
- ۷- تشکیل قشون ملی از دسته های فدایی و مسلح ساختن آنها با سلاح های روز؛
- ۸- برقرار ساختن تعلیمات مجانی عمومی و اجباری به زبان مادری و تأسیس دانشگاه؛
- ۹- توسعه صنایع و تجارت؛

- ۱۰- تعمیر و احداث راهها و توسعه وسایل ارتباطی؛
- ۱۱- تنظیم لایحه قانونی به منظور رفع اختلافات مالک و دهقان با رضایت طرفین؛
- ۱۲- تقسیم اراضی خالصه و املاک مالکینی که آذربایجان را ترك کرده اند بین دهقانان. تقویت بانک کشاورزی به شکلی که با دادن اعتبار به دهقانان مسئله زمین را حل کند و مالکین به میل و رغبت خود زمین ها را به قیمت عادلانه به دهقانان بفروشند؛
- ۱۳- مبارزه با بیکاری؛
- ۱۴- تنظیم قانون کار و بیمه کارگران؛
- ۱۵- تأمین بهداشت؛
- ۱۶- اصلاح قوانینی که تا کنون از طرف مجلس شورای ملی تصویب گردیده به تناسب زندگی و مختاریت ملی آذربایجان و پیشنهاد لوایح مفید جدید به مجلس ملی؛
- ۱۷- قبول مالکیت خصوصی و کمک به اقدامات خصوصی که موجب ترقی اقتصادی کشور می شود؛
- ۱۸- احترام به آزادی عقیده؛
- ۱۹- قبول حقوق متساوی برای هموطنانی که در آذربایجان زندگی می کنند (کرد - ارمنی - آسوری و غیره)؛
- ۲۰- حکومت ملی آذربایجان حکومت مرکزی را به رسمیت شناخته و تصمیمات آنرا در حدودی که با مختاریت آذربایجان مابینتی نداشته و با تصمیمات مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان و مراجعت نامه فرقه،

مربوط به حقوق و مطالبات ملی ما مخالف نباشد؛ به مورد اجرا خواهد گذاشت.¹

پیشنه وری برنامه دولت خود را در بیست ماده به تفصیل بیان داشت که در چارچوب يك حکومت فدراتیو به عنوان يك برنامه اصلاحی در قالب يك حکومت بورژوایی، هم شدنی و هم پذیرفتنی بود.

انتخاب انجمن های ولایتی، آبادی آذربایجان، تصفیۀ ادارات، آموزش رایگان و تأسیس دانشگاه ها، توسعه صنایع تجارت، تعمیر و احداث راه ها، مبارزه با بیکاری، تنظیم قانون کار و بیمۀ کارگران، تأمین بهداشت، کمک به بخش خصوصی برای ترقی اقتصادی، احترام به آزادی عقیده، دادن حقوق متساوی به اقلیت های مقیم آذربایجان. یعنی سیزده ماده آن، اصولی بود که یا در قانون اساسی گنجانده شده بود یا در برنامه تمامی دولت های بعد از مشروطه بود. و اگر به آن عمل نمی کردند، دستکم ادعای انجام آنرا داشتند. و اگر در تمامی این دوران، از مشروطه به بعد و حتی بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه دولتی ملی روی کار می آمد و خود را متعهد به آبادانی کشور خود می دانست این سیزده ماده در برنامه دولت پیشنه وری، محلی از اعراب نداشت. در این صورت هشت مورد اختلاف باقی می ماند.

اختلافات چه بود

ببینیم هشت مورد اختلاف چه بود.

1. آذربایجان، شماره ۷۸، مورخه ۲۴/۹/۱۲.

- ۱- شناساندن خودمختاری داخلی آذربایجان به تمام دنیا؛
 - ۲- تنظیم بودجه ملی؛
 - ۳- تشکیل قشون ملی؛
 - ۴- تقسیم اراضی خالصه؛
 - ۵- رفع اختلاف بین مالک و زارع،
 - ۶- اصلاح قوانین به تناسب زندگی و مختاریت مردم آذربایجان؛
 - ۷- اجرای قوانین و تصمیمات گرفته شده از سوی حکومت مرکزی تا جایی که با خودمختاری مردم آذربایجان مغایرت نداشته باشد؛
 - ۸- تحصیل مجانی به زبان مادری.
- این اختلافات، چه در يك سیستم فدرال و چه در يك حکومت دمکراتیک می توانست به تفاهات قابل قبولی از طرفین برسد.
- به هر روی، برنامه دولت پیشه وری، برنامه ای اصلاح طلبانه و مفید به حال مردم آذربایجان بود. منتقدین فرقه دمکرات که فرقه را از زاویه تجزیه طلبی زیر سؤال می برند هرگز وارد بحث برنامه ای با فرقه نمی شوند. چرا؟
- به سبب آن که منتقدین فرقه، هیچ حقوقی را برای مردم قائل نبوده و هم اکنون نیستند.

درس های يك شكست

پیشه وری در هیجدهم بهمن ۱۳۲۴، در روزنامه آذربایجان چنین نوشت:
«هموطنان عزیز... آزادی و حق به دست آمده را باید نگه داشت. دشمنان
آزادی به سادگی ما را به حال خود رها نخواهند کرد.

آن هایی که از تبلیغات خائنانه و زدوبندهای دیپلماتیک خود در خارج
مأیوس شدند خواهند کوشید که با توپ و تفنگ و هواپیما مردم ما را به زانو
در آورند و آنان را به اسارت افکنند...

هیچ وقت نباید این را فراموش کرد... زندگی می خواهی آماده مرگ
باش... آزادی را فقط به نیروی قشون منظم و مسلح می توان حفظ کرد.

نکات مهم: حرف های درست

۱- آزادی را باید محکم و دودستی حفظ کرد. چرا که ممکن است از دست ما
خارج کنند.

۲- ساده لوح و خوشباور نباشیم. دشمن طبقاتی دست بردار نیست و تا
آخرین لحظه برای بازگشت به حکومت تلاش می کند.

۳- دشمن طبقاتی برای سرکوب يك حزب یا يك نهضت ابتدا متوسل به تبلیغ
می شود. سعی می کند با تبلیغات مسموم، ذهن مردم را نسبت به حزب یا
نهضت خراب کند. بعد به زدوبندهای پشت پرده، چه در داخل و چه در خارج
متوسل می شود. اگر موفق نشد حزب یا نهضت را بدین وسیله از بین ببرد
نوبت به برخورد قهرآمیز می رسد.

۴- برای دفاع از آزادی گرفته شده باید خلق در هر لحظه ای آماده فداکاری باشد. آزادی می خواهی آماده مرگ باش.

۵- حفظ آزادی نیازمند ابزار و اقداماتی است حضور مسلحانه خلق در صحنه، آن ابزار و اقداماتی ست که ضرورت می طلبد.

حرکت های چپ روانه فرقه دمکرات

فرقه دمکرات در مجلس خلق از بیانیه دوازده ماده ای خود فراتر رفت. کنگره خلق را به مجلس مؤسسان تبدیل کرد. از انجمن های ایالتی به مجلس ملی رسید و تشکیل قشون خلق را در دستور کار خود قرار داد.

بعد از تشکیل مجلس ملی و دولت پیشه وری، دولت او دست به سه اقدام مهم دیگر زد:

۱- پیشه وری طی يك بخشنامه ده ماده ای در نوزدهم دی ۱۳۲۴ زبان رسمی و آموزشی را ترکی اعلام کرد و این کار مغایرت داشت با شعارهای نخستین فرقه که زبان فارسی را به عنوان زبان رسمی و اداری قبول داشت و تنها سه سال اول آموزش را به زبان ترکی در دستور کار داشت و از آن به بعد آموزش به زبان فارسی و ترکی بود.

۲- دولت پیشه وری برخلاف مصوبات کنگره خلق که اعلام کرده بود تشکیلات پلیس و ژاندارمری را منحل نمی کند ژاندارمری را منحل کرد. انیفورم ارتش را تغییر داد و درجات ارتش را شبیه ارتش شوروی کرد. این

کار، انعکاس فوقالعاده منفی در میان نیروهای نظامی و انتظامی داشت و برای حکومت تهران بهانه خوبی برای تجزیه طلب خواندن فرقه بود.

۳- تصویب لایحه نوین قانون اساسی برای آذربایجان در تاریخ بیست و پنجم دی سال ۱۳۲۴ نیز نمی توانست معنا و مفهومی جز جدایی داشته باشد.

به هر روی، این اقدامات، انعکاس خوبی در جامعه سیاسی ایران نداشت و نیروهایی که خواهان اصلاحات و دموکراسی بودند در دفاع از فرقه خلع سلاح می شدند.

سؤالی که مطرح است این است که آیا فرقه به عواقب این اقدامات آگاه نبود یا آگاه بود و تحلیل دیگری از اوضاع داشت.

فیل های ایرانی

سیاستمداران ایرانی را در فاصله دو سلسله قاجار و پهلوی از نظر گرایش سیاسی دست کم به پنج دسته می توان تقسیم کرد. که ما آنرا فیل های ایرانی نام نهاده ایم:

۱- آنگلو فیل ها

آنگلو فیل ها یا دوستداران و طرفداران انگلیس که وابستگی های فکری، سیاسی و مالی به انگلیس ها داشتند و در پی آن بودند که سمت و سوی روابط سیاسی - اقتصادی ایران به طرف انگلیس باشد. به ارتباطات پنهانی و

عامل بودن یا نبودن آن ها کاری نداریم. از آنگوفیل های معروف می توان وثوق الدوله، نصرت الدوله و سیدضیاءالدین طباطبائی را نام برد.

۲- روسوفیل ها

در مقابل آنگوفیل ها طرفداران روسیه تزاری بودند. بعد از دو شکست بزرگ ایران و دو عهدنامه گلستان و ترکمن چای، روس ها تعهد کردند از سلطنت در خانواده عباس میرزا پشتیبانی کنند. پس روس ها دست بالایی در سیاست، اقتصاد و ارتش ایران پیدا کردند.

۳- آلمانوفیل ها

کسانی بودند که فکر می کردند راه نجات ایران از دست دو سیاست استعماری انگلیس و روس نزدیکی با آلمان است که در ایران منافع استعماری ندارد. کلنل پسیان و میرزا کوچک خان از این دسته اند.

۴- امریکانوفیل ها

این گرایش بعد از جنگ جهانی دوم قدرت گرفت و طرفداران این گرایش بر این باور بودند که امریکا به علت فاصله جغرافیایی زیاد از ایران، نمی تواند مقاصد استعماری در این کشور داشته باشد؛ لذا طرفدار دخالت امریکا در سیاست و اقتصاد ایران بودند. ملك الشعراى بهار رجل ملی و احمد قوام از جمله این افراد بودند.

۵- ایرانوفیل ها

ملیون ایران بودند ایرانیان بر این باور بودند که راه فلاح و صلاح کشور، استقلال از تمامی بلوک های جهانی است.

این تقسیم بندی هرچند تقسیم بندی دقیق و مُتقنی نیست، اما برای درك مواضع رجال سیاسی ایران بی فایده نیست.

انتخاب قوام به نخست وزیری

نخست وزیری قوام زمانی مطرح شد که تلاش دولت حکیمی برای رفتن به مسکو و استمداد از انگلیس و امریکا و شکایت ایران در سازمان ملل از شوروی به خاطر تخلیه نکردن ایران و دخالت در امور داخلی ایران به جایی نرسیده بود.

بیست و نهم بهمن سال ۱۳۲۴، دولت ایران در سازمان ملل از شوروی شکایت کرد. شوروی شکایت ایران را رد کرد و اعلام داشت مسئلهٔ آذربایجان يك مشکل داخلی ایران است و ربطی به شوروی ندارد و ایران به سازمان های خرابکار اجازه داده است تا در خاک ایران علیه جمهوری آذربایجان و شهر باکو توطئه کنند.

و کمی بعد در اول بهمن ۱۳۲۴ سفیر و معاون او، ماکسیموف و یعقوب اوف را به عنوان برخورد خصمانهٔ دولت حکیمی از ایران فراخواند. حکیمی با مشکلات فراوان روبه رو بود و شانس مذاکره با دولت شوروی را از دست داده بود و مجبور به استعفا شد.

نامزد نخست وزیری علی رغم مخالفت های ضمنی شاه احمد قوام بود که در ششم بهمن به نخست وزیری رسید. وی طی پیامی به رؤسای دول متفق اعلام کرد سیاست او براساس موازنه، مودت و احترام متقابل است و اظهار تمایل کرد به شوروی سفر کند.

استالین طی پیام دوستانه ای با رفتن قوام به شوروی موافقت کرد.

احمد قوام که بود

گذشته قوام به ما کمک می کند تا بفهمیم چرا قوام روی کار آمد و نقش او در جریان فرقه دمکرات، چگونه نقشی بود.

قوام نوه میرزا محمد قوام الدوله، مؤسس لژ فراماسونری در خراسان و فرزند میرزا ابراهیم معتمد السلطنه پیشکار موروئی آذربایجان بود.

برادر او میرزا حسن وثوق الدوله بود. آنگلو فیلی سرسخت که قرارداد سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس به دست او بسته شده بود.

قوام در زمان ناصرالدین شاه به دربار او راه یافت و لقب دبیر حضور گرفت. قوام پس از ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا رضای کرمانی معروف، منشی امین الدوله شد که به پیشکاری آذربایجان منصوب شده بود.

در تبریز مورد عنایت محمدعلی میرزا ولیعهد قرار گرفت. او بعد از مدتی دبیر حضوری عین الدوله صدر اعظم مظفرالدین شاه شد. عین الدوله که از دشمنان بزرگ مشروطه بود.

در همین دوران است که قوام به فراماسون ها می پیوندد. بعد از پیروزی مشروطه، قوام مشروطه خواه می شود و چند بار به نخست وزیری مشروطه دست می یابد.

قوام در زمان حکومت احمدشاه والی خراسان بود. شاه دستور احضار او را صادر کرد اما وثوق الدوله، برادر قوام، که صدراعظم بود مقاومت کرد و قوام توانست توسط عده ای از اعضای حزب دمکرات که آن ها را به طرف

خود کشیده بود مردم را بسیج کند تا شاه از عزل او صرفنظر کند. او در این کار موفق بود.

در جریان کودتای سیدضیا در سال ۱۲۹۹، قوام به دستور سیدضیا، توسط کلنل پسیان دستگیر و روانه تهران شد. در تهران بعد از عزل سیدضیا حکم رئیس الوزرایی را در زندان به او دادند.

این عزل و نصب، سبب بیمناکی کلنل پسیان و قیام او شد که بالاخره با مرگ کلنل در نهم میزان سال ۱۳۰۰ پایان یافت.

قوام در همین سال امتیاز نفت شمال کشور را به کمپانی استاندارد اوایل امریکایی داد. این قرارداد شامل نفت نواحی آذربایجان، استرآباد، مازندران، گیلان و خراسان شده و مدت آن پنجاه سال بود. حق ایران ده درصد از تمامی عایدات بود.

این قرارداد در پنج ماده تنظیم شده بود که بند پنج آن ممنوعیت واگذاری این قرارداد به شرکت دیگری بود. اما استاندارد اوایل بخشی از این قرارداد را به شرکتی انگلیسی فروخت و این خود باعث فسخ قرارداد شد که با مخالفت شدید مطبوعات و مجلسیان نیز روبه رو بود. مدتی بعد کابینه قوام سقوط کرد. بعد از سقوط قوام، مشیرالدوله نخست وزیر شد. وی بعد از مدتی مستعفی شد و در سال ۱۳۰۱، کابینه به قوام واگذار شد.

بعد از لغو این قرارداد، قوام تصمیم گرفت تا نفت شمال را به کمپانی سینکسر بدهد. سینکسر يك کمپانی امریکایی بود. و این کمپانی تعهد کرده بود که هزار سهم این شرکت را به عنوان کمسیون به قوام بدهد.

ملك الشعراى بهار در تاريخ احزاب سياسى خود چنين مى نويسد:

«قوام هم برای آنکه قرارداد کمپانی مربوط تصویب شد رسماً در مجلس اظهار کرد که کمپانی مذکور يك هزار سهم به من داده و من هم آنرا به مجلس تقدیم می کنم.»

(این را به راستی می گویند وطن دوستی البته از نوع امریکایی اش که برای رسیدن امریکا به نفت شمال، حاضر است از سهم خود بگذرد) آوردن مستشاران امریکایی در سال ۱۳۰۱ نیز از جمله کارهای قوام بود. قوام ریاست کل مالیه ایران را به دست دکتر میلسپو سپرد.

کابینه میلسپو

- ۱- خزانه دار و مباشر صندوق عمومی، مستر چارلی آی ماسکی؛
 - ۲- مباشر ضرابخانه و کلیه مسایل مربوط به مبادلات و رواج پول و مواظبت نقره - دکتر البوکارت؛
 - ۳- ناظر محاسبات و ممیزی - مستر فرانک اج کور؛
 - ۴- مأمور مالیات مستقیم - مستر پرلی؛
 - ۵- مدیر خالصجات و ارزاق و مالیات مستقیم تهران - مستر گوماک؛
 - ۶- مدیر مالیات غیرمستقیم - مستر میچل؛
 - ۷- مأمور تهیه احصائیه مالیه - مستر جی - اروماس؛
 - ۸- معاون مخصوص رئیس کل مالیه - مستر توماس پیرسن؛
 - ۹- رئیس کابینه رئیس کل مالیه - مستر فلاناگان.
- کابینه قوام دیری نپایید و سقوط کرد.

در این دوران که دوران قدرت گیری سردار سپه (رضاخان) بود، قوام در صدد کودتایی علیه رضاخان برآمد. کودتا لو رفت و باعث تبعید شدن قوام به خارج از کشور شد.

قوام تا شهریور سال ۱۳۲۰، در تبعید ماند. سالی که رضاشاه به تبعید رفت. با سقوط رضاشاه او فرصت یافت به صحنه سیاسی ایران بازگردد و در سال ۱۳۲۱، نخست وزیر شود. قوام بلافاصله مستشاران امریکایی از آن جمله دکتر میلیسپو را به ایران دعوت کرد و امور حیاتی کشور را به آن ها سپرد.

اما کینه او نسبت به رضاشاه، از چشم پسر او دور نماند. و بلوای بیست و یکم آذر به آتش زدن خانه قوام منجر شد. هرچند بهانه این بلوا فقدان نان بود اما در پشت آن، دسیسه دربار و شاه نهفته بود.

پس، قوام تا بهمن سال ۱۳۲۴، از صحنه خارج شد. قبل از آن که به انتخاب قوام به نخست وزیری برسیم دو اظهار نظر راجع به قوام به ما کمک می کند تا چشم انداز وسیع تری نسبت به او داشته باشیم.

نخستین اظهار نظر از فرخی یزدی شاعر و روزنامه نگار شهید در سال ۱۳۰۱ است. وقتی قوام به نخست وزیری رسید فرخی یزدی نوشت: «...اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده قوام السلطنه مراجعه کرده و بخواهید در قاموس کلمات، برای این فامیل طماع و بی حقیقت اسمی استخراج نمایید، بدون هیچ اندیشه و تأمل بایستی در صدر دیباچه اعمال ایشان و در سرلوحه تاریخ وزارت و حکومت آن ها، خانواده خیانت را به خط برجسته بنگارید^۱...»

۱. روزنامه طوفان سال ۱۳۰۱

دومین اظهارنظر، از آن پیشه وری است.¹

«... یکی از بازیگران این صحنه عجیب، از قراری که شنیده ایم آقای قوام السلطنه است. این پیرمرد جاه طلب که در خفه کردن آزادی تاریخ طولانی و شگفتی دارد و به طور تحقیق در دسته بندی، در خراب کردن عناصر آزادیخواه و اغفال مردمان پاک ساده لوح، اعجوبه غریبی است هرگز از رو نمی رود، یأس و ناامیدی به خود راه نمی دهد. از هر اسم و هر عنوان، از هر پیش آمدی به هر قیمتی که باشد می خواهد استفاده کند با وجود این که مکرر در عدم لیاقت خود امتحان داده و بارها جنبه ارتجاعی خود را ظاهر ساخته و از بازی های غلط مغرضانه و سماجت آمیز خود نتیجه معکوس به دست آورده است هرگز حاضر نیست راحت بنشیند و بگذارد مردم از فرصتی که حوادث و پیش آمدها به دستشان داده است استفاده کرده پایه و اساس يك حكومت ملی و يك رژیم صحیحی را تهیه نمایند. آقا ولكن معامله نیست.»

چرا قوام نخست وزیر شد

اما سؤالی که مطرح است این است که چرا «رأس خانواده خیانت» و پیرمردی جاه طلب که ید طولایی در خفه کردن آزادی دارد و از سویی دیگر شاه نیز با او میانه خوبی ندارد به نخست وزیری میرسد.

قوام از همان ابتدا استراتژی خود را بر این تئوری محمود محمود، رجل سیاسی همین دوران، قرار داد، وسایل این تئوری چنین بود: «پشت به انگلیس، رو به امریکا و لبخند به شوروی» وی پس از نخستین دوره نخست

¹. روزنامه آژیر بیست و هشتم تیر سال ۱۳۲۴

وزیري اش در سال ۱۳۲۱، سعی کرد حزب توده و شوروی را در پشت سر خود داشته باشد. عباس اسکندری از مؤسسين حزب توده واسطه شد تا حزب در کابينه قوام شرکت کند اما حزب نپذیرفت. پس، نخستین امتیازی که قوام داشت حمایت ضمنی حزب توده از او بود. از سویی دیگر قوام توسط مظفر فیروز توانسته بود رگ خواب روس ها را هم به دست بیاورد. روس ها متقاعد شده بودند که قوام سیاستمداری است ضدانگلیس، رقیب شاه و دوست شوروی. در نخستین تلگرافش به رهبران سه کشور مقتدر دنیا، قوام بر مودت، دوستی و رابطه تأکید کرد. پیام گرم و دوستانه استالین و پذیرش سفر او به مسکو مؤید به دست آوردن رگ خواب روس ها است.

در نامه ای هم که استالین به پیشه وری می نویسد بر همین نگاه تأکید می کند: «... باید به قوام کمک نمایید و آنگلو فیل ها را منزوی کنیم و برای بسط دموکراسی در ایران پایگاهی به وجود بیاوریم».

پس موضع مثبت شوروی نسبت به قوام دومین امتیاز مثبت وی بود. امتیاز سوم قوام، تبعید وی توسط رضاشاه بود که او در پیشینه مبارزاتی خود داشت. همچنین مواضع ضدپهلوی بود که می گرفت. تا آنجا که شاه نیز گاه بیمناک بود که مبادا قوام او را کنار بزند.

موضع طبقاتی

اما در این میان يك امتیاز بود که نیروهای چپ و دمکرات و ملی آن را نمی دیدند، اما راست ارتجاعی به خوبی آن را می دید. قوام و شاه علی رغم تمامی اختلافاتشان چه در تبعید قوام و چه در بیمناکی شاه به خاطر قبضه

کردن قدرت توسط قوام، به يك طبقه تعلق داشتند. آن ها پدران و پسرانی بودند که اگر گوشت هم را می خوردند، استخوان یکدیگر را باقی می گذاشتند. قوام مناسب ترین فردی بود که می توانست ارتجاع حاکم را از این بن بست نجات دهد.

بی گمان اگر آذربایجان از دست ارتجاع به هر شکلی رها می شد، مقدمه ای بود برای رهایی بقیه ایران. پس ارتجاع باید نجات می یافت و ناجی ارتجاع در این مقطع، کسی جز قوام نبود.

قوام در مسکو

قوام و هیئت همراه در بیست و نهم بهمن سال ۱۳۲۴، با يك هواپیمای روسی که از مسکو فرستاده شده بود به شوروی رفت. در مدت هفده روز اقامتش، دو بار با استالین و چهار بار با مولوتوف وزیر امور خارجه شوروی ملاقات کرد.

این ملاقات در سه تلگراف محرمانه قوام به ایران، دو تذکاریه ایران و پاسخ شوروی؛ يك اعلامیه مشترك و يك گزارش به مجلس توسط قوام خلاصه می شود.

نکات مهم این ملاقات

- ۱- پذیرایی باشکوه از قوام، چه در استقبال و سان و رژه و چه در دادن اقامتگاه مخصوص چرچیل نخست وزیر انگلیس به قوام و هیئت همراه.
- ۲- محور اصلی شش ملاقات، گرفتن امتیاز نفت شمال بود.

۳- شوروی پذیرفت که در ازای امتیاز نفت شمال، فرقه را به قبول شرایط دلخواه قوام متقاعد کند. این شرایط عبارت بودند از: تبدیل حکومت ملی، به استاندار تعیین شده از سوی شاه؛ تبدیل مجلس ملی، به انجمن ایالتی، و تغییر اصلاحات درخواستی، به اصلاحات مورد قبول مجلس.

۴- قوام سعی کرد استالین را متقاعد کند که شرط گرفتن نفت شمال، ایجاد زمینه مساعد در مجلس و در بین مردم است و این شدنی نیست مگر با خروج ارتش شوروی از ایران، و عدم حمایت از فرقه.

۵- قوام فهمید که شوروی حاضر به معامله نفت در برابر فرقه است. پس سعی کرد از این مسئله به خوبی استفاده کند.

۶- قوام به استالین فهماند که او مایل به دادن امتیاز نفت به شوروی است. اما این کار منع قانونی دارد. پس باید شرایطی آماده کرد تا مجلس با این تقاضا موافقت کند.

۷- روس ها به عنوان حسن نیت، سفیر خود را عوض کردند و سادچیکف مأمور شد تا توافقات ضمنی را به توافقی کتبی در ایران تبدیل کند.

۸- گفته می شود که در حین مذاکرات، پیشه وری تلگرافی به استالین می زند و به او هشدار می دهد مواظب باشد این روباه پیر سر او قاپاق (کلاه) نگذارد.

پیشه وری به استالین با آوردن ضرب المثلی ترکی می گوید: آنچه به فکر ناخن پای شما می رسد به مغز ما هم نمی رسد، با این همه مواظب این روباه پیر باشید تا سر شما کلاه (قاپاق) نگذارد.

۹- مذاکرات مسکو تیر خلاصی بود بر شقیقهٔ فرقه و نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان. هرچند پیشه‌وری در مقاله‌ای می‌نویسد که سرنوشت آذربایجان نه در خارج بلکه در داخل تعیین می‌شود، اما قوام می‌دانست که این حرف پیشه‌وری، حرفی است به غایت خطا. چرا که به باور قوام سرنوشت فرقه، نه در میدان جنگ و نه در سازمان ملل، بلکه در مسکو رقم می‌خورد.

۱۰- شوروی در این مذاکرات، با استفاده از ماده ششم قرارداد سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی، اعلام کرد که نمی‌تواند خاک ایران را به تمامی تخلیه کند.

ماده شش قرارداد سال ۱۹۲۱ چه بود؟

«دولتین معظمین متقاعدین قبول می‌نمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد به واسطهٔ مداخلات نظامی پلتیک غاصبانه را در ایران مجری و یا خاک ایران را مرکز عملیات نظامی شوروی قرار بدهد و به این طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده آن بشود در صورتی که دولت روسیه قبل از وقت به دولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطره مزبور مقتدر نباشد آن وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به خاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی به عمل بیاورد. دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی متعهد می‌شود همین که مخاطره مزبور برطرف شده، فوراً قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

بهانه ای بی اساس

واقعیت آن بود که علی رغم حضور دولت های آنگلو فیل در رأس مملکت و حتی محمدرضا پهلوی که نزدیکی های غیرقابل انکاری با انگلیس داشت، منافع شوروی از خاک ایران مورد تهدید نبود. نه ایران در موقعیتی بود که بخواهد به اقدامات ضد شوروی از خاک خود دامن بزند و نه امریکا و انگلیس در پی آن بودند که پایگاهی در ایران علیه شوروی ایجاد کنند. شوروی، انگلیس و امریکا هنوز متفقین به حساب می آمدند و برای تقسیم جهان ترجیح می دادند مشکلات شان در پشت میز مذاکره حل شود.

اما يك نکته را نباید فراموش کرد شوروی جدا از گروکشی ای که در این زمینه برای نفت شمال می کرد، تا حدودی محق بود. البته این حق از زاویه منافع ملی ما نبود، بهتر است مسئله را از زاویه شوروی و منافع ملی روس ها نگاه کنیم.

ایران به هر شکل و به هر بهانه ای اشغال شده بود؛ یعنی یکی از مناطقی بود که در این جنگ باید بین سه کشور درگیر جنگ تقسیم می شد و یا لاقلاً منافع از آن باید نصیب طرفین می شد. انگلیس که نیازی به حضور نظامی در ایران نداشت. پایگاه سنتی دوستدارش در دربار و مجلس و مطبوعات و احزاب حی و حاضر بودند. امریکا نیز به همین صورت، آدمی مثل قوام را در پست نخست وزیری داشت و در مجلس و مطبوعات و احزاب هم بدون پایگاه نبود. می ماند شوروی که به علت ویژگی نظام کمونیستی اش در حکومت جاپایی نداشت. احزاب طرفدار او نیز مثل حزب توده و فرقه دمکرات، در

موقعیتی نبودند تا بتوانند منافع شوروی را در حاکمیت تضمین کنند. پس بهانه جویی هایش بی اساس بود. مادهٔ شش قرارداد سال ۱۹۲۱ محلی از اعراب نداشت. نه آن‌گونه که استالین به همکار انگلیسی‌اش می‌گفت توطئه‌ای علیه نفت باکو در حال شکل‌گیری بود، نه به ایران خطاری شده بود و نه ایران ناتوان بود که قانون‌های احتمالی را خنثی کند. اما دلواپسی‌اش بی علت نبود.

قوام و امریکا

قوام سیاستمداری به تمامی امریکانوفیل بود. این طرفداری از امریکا را از زاویه‌های مختلفی می‌توان تحلیل کرد. اما بدون شك يك زاویهٔ آن درکی ست که ملك الشعراى بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی‌اش در دفاع از دادن نفت شمال به امریکایی‌ها توسط قوام ابراز می‌کند: «همین قدر به اختصار باید بگویم که این عمل (قرارداد نفت شمال با امریکا) هرچند از پیش‌نرفت و با دسایس بزرگ اجانب و فریب خوردن بلکه حماقت بعضی از رجال کشور و خیانت برخی دچار شد اما فهمانید که ایران دریافته است که باید جل و گلیم خود را به توسط سرمایهٔ دولت امریکای شمالی از آب بیرون کشد و مصلحت خود را در آن دیده است که با همدستی دولت اتازونی خود را از گرداب فقر که پیاپی او را در آن هل می‌دهند نجات دهد»^۱ اگر ما در ملی بودن قوام شك داریم که به راستی این‌گونه هست، در ملی بودن بهار که شکی نیست اما این

^۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملك الشعرا بهار، ۲ جلد

ویژگی، ویژگی بخشی از مردان سیاسی ما در آن روزگار است که نه جهانی بودن سرمایه را می فهمیدند نه ماهیت امپریالیستی امریکا را. اما علاوه براین، قوام با فراست بسیار دریافته بود که آینده سیاسی او و رجل سیاسی نظیر او، هم پیوندی با امریکاست نه انگلیس. همین درک است که قوام در سال ۱۳۲۰، که ایران توسط انگلیس و شوروی اشغال می شود امریکا را هم دعوت می کند. و وقتی مطبوعات به امریکا اعتراض می کنند که حضور انگلیس و شوروی مبنی بر معاهده ای بین ایران و این دو کشور است، امریکا اعلام می دارد که ما با دعوت نخست وزیر وقت یعنی قوام به ایران آمده ایم و این قصور از جانب دولت شماسست که با ما قراردادی منعقد نکرده است.

اسناد وزارت امور خارجه امریکا

ذکر چند سند از اسناد وزارت امور خارجه امریکا، کمک می کند که میزان رابطه و نوع رابطه قوام با امریکا را دریابیم و بفهمیم که نخست وزیر يك کشور مستقل که خودش را فردی ملی هم می داند چگونه اسرار مگو را به ریز و به شرح تمام در اختیار سفارت امریکا قرار می دهد.

سند شماره ۱

«دیروز (نهم فروردین سال ۱۳۲۵) قوام سه یادداشت به منشی سفارت روسیه تحویل نمود (درباره تخلیه ایران، نفت، آذربایجان)... در یادداشت مربوط به آذربایجان تمایل مبنی بر اینکه زبان ترکی مادامی که زبان فارسی زبان

رسمی باقی و برقرار بماند، مورد استعمال قرار گیرد، ابراز شده است و هم چنین اجازه داده بود که شورای ایالتی کلیه مأمورین محلی را انتخاب نماید. و حکمران کل از طرف دولت در تهران و مشروط بر تصویب و تأیید شورای ایالتی انتخاب می گردد. وظایف سه گانه جنگ و دارایی و پلیس (البته امور داخلی) به طور ممکن باید در دست حکومت مرکزی باشد.

... او (قوام) گفت: به شوروی گفته است چنانچه پیشنهاد او راجع به آذربایجان به اینصورت قبول نشود او هم موافقت نامه نفت را کان لم یکن خواهد دانست.

سند شماره ۲

«نخست وزیر (قوام) گفت: سفیر شوروی به یادداشت او راجع به آذربایجان و نفت شفاهاً جواب داده است. راجع به نکات مربوط به آذربایجان دولت شوروی با شرایط پیشنهادی قوام موافقت کرده است، و اظهار کرده روس ها نفوذ معنوی خود را به کار خواهند برد که براساس آن موضوع را حل کنند. قوام به شما خاطرنشان ساخت که دیگر در این مورد نگرانی ندارد. ولی راجع به نفت سادچیکف پیشنهادهای متقابل داده است.

سند شماره ۳

هنگامی که قوام دیروز (۱۳۲۵/۱/۲) افکار خود را راجع به امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی (شرح می داد) به طور معترضه اظهار

داشت که اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود او در این فکر است که به امریکائیان نیز همان حقوق امتیازی برای استخراج نفت بلوچستان داده شود.

وقتی من در مقابل گفتم که انگلیس ها نیز جویای امتیاز نفت می باشند، او اظهار تعجب کرد و گفت که انگلیسی ها تا کنون کلیه حقوق امتیاز که ممکنست در ایران به آن ها تعلق گیرد به دست آورده اند و کلیه قسمت های نفت خیز جنوب ایران که هنوز در آن ها تعیین مشخصات ارضی نشده است به امریکائیان می رسد»

قابل توجه آن هایی که نقش قوام را در جریان آذربایجان يك نقش ملی می دانند.

خود امریکایی ها مدعی گرفتن نفت و داشتن حق نیستند اما قوام به عنوان يك امریکایی خوب از حقوق آن ها دفاع می کند.

از مسئله دادن امتیاز نفت شمال در سال ۱۳۰۱ و دعوت مستشاران مالی و نظامی امریکا در سال ۱۳۰۱ و ۱۳۲۴ در بخش زندگی قوام صحبت شده است و تمامی آن ها جدا از تمامی بدبینی هایی که ما ایرانی ها داریم و مدام دیگران را متهم به جاسوسی و عامل بودن می کنیم ما را به این نتیجه می رساند که قوام يك سیاستمدار امریکانوفیل بود.

خر مرد رندی روس ها

لازم است قبل از آنکه به شانزدهم فروردین سال ۱۳۲۵ و توافقنامه ایران و شوروی برسیم روزشمار تحولات را از بازگشت قوام به ایران پی گیری کنیم.

پانزدهم اسفند سال ۱۳۲۴ پایان مذاکرات قوام در مسکو و انتشار بیانیۀ مشترک به شرح ذیل:

نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه در مدت توقف خود در مسکو، از تاریخ نوزدهم فوریه تا ششم مارس سال جاری (سی ام بهمن تا پانزدهم اسفند ماه سال ۱۳۲۴) چندین بار با ژنرال یسیم استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی و مولوتف کمیسر ملی امور خارجه ملاقات و مذاکره نمودند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین سعی خواهند بود که با تعیین سفیر کبیر جدید شوروی در ایران موجبات تحکیم روابط دوستانه بیش از پیش بین دو کشور برقرار گردد.^۱

بیست و چهارم اسفند مصاحبه قوام در تهران با خبرنگاران خارجی: «دولت شوروی نمی خواست تقاضای مؤکد مرا برای تخلیه ایران از قوای شوروی بپذیرد، من نیز نمی توانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. و چون قشون شوروی ایران را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری می خواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد.»

بیست و هفتم اسفند ۱۳۲۴

شکایت ایران در سازمان ملل از شوروی به خاطر تخلیه نکردن ایران و دخالت در امور داخلی.

۱. ایران ما، شماره ۴۸۴، مورخه ۲۴/۱۱/۲۰ نخست وزیر در تهران

بیست و نهم اسفند ۱۳۲۴
 ورود سادچیکف سفیر جدید شوروی به ایران و شروع مذاکرات.
 یکم فروردین ۱۳۲۵
 اولتیماتوم شفاهی امریکا به شوروی برای خروج ارتش شوروی از ایران.
 نهم فروردین ۱۳۲۵
 دادن سه یادداشت از سوی قوام به سفارت شوروی و پذیرش امتیاز نفت
 شمال، خروج ارتش شوروی و اصلاحات در آذربایجان.
 دوازدهم فروردین ۱۳۲۵
 پذیرش شرایط قوام از سوی شوروی و تعهد شوروی برای حل مسئله
 آذربایجان.
 شانزدهم فروردین ۱۳۲۵
 اعلامیه مشترک ایران و شوروی.
 مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد
 جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر
 شوروی ادامه یافت در تاریخ ۱۳۲۵/۱/۱۵ مطابق با چهارم آوریل سال ۱۹۴۶
 به نتیجه ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت کامل حاصل گردید:
 ۱- قسمت های ارتش سرخ از تاریخ بیست و چهارم مارس سال ۱۹۴۶،
 یعنی ۱۳۲۵/۱/۴، در ظرف يك ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می نماید.
 ۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ
 ۲ مارس تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد
 خواهد شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخستوزیر ایران - احمد قوام
سفیر شوروی - سادچیکف

دو تحلیل

اگر بپذیریم که مصاحبه قوام با خبرنگاران خارجی در تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۴ صادقانه بوده است شوروی ها نفت و آذربایجانی ها خودمختاری و قوام تخلیه ایران را از ارتش شوروی می خواستند. تمامی این ها یعنی بی حاصلی مذاکرات. پس باید دید در فاصله بیست و چهارم اسفند و روز مصاحبه قوام با خبرنگاران خارجی و نهم فروردین که قوام موافقت خود را با امتیاز نفت شمال، اصلاحات در آذربایجان و خروج ارتش شوروی مطرح می کند چه اتفاقی افتاده است که ناگهان تغییرات جدی در روابط ایران و شوروی پیدا مشود. در اینجا دو تحلیل مطرح می شود.

تحلیل نخست

تحلیل نخست از آن حزب توده ایران بود. کیانوری از رهبران حزب توده در خاطراتش چنین می نویسد: «جنگ که تمام شد امریکا و انگلستان فشار زیادی را برای تخلیه آذربایجان از ارتش شوروی آغاز کردند. ارتش شوروی هم به خصوص بعد از قضیه بمب اتمی مجبور شد يك عقب نشینی کاملاً آشکار بکند تا خطر اتمی را از خودش دور کند.»

اولتیماتوم ترومن

آنچه پایه این تحلیل را می سازد اولتیماتوم اتمی ترومن، رئیس جمهور امریکابه استالین است. اما هیچ سندی در بایگانی دولتی و اسناد وزارت دفاع امریکا در این مورد وجود ندارد. به نظر می رسد که اولتیماتوم اتمی بیشتر يك پُز تبلیغاتی ترومن بعد از شکست آذربایجان بوده است و مبنای واقعی ندارد.

اما بعضی منابع بر این باورند که در فروردین سال ۱۳۲۵، پیامی شفاهی از سوی ترومن توسط ژنرال والتر بیدل اسمیت، سفیر امریکا در مسکو، برای استالین فرستاده می شود اما این پیام يك تهدید اتمی نبوده است.

به هر رو، این تحلیل، که تحلیلی برای شکست و توجیه شکست بود، در واقع بیشتر از آن که به دنبال حقیقت ماجرا باشد تلاش می کرد شوروی و حزب توده را از زیر فشار خارج کند. این تحلیل نقش حقیرانه و سوداگرانه روس ها و آلت دست قرار گرفتن حزب توده را کتمان می کند.

تحلیل دوم

ایرج اسکندری در خاطراتش اعلامیه مشترک قوام - سادچیکف را بزرگترین اشتباه شوروی قلمداد می کند. اسکندری می گوید: «گذاشتن مسئله آذربایجان در کنار امتیاز نفت برای آن بود که به مردم نشان دهند، مسئله آذربایجان يك مسئله ساختگی برای گرفتن امتیاز نفت بوده است و این امتیاز را به قوام می دهد که توانسته است سر روس ها را کلاه بگذارد.»

اما چنین نیست.

حیله‌گری روس‌ها

روس‌ها از همان روزهای آغازین به مسئله آذربایجان به همین شکل نگاه می‌کردند. البته این بدان معنا نیست که اگر آذربایجان خودمختاری به دست می‌آورد و یا مستقل می‌شد روس‌ها بدشان می‌آمد. هرگز چنین نیست، اما در تقسیم جهان بین سه قدرت فاتح، شواهد نشان می‌دهد که ایران جزء سهمیه آمریکا و انگلیس قلمداد شده بود. پس روس‌ها به دنبال نفت بودند.

در مذاکرات مسکو آن چنان که از سه تلگرام قوام برمی‌آید روس‌ها بر مسئله نفت تأکید داشتند و به قوام حالی کردند در مقابل نفت حاضرند از فرقه صرفنظر کنند و قوام به عنوان یک سیاستمدار زیرک این مسئله را دریافت.

در موافقت نامه قوام - سادچیکف هم، زرنگی قوام نبود که نفت و آذربایجان و خروج ارتش شوروی را در یک کفه گذاشت که این خر مرد رندی روس‌ها بود که می‌خواست به عیان به مردان سیاست حالی کند که مهار حرکت در آذربایجان دست آن‌هاست و آن هم مربوط به نفت شمال است.

این خر مرد رندی روس‌ها ربطی به زرنگی قوام ندارد. زرنگی قوام در نوع قرارداد نفت است که می‌داند چه پایانی دارد. این است که خر مرد رندی روس‌ها به خر مرد رندی تبدیل می‌شود، آش نخورده و دهان سوخته.

توپ در زمین روس ها

قوام توسط رابطین خود مثل مظفر فیروز که او نیز مانند قوام دشمن شاه بود (پدر مظفر فیروز را رضا شاه کشته بود.) ابتدا اعتماد روس ها را جلب کرد و تا آن جا پیش رفت که حزب توده را با سه وزیر وارد کابینه خود کرد.

قوام در مسکو نیز همانطور که پیشه وری پیشبینی می کرد، کلاه سر استالین گذاشت. استالین و مولوتف را قانع کرد که دادن امتیاز دست او نیست؛ بلکه دست مجلس است. و مجلس در صورتی این قرارداد را تصویب می کند که شوروی حسن نیت خود را با دو کار نشان دهد:

۱- خروج فوری ارتش شوروی از ایران؛

۲- کمک به حل مسئله آذربایجان.

پس توپ را به زمین روس ها فرستاد. دو حرکت از سوی روس ها و يك موافقتنامه نفتی از سوی قوام.

موافقتنامه نفتی شمال

ابتدا نگاه کنیم به موافقتنامه:

۱- در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت، چهل و نه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه و يك درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج سال دوم، پنجاه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه درصد اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲- منافعی که به شرکت عاید گردد به تناسب مقدار اسهام هر يك از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳- حدود اراضی اولی که برای تجسّسات اختصاص داده می شود همان است که در نقشه ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز بیست و چهارم مارس به اینجانب واگذار فرمودید به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب می رسد واقع است؛ همانطور که در نقشه مزبور روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۶ تکمیل تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می گردد خاکی را که در طرف غرب خط فوق الذکر واقع است به امتیاز کمپانی های خارجی یا شرکت های ایرانی یا اشتراك خارجی ها یا با استفاده سرمایه خارجی واگذار ننماید.

۴- سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده سه که پس از عملیات فنی دارای چاه های نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵- مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.

۶- پس از انقضای مدت عملیات شرکت، دولت ایران حق خواهد داشت، اسهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاه های نفت و کلیه تاسیسات شرکت منحصرأ به وسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این نامه عقد میشود، به مجردی که مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به عملیات قانونگذاری خود شروع نماید در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.^۱

بنا به نوشته والاس موری سفیر امریکا در ایران، قوام همزمان با قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، به دولت امریکا نیز قول داده بود که استخراج نفت بلوچستان را به آن دولت بسپارد. تلگراف مورخه سوم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ موری حاکی از این مورد است.

هنگامی که قوام دیروز انکار خود را راجع به امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی (شرح می داد)، به طور معترضه اظهار داشت: «اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود او در این فکر است که به امریکاییان نیز همان حقوق امتیازی برای استخراج نفت در بلوچستان داده شود.

وقتی من در مقابل گفتم که انگلیسی ها نیز جویای امتیاز نفت می باشند او اظهار تعجب کرد و گفت: که انگلیسی ها تا کنون کلیه حقوق امتیاز که ممکن است در ایران به آنها تعلق گیرد به دست آورده اند و کلیه قسمت های

۱. رهبر، شماره ۶۸

نفت خیز جنوب ایران که هنوز در آن ها تعیین مشخصات ارضی نشده است به امریکائیان می رسد...¹

نکات مهم این موافقتنامه

۱- این موافقتنامه به تصویب مجلس منوط شد. یعنی چه؟ یعنی اگر مجلس به هر دلیل تصویب نکرد، تعهدی متوجه دولت ایران نخواهد شد و شوروی نمی تواند ادعای خسارت کند و دست به تهدید بزند.

۲- برای تصویب آن زمانی هفت ماهه گذاشته شد. مدت خوبی که قوام می توانست در این مدت با آذربایجان تصفیه حسابی نهایی بکند.

۳- این موافقت نامه، شبیه امتیازی نبود که انگلیس ها گرفته بودند. يك شرکت مختلط بود که چهل و نه درصد آن سهم ایران و پنجاه يك درصد آن سهم شوروی بود.

۴- مدت آن پنجاه سال بود.

۵- در مجموع قراردادی نبود که به ضرر مردم ایران باشد، اگر آنرا با قراردادی که با انگلیس ها داشتیم مقایسه کنیم. انگلیس بیست درصد به ایران سهم می داد و از آن بیست درصد هم هزار کوفت و زهرمار هم کم می کرد.

¹. اسناد وزارت امور خارجه امریکا و بیست و نهمین سالنامه صفحه ۳۶۷.

قوام به چه می اندیشید

قبل از آن که وارد بحث قوام و اهداف او شویم، لازم است به بحثی کلی تر بپردازیم، و بپرسیم که تمامی نخست وزیران بعد از مشروطه به چه می اندیشیدند. و آیا بین قوام با صدر، حکیمی، فرقی بود یا نه. این سؤال را می توانیم وسیع تر کنیم و بپرسیم که شاه و پدرش به چه می اندیشیدند.

آیا بین مقاصد محمدرضا و پدرش؛ همچنین و بین مقاصد قوام و صدر و حکیمی و دیگران تفاوتی بود یا نه.

تمامی این افراد جدا از سلیقه ها و نگاه های متفاوت شان در این یا آن مورد؛ در باب نگاهشان به حقوق مردم يك پایه مشترکی داشتند. در نظر این افراد، مردم فاقد حقوق قانونی بودند و نسبت به آب و خاک و جنگل و معادن کشور حقی و سهمی نداشتند. در نظر این افراد، مردم «رعایا بودند» و رعایا در فرهنگ استبدادی شرق با گاو و گوسفند تفاوتی ندارند.

يك نمونه تاریخی

ذكر يك نمونه تاریخی ثبت شده خالی از لطف نیست. بعد از امضای فرمان مشروطه و مرگ مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمدعلی شاه، استبداد تصمیم گرفت بساط مشروطه را برچیند. پس مناسب ترین فرد از فرنگ احضار شد. اتابک به ایران آمد تا ریشه مشروطه را برکند. و او به محض رسیدن به ایران دست به کار شد. سعدالدوله را که رئیس مجلس و به ابومله معروف بود به سمت استبداد کشاند و نمایندگان را با رشوه و تطمیع به سوی

خود کشید. کمیتهٔ اجتماعیون عامیون تهران به رهبری حیدرخان عمواوغلی تصمیم گرفتند او را از این کار باز دارند. صادق طاهباز از رهبران کمیته مأمور این کار شد. طاهباز به خانهٔ اتابک رفت و اتابک او را هنگام غذا خوردن به حضور پذیرفت او را کنار خود نشاند و برای او تکه مرغی گذاشت. طاهباز به اتابک گفت: او برای رساندن پیام فرقه آمده است و منتظر پاسخ است. طاهباز به او گفت: برای سورچرانی نیامده است و منتظر جواب ملت است. اتابک به او گفت: که من پاسخ شما را داده ام. غذایتان را بخورید. این حرف ها به دهان شما نیامده است.

این نگاه ارتجاع حاکم بود نسبت به حقوق مردم. بین تمامی این ها فرقی ماهوی نبود. نه صدر، نه حکیمی، نه قوام و نه شاه در پی دادن حقوق مردم نبودند. این ربطی به بدی و خوبی این افراد نداشت. ربطی به فرقهٔ دمکرات و حزب توده هم نداشت. حقوق خلق آذربایجان نه در زمان رضاشاه داده شد نه در زمان محمدرضاشاه. هم چنانکه حقوق دیگر خلق ها داده نشد. این داستانی که راست ارتجاعی مدام تکرار می کند و می گوید که مشتی خائن می خواستند آذربایجان را از مام وطن جدا کنند، پاسخ نمی دهند که مگر حقوق مردم آذربایجان بعد از متلاشی شدن فرقه داده شد. مگر در زمان پدر بزرگوار محمدرضا شاه داده شد. همان سرکوب و همان غارت و همان استثمار. پس نیازی به سند و مدرک نیست که قوام به چه می اندیشید. اما یک سند در اسناد وزارت امور خارجهٔ امریکا قضیه را روشن تر می کند.

يك سند

«چنانچه او (منظور علا سفیر ایران در سازمان ملل) در موضوع پس گرفتن شکایت ایران از شورای امنیت اهمال ورزد و موجب آزدگی شوروی بشود روس ها ممكن است قشون خود را از ایران چنانكه موافقت شده است خارج نمایند ولی اسلحه و تجهیزات در دست آذربایجان خواهند گذاشت و آن ها را به مقاومت تشویق خواهند نمود.

حکومت تهران ناگزیر است که سپاهيانی به آذربایجان فرستاده و در جنگ عجله به خرج دهد که در نتیجه روس ها می توانند اعلام این حق را نمایند که برای حفظ امنیت سرحداتش دست به دخالت زند.»

استراتژی روشن

استراتژی قوام و ارتجاع حاکم از همان ابتدا روشن بود: بردن «سپاه به آذربایجان». اما چیزی که باید این استراتژی را محقق می کرد خلع سلاح مردم آذربایجان بود. پس قوام از همان ابتدا به فراست دریافت که پیروزی در آذربایجان قبل از آنکه يك پیروزی نظامی باشد يك پیروزی سیاسی است. پس راهی مسکو شد تا جنگ را درمسکو به سرانجام برساند نه در آذربایجان. پس همانطور که در تلگرام دوم قوام به ایران آمده است «مساعدت معنوی شوروی و تصفیه وضعیت فعلی آذربایجان» یکی از تاکتیک های مهم قوام بود.

مساعدت معنوی یعنی چه

هم چنان که هر علمی ترمینولوژی خاص خود را دارد علم سیاست نیز با ترمینولوژی خاص خود، اهداف و مقاصدش را بیان می کند. فرستادن سلاح برای ضدانقلاب کمک های بشردوستانه است، و خالی کردن پشت نهضت های آزادی بخش مساعدت های معنوی، برای حل مشکلات قومی است.

پس نباید انتظار داشت که جنایت کار به کار خودش لفظ خیانت را اطلاق کند همچنان که دزد به دزی اش «کارگیری» می گوید.

مساعدت های معنوی هم در عرف دیپلماتیک یعنی سر بریدن نهضت ها از طریق قطع کمک های خارجی و فشار و فریب. هم چنان که این قضیه یکبار دیگر در انقلاب گیلان تکرار شد و مساعدت های معنوی به متقاعد کردن خالو قربان و احسان اله خان برای دست کشیدن از جنگل و بردن آن ها توسط کشتی های روسی از ایران تبدیل شد.

تاکتیک های دیگر

قوام پابه پای متقاعد کردن روس ها در جبهه های دیگر هم حرکت می کرد. برای قوام تمامی این جریان يك بازی شطرنج بود. پس باید از همه سو حریف را در تنگنا قرار می داد تا لحظه مات شدن فرا برسد.

پس تشکیل حزب دولتی دمکرات، تشکیل اتحادیه های کارگری دولتی، شرکت حزب توده در کابینه و شکل دادن به نهضت های قلابی جنوب و فارس ها را باید در داستان محاصره کردن فرقه از همه سو ارزیابی کرد. قوام در پی آن بود که فرقه را در بیرون و در درون خلع سلاح کند و آن وقت ضربت آخر را بزند، درست مثل قضیه انقلاب گیلان.

اصلاحات فرقه

سخن گفتن از اصلاحات فرقه آن هم در فاصله ای کمتر از يك سال (فرقه یازده ماه حکومت کرد) کاری به غایت دشوار است. به طور کلی دولت ها برای به اجرا در آوردن اصلاحات مورد نظر خود برنامه های پنج ساله، ده ساله و پانزده ساله پیش می کشند و پژوهشگران از پس سپری شدن این زمان ها موفقیت یا شکست این برنامه ها را ارزیابی می کنند. اما برای روشن شدن این مسئله کلیدی که فرقه به راستی که بود و چه کرد بررسی کارهای یازده ماهه فرقه ضروری است.

ویلیام داگلاس: کتاب سرزمین عجیب با مردمی مهربان

- ۱- تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری؛
- ۲- تصویب قانون جهت تقسیم محصول به نفع دهقانان؛
- ۳- از بین بردن رشوه خواری؛
- ۴- ایجاد امنیت عمومی؛
- ۵- ایجاد کلینک های بهداشتی سیار برای روستاها؛

- ۶- کاهش قیمت اجناس ضروری؛
- ۷- تصویب قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعت کار و تصویب قانون قراردادهای جمعی بین کارگران و کارفرماها؛
- ۸- آسفالت خیابان ها و کوچه ها؛
- ۹- اجرای تعلیمات عمومی و گشایش مدارس در روستاها و تأسیس دانشگاه تبریز.

موريس هندرسون خبرنگار هرالد تريبون

- ۱۰ جمع کردن گدایان و زنان بدکاره از سطح شهر؛
- ۱۱- تأسیس مؤسسه حمایت از مادران و اطفال؛
- ۱۲- تأسیس رادیو.

لوئیس فارست

- ۱۳- تأسیس خطوط اتوبوسرانی؛
- ۱۴- آموزش سیاسی برای کارمندان؛
- ۱۵- اصلاح مالیاتی.

آبراهامیان

- ۱۶- دادن حق رأی به زنان؛
- ۱۷- ممنوع کردن تنبیه بدنی؛

۱۸- ایجاد شوراهایی برای نظارت بر کار بخشداران، شهرداری و ادارات دولتی؛

۱۹- تأسیس فروشگاه های دولتی مواد غذایی برای تثبیت قیمت ها؛

۲۰- تبدیل مالیات بر مواد غذایی به مالیات بر کارهای تجاری؛

۲۱- گشودن درمانگاه های درمانی؛

۲۲- تأسیس کلاس های سوادآموزی؛

۲۳- تغییر نام خیابان ها به نام قهرمانان مشروطه.

این اصلاحات مورد تأیید کنسول ایالات متحده در تبریز و محقق انگلیسی لمبتون نیز قرار گرفته است.

با این همه، این اصلاحات به آن معنا نیست که فرقه در این یازده ماه بهشتی رؤیایی در آذربایجان ایجاد کرده بود یا کارهای فرقه مبری از خطا، چپ روی و سوءاستفاده های شخصی بوده است، آن گونه که منتقدین فرقه مدعی اند.

مهم سمت و سوی فرقه به عنوان يك جریان مردمی ست. مهم درك این حقیقت است که این لیست برآیند درخواست های سرکوب شده مردم است نه حزبی که ساخته و پرداخته دست شوروی ها برای تجزیه ایران است. این نکته ای است که راست ارتجاعی موفق به درك آن نمی شود و فهم نمی کند که این برنامه، پلاتفرم يك حزب ملی است نه مشتی جاسوس و اراذل و اوباش.

عمیدی نوری: گزارش از يك نهضت مردمی

ابوالحسن عمیدی نوری مدیر مسئول روزنامه «داد» همراه هیئتی به آذربایجان می رود. این هیئت از سوی نخست وزیر قوام مأموریت داشت تا بررسی کند که آیا ارتش شوروی به تمامی از ایران خارج شده است یا نه.

پس جای عمیدی نوری و انگیزه سفر او از آغاز روشن است و نمی توان به او اتهام فرقوی بودن یا هوادار فرقه را وارد کرد.

این یادداشت ها از هشتم خرداد شروع می شود و در بیست و یکم مرداد ۱۳۲۵ با اتمام مأموریت هیئت، پایان می یابد. این یادداشت ها در روزنامه داد و بعدها تحت عنوان «فرقه دمکرات»، از سوی انتشارات روزنامه داد منتشر می شود.

در بررسی این گزارش هفتاد و هفت صفحه ای که خواندنی است فقط به نکاتی توجه می کنیم که عملکرد فرقه را نشان می دهد. پس نگاه کنیم به روایت عمیدی نوری:

۱- نصب مجسمه هایی از مردان تاریخی ایران در میادین عمومی شهر. مثل شاه عباس و نادرشاه و برداشتن مجسمه رضاشاه و گذاشتن مجسمه ستارخان به جای او

۲- تعمیر و مرمت بنای شاهگلی که از بناهای عباس میرزای قاجار بود.

۳- اصلاحات شهری در مرنده.

این اصلاحات شامل اصلاح درست خیابان ها، کاشت ۱۵ هزار درخت، ساخت حمام، ساخت باشگاه، ساخت قرائتخانه، و باغ ملی، تشکیل کلاس

های اکابر، باشگاه مخصوص برای خانم ها، ساخت بیمارستان، ساخت مدرسه و پرداخت حقوق شش ماهه معوقه شهرداری.

۴- دایر کردن مغازه های دولتی در خوی برای تثبیت قیمت ها و پایان دادن به کوپن بازی، خشکاندن باتلاق ها، لوله کشی آب شهر، افتتاح سالن تئاتر، تشکیل دارالمساکین.

۵- تقسیم املاک خالصه و فئودالهای فراری بین دهقانان. فرقه به املاک دیگر ملاکین تعرضی نداشت. و به طور کل فرقه مخالف مالکیت خصوصی نیست.

۶- اصلاحات شهری در رضاییه.

۷- انیفورم نظامیان ارتش فرقه تقریباً همان لباس نظامیان ارتش شاهنشاهی است جز آنکه علامت شعله آتش بالای پیشانی و بمب دستی روی شانه ها جلب نظر می کند.

۸- سربازان فرقه عده ای هوادار فرقه و عده ای دیگر بی طرف و غیرحزبی اند.

۹- ارتش فرقه شامل دو قسمت است يك قسمت نیروی نظامی است که در سربازخانه ها اقامت دارند و قسمت دیگر نیروهای فدایی است که در شهرها و دهات بدون انیفورم زندگی می کنند.

۱۰- عزیزاده از رهبران فرقه، در زمان رضاشاه کارمند عالی مقام وزارت راه بود که به خاطر محبوبیت بین کارگران دستگیر و مدت ده سال در زندان رضاشاه بود. عزیزاده دو بار در زندان خودکشی می کند.

۱۱- بین سرباز فرقه و سرباز ارتش شاهنشاهی تهران از زمین تا آسمان تفاوت است. سرباز آذربایجان حوزه حزبی دارد و در اطراف مرام و هدف فرقه دمکرات هر روز بحث می کند.

۱۲- بازسازی عمارت استانداری تبریز که قبلاً محل زندگی ولیعهد بود و در دوره رضاشاه محل زندگی کبوترهای چاهی شده بود.

۱۳- پیشه وری در مذاکراتش با کنسول امریکا گفت: اگر در نهضت آذربایجان از کمک های معنوی دولت شوروی استفاده کردیم از جلب کمک معنوی امریکا هم برای تقویت آن با کمال گشاده رویی حاضریم. آذربایجان همیشه حاضر است از دوستی و محبت دولت و ملت امریکا استفاده نماید ولی باید شرافتمندانه و مبنی بر کمک های معنوی نسبت به ترقیات آذربایجان باشد.

۱۴- خرید يك کارخانه جوراب بافی و کشفافی از شوروی و افتتاح آن در تبریز. فرقه این کارخانه را با فروش اوراق قرضه به مردم خرید.

۱۵- راه اندازی کارخانه پارچه بافی تبریز که در شرف ورشکستگی بود.

۱۶- آذربایجان دمکرات دشمن مالکیت نیست و با سرمایه داری مخالفتی ندارد. بلکه از نیروی سرمایه به نفع جامعه استفاده می نماید.

۱۷- در کارخانه جوراب بافی ۵۰۰ دختر مشغول به کار بودند. در کارخانه ها امکاناتی همچون حمام، رستوران، باشگاه، زایشگاه زنان، اتاق بچه های شیرخوار کارگران و اتاق اسباب بازی بچه های کارگر ساخته شده بود.

۱۸- با اینکه دولت ۱۶ میلیون پول مردم آذربایجان را بلوکه کرده بود، فرقه با فروش اوراق بهادر توانست مشکل مالی خود را حل کند.

- ۱۹- امروز مردم آذربایجان عقیده دارند حکومت و اداره کارهای سرزمین آن ها به دست خودشان سپرده شده به همین جهت از جان و دل کار می کنند و شب و روز را نمی شناسند.
- ۲۰- ایستگاه رادیو تبریز توسط يك جوان بیست و چند ساله آذربایجانی اداره می شد.
- ۲۱- در تمام محلات باشگاه های حزب دمکرات افتتاح شده اند که مردم در آن جا بحث های سیاسی می کنند.
- ۲۲- زنان و مردان، کشاورزان و کارگران و روشنفکران و اصناف و کسبه و مالکین و علمای بسیاری به عضویت فرقه درآمده اند. این ها دلیل بی اعتنایی های تهران سرکوفت های مأمورین دولتی بر آذربایجان است که قلب او را جریحه دار کرده است.
- ۲۳- تثبیت قیمت ها، کاهش اجاره خانه ها و گشایش مغازه های دولتی، اقداماتی بودند که فرقه برای رفاه مردم تدارک دیده بود.
- ۲۴- تبدیل گورستان قدیمی تبریز به میدان مشق نظامی.
- ۲۵- افتتاح سالن تئاتر و انجام نمایش های اخلاقی و سیاسی در آن.
- ۲۶- ترمیم کامیون های اسقاط شده و استفاده آنها در سیستم حمل و نقل شهری.
- ۲۷- تصویب ماده واحده ای در هیئت وزیران حکومت ملی فرقه برای عفو کلیه زندانیان به استثنای دزدها و کلاهبرداران و منافیان عفت عمومی.
- ۲۸- تصویب حکم اعدام برای سرقت، هتک ناموس، اختلاس و ارتشاء.
- ۲۹- ساخت بنای فیلارمونی تبریز.

۳۰- ساخت باشگاه شعرا.

۳۱- ساخت سناتورיום برای درمان امراض سیاتیک در کنار دریاچه ارومیه.

يك سؤال: مردم آذربایجان چه می خواستند؟

عمیدی نوری همراه هیئتی به آذربایجان می رود تا به نخست وزیر خروج کامل ارتش شوروی را گزارش دهد. تا در صورت صحت ادعای شوروی، ایران شکایت خود را در سازمان ملل از شوروی پس بگیرد.

اما عمیدی نوری يك ژورنالیست هم هست، پس پا به پای هیئت از دیده هایش نیز یادداشت برمی دارد. این دیده ها و شنیده هایش چیست؟ این آن چیزی ست که از دید تحلیلگران و منتقدین فرقه دور مانده است.

عمیدی نوری مردمی را می بیند که شب و روز تلاش می کنند تا خیابان های شان را مرمت کنند، باتلاق ها را بخشکانند. بیمارستان و دارالتعلیم و زایشگاه و کارخانه بسازند و در يك کلام، شهر و دیار خود را آباد بسازند.

ریشه های مردمی فرقه در همین آرزوها و تلاش ها نهفته بود. اما سؤالی که مطرح می شود این است که گناه مردمی که می خواهند شهر و دیار خود را با تلاش و کوشش شبانه روزی آباد سازند چیست؟ در این تلاش ها چه چیز بدی وجود داشت که ارتجاع در تمامیت اش از شاه گرفته تا قوام و ژنرال های ارتش و ذوالفقاری ها و افشارها و دیگر لای و لجن های جامعه با آن به مخالفت برخاسته بود. و به راستی تجزیه طلبی و میهن پرستی یعنی چه؟

فرقه دمکرات چه می خواست؟

منتقدین فرقه دمکرات همیشه از طرح لیست مطالبات فرقه سرباز زدند، تا فرقه را به تجزیه طلبی متهم و پس تجزیه طلبی را خواست بیگانه تلقی کنند و به نتیجه دلخواه برسند.

اما حقیقت ماجرا چیز دیگری است.

در مذاکرات اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشه وری با قوام، پیشه وری درخواست های سیوسه گانه فرقه را به قوام داد تا جدا از آنکه قوام موافقت کند یا نکند لیست مطالبات مردم آذربایجان در تاریخ ثبت شود. ابتدا ببینیم فرقه چه می خواست و بعد ببینیم که این درخواست ها در چارچوب چه سیستمی می گنجد.

۱- نهضت آذربایجان که در نتیجه فشار مأمورین لشکری و کشوری حکومت استبدادی سابق و دشمنان دمکراسی در دوازدهم شهریور سال ۱۳۲۴ شمسی به وجود آمده بود نهضتی مترقی و دمکراتیک و ضامن استقلال و تمامیت ارضی ایران شناخته می شود.

۲- آذربایجان که شامل استان های ۳ و ۴ سابق و ولایت ضمیمه است جزء مملکت ایران و به صورت واحد ارضی دارای حکومت خودمختار خواهد بود که مرکز آن شهر تبریز است.

تبصره - مراکز کردستان آذربایجان شهر مهاباد است.

۳- پول و پرچم آذربایجان همان پول و پرچم ایران است. کلیه قوانین خارجه مملکتی به شرطی که با اختیارات و آزادی مردم آذربایجان مغایرتی نداشته باشد در آذربایجان مُجرا خواهد بود.

۴- با درنظرگرفتن دو ماده اخیر، در آذربایجان برای اداره نظارت کارهای داخلی و همچنین برای تصویب بودجه هیئتی به اسم «هیئت ملی» با اصول نظامنامه مخصوصی انتخاب خواهند شد.

۵- انتخاب کلیه رؤسای ادارات لشکری و کشوری به عهده هیئت ملی است. مأمورین فوق که بعد از انتخاب شدن به وسیله هیئت ملی به حکومت مرکزی معرفی خواهند شد در اجرای عمده قوانین تابع حکومت مرکزی و در اجرای تصمیمات هیئت ملی تابع هیئت ملی خواهند بود.

۶- هیئت ملی آذربایجان مختار است که کلیه مأمورین اعم از لشکری و کشوری را عزل و نصب و تغییر و تبدیل داده به اطلاع حکومت مرکزی هم برسانند.

۷- علاوه بر هیئت ملی در تمام نقاط آذربایجان انجمن های ولایتی مطابق اصول دمکراسی یعنی با رأی مخفی و مستقیم عموم اهالی (زنان، مردان و افراد قشون) انتخاب شده در حیطه عملیات خود یعنی ولایات و محال و بلوکات جهت پیشرفت امور نظارت خواهند کرد.

۸- فداییان و قشون ملی همچنان باقی بوده و در انجام وظایف و حفظ سرحدات مربوطه و دفاع از دمکراسی تابع هیئت ملی آذربایجان خواهند بود.

۹- ترفیعات و درجات کشوری و لشکری که تا کنون از طرف حکومت ملی آذربایجان اعطا شده به رسمیت شناخته می شود.

ترفیعات افسران جزء، مستقیماً از طرف فرماندهی قشون ملی آذربایجان داده شده ولی ترفیعات افسران ارشد با پیشنهاد فرماندهی قشون ملی آذربایجان و تصویب هیئت ملی خواهد بود.

۱۰- در تمام ادارات آذربایجان و هیئت ملی نوشتجات به زبان آذربایجانی و در کردستان آذربایجان به زبان کردی خواهد بود ولی چون زبان فارسی زبان دولتی ایران است مکاتبات ادارات آذربایجان و هیئت ملی و همچنین ادارات کردستان آذربایجان با دولت مرکزی به زبان فارسی اشکالی نخواهد داشت.

۱۱- تحصیلات در مدارس ابتدایی به زبان آذربایجانی و در کردستان آذربایجان به زبان کردی و در مدارس متوسطه و عالی به زبان های فارسی و آذربایجانی یا کردی و فارسی خواهد بود.

۱۲- قوانینی که تا حال در مجلس ملی آذربایجان به تصویب رسیده تا از طرف هیئت ملی نقض نشود همچنان به قوت خود باقی است (این ماده درخصوص کردستان آذربایجان نیز به همین نحو خواهد بود).

۱۳- تقسیم اراضی خالصه و املاک دشمنان آزادی و دموکراسی که بین دهاقین و کشاورزان به عمل آمده به رسمیت شناخته شده و از آن ها پس گرفته نخواهد شد.

۱۴- قوانینی که برای مبارزه با تریاک و الكل و اختلاس و رشوه و فحشا وضع و تصویب شده بعد از این هم معتبر خواهد بود.

۱۵- بنا به تصویب هیئت ملی ورود اجناس لوکس و تجملی، همچنین وارد کردن نظیر اجناسی که در داخله آذربایجان به عمل آید به کلی قذف است.

۱۶- مالیات ها و عوارض طبق اصول و ترتیبی که هیئت ملی تصویب می نماید وصول خواهد شد.

به منظور تزئید عایدات دولتی، هر قانونی که تا کنون مجلس ملی آذربایجان تصویب کرده به اعتبار خود باقی است.

۱۷- آذربایجان و همچنین کردستان آذربایجان می توانند به نسبت جمعیت خودشان که تقریباً ثلث نفوس ایران است وکیل انتخاب نموده به مجلس شورای ملی ایران بفرستند. اعتبارنامه این وکلا پس از آن که در هیئت ملی آذربایجان به تصویب رسید در مجلس شورای ملی ایران غیرقابل رد خواهد بود.

۱۸- برای این که انتخابات در تمام نقاط ایران متحدالشکل باشد، دولت متعهد می شود که دوره پانزدهم مجلس شورای ملی ایران حقی را که آذربایجان درخصوص انتخابات برای بانوان و کارمندان لشکری قائل شده محترم شناخته و این امر را در تمام نقاط ایران عمومیت دهد.

۱۹- انتخابات مجلس شورای ملی در تمام ایران حداکثر تا ده روز بعد از صدور اولین اعلامیه انتخابات شروع شده و در عرض يك هفته خاتمه یابد.

۲۰- ۲۵ درصد مالیاتی که در آذربایجان و کردستان آذربایجان وصول می شود به مرکز ارسال خواهد شد ولی استثنائاً چون امسال ملت آذربایجان و کرد در راه به دست آوردن دمکراسی متحمل مخارج گزافی شده است بدین جهت از دادن مبلغ فوق الذکر معاف خواهد بود.

۲۱- دولت مرکزی متعهد می شود که خط آهن تهران - تبریز را به تبریز متصل کند.

- ۲۲- دولت مرکزی به هیچوجه حق عزل و نصب و تغییر و تبدیل هیچ يك از مأمورین لشکری و کشوری را مستقیماً نخواهد داشت.
- ۲۳- هیئت ملی آذربایجان و کردستان باید در اصلاحات امور معارفی و بهداشتی و کشاورزی آزادی عمل داشته باشد.
- ۲۴- منابع طبیعی و معادن آذربایجان و کردستان برای رفع احتیاجات مردم آن نواحی تخصیص داده می شود و اداره کارخانجات این نواحی به عهده خودشان است.
- ۲۵- در موقع لازم نظارت کارخانجات شخصی نیز با حکومت و هیئت ملی آذربایجان خواهد بود.
- ۲۶- نشر کلیه مطبوعات با اجازه و تصویب هیئت های ملی آذربایجان و کردستان خواهد بود.
- تمام سینماها و تئاتر و نمایشات و رادیو به زبان آذربایجانی و کردی اداره می شوند.
- (این ماده درباره سایر زبان ها نیز اجازه داده می شود).
- ۲۷- اداره کلیه بانک ها اعم از صنعتی و فلاحتی و ملی و دولتی به عهده هیئت های آذربایجان و کردستان خواهد بود.
- ۲۸- تمام عایدات و عوارض آذربایجان و کردستان در خزانه داری محل جمع و به مصارف لازمه خواهد رسید.
- ۲۹- دولت مرکزی متعهد می شود مطالبات ملت آذربایجان را بانک ملی پرداخت نموده و سرمایه های انتقالی همین بانک را برگشت دهد.

۳۰- دولت مرکزی متعهد می شود که نواحی تکاب، سقز، بیجار و مرودشت و مانند این ها را که جزء استان ۳ و ۴ ولایت خمسه بوده و فعلاً تحت سلطه دشمنان آزادی است به فوریت تخلیه و به مقامات صلاحیت دار آذربایجان و کردستان تحویل نماید.

۳۱- دولت مرکزی متعهد می شود تشکیلات ژاندارمری را که در طول سال های متمادی به حقوق ملت تجاوز نموده و مسبب فجایع خونین بوده اند منحل و در عوض تشکیلات نظمیه یعنی ضابط دستگاه قضایی را در قصبه و محال و بلوکات توسعه دهد.

۳۲- دولت مرکزی متعهد می شود که انجمن های ایالتی - ولایتی را مانند آذربایجان در تمام ایران طبق اصول دموکراسی تشکیل دهد.

۳۳- تشکیلات شهرداری در کلیه نقاط ایران بدون دخالت کارمندان دولت باید برپا شود.

ساعت هشت روز سه شنبه دهم اردیبهشت آقایان مورخ الدوله سپهر وزیر پیشه و هنر و بازرگانی و مظفر فیروز معاون سیاسی و پارلمانی آقای قوام السلطنه خود را به عنوان نمایندگان صلاحیتدار معرفی کردند، سی و سه ماده فوق به آنها نیز ارائه داده شد.

روز چهارشنبه یازدهم اردیبهشت آقای پیشه وری با آقای قوام السلطنه ملاقات و مذاکره خصوصی به عمل آمد. در تعقیب مذاکرات، ابلاغیه ذیل از طرف هیئت نمایندگان آذربایجان تهیه و به دولت آقای قوام السلطنه داده شد.

متن ابلاغیه دولت از این قرار بود

در اثر حسن نیت آقای قوام السلطنه و بیانیۀ ایشان و تبادل افکار بین نمایندگان دولت مرکزی و نمایندگان آذربایجان در نتیجه معلوم شد که نهضت دموکراتیک آذربایجان خیال تجزیه نداشته بلکه برای تثبیت و تقویت اساس مشروطیت و دموکراسی در ایران به وجود آمده است. برای رفع هرگونه سوءتفاهمات و جلوگیری از برادرکشی موافقت کردند که بین حکومت مرکزی و ملت آذربایجان اختلاف اساسی وجود ندارد.

و برای حل مسائل فرعی قرار شد که هیئتی از نمایندگان آذربایجان با نمایندگان دولت مرکزی مشغول مذاکره باشند و اختلافات را در حدود قوانین اساسی ایران به طوری که به آزادی مردم آذربایجان لطمه وارد نسازد حل و تصفیه نمایند.

کلیۀ موافقت ها و ایجاد روابط با حکومت مرکزی بسته به تصویب دولت آقای قوام السلطنه و مجلس ملی آذربایجان (که فعلاً به جای انجمن ایالتی است) و مجلس شورای ملی است.

در سومین ملاقات آقای پیشه وری با آقای قوام السلطنه اختلاف نظری درباره تقسیم اراضی حاصل شد و باعث شد که مذاکرات دو روز متوقف شوند.

بعداً دولت آقای قوام السلطنه برای اینکه مذاکرات را از نو شروع کند اصلاحاتی را که می توانست در ابلاغیه منظور کند توسط نمایندگان صلاحیت دار خود به هیئت نمایندگان آذربایجان ارائه داد.

متن ابلاغیه

- ۱- شورای ایالتی آذربایجان به جای مجلس ملی؛
 - ۲- هیئت مدیره آذربایجان به جای هیئت وزرا؛
 - ۳- رؤسای دوایر آذربایجان به جای وزرای محلی.
- این درخواست ها، نه خواست هایی تجزیه طلبانه بودند، نه ضدانقلابی و نه کمونیستی. در صورت حضور يك دولت دمكرات كه می توانست فدرال باشد و یا حتی نباشد نیز خواست هایی معقول و شدنی بودند. این خواست زیادی نبود كه مردمی بخواهند با زبان خود تحصیل كنند، مسئولین و فرماندهان نظامی و انتظامی با نظر انجمن های ایالتی تعیین شوند. و بخشی از مالیات آن ناحیه صرف آبادی و آبادانی خود شود.
- محوری ترین خواست های این پلاتفرم سی و سه ماده ای، خودمختاری، زبان ترکی و قشون محلی بود كه می شد آنرا در چارچوب قابل قبولی درآورد.

حسن نیت فرقه

در طی مذاكرات، فرقه كه در صدد حل مسالمت آمیز مسائل بود، دست به يك عقب نشینی جدی تری زد تا شاید ارتجاع را وادارد به حداقل حقوق مردم تن دهد. پس پلاتفرم سی و سه ماده ای خود را به پلاتفرمی دوازده ماده ای تقلیل داد.

پیشنهاد نمایندگان آذربایجان

نظر نمایندگان آذربایجان

۱- عین مادهٔ ابلاغیه دولت قبول می شود ولی رئیس مالیه باید از مأمورین محلی بوده و ناظر مالی از طرف دولت تعیین گردد.

۲- والی (استاندار) از طرف شورای ایالتی پیشنهاد خواهد شد و حکم انتصاب او از طرف دولت صادر می شود.

برای حفظ امنیت راه ها و جهت کمک به تشکیلات نظمیه مأمورین اجرا قوای مسلحی به نام نگهبان تشکیل می شود. فرماندهٔ این قوا از طرف شورای ایالتی تعیین و جهت صدور حکم پیشنهاد لازم به وزارت کشور داده خواهد شد.

قوای لشکری عبارت از افراد نظام وظیفهٔ محلی خواهد بود. حفظ سرحدات به عهدهٔ این قوا می باشد و در مراکز لازمه پادگان برقرار خواهد گردید. فرماندهی این قوا از افسران صالح و تحصیل کردهٔ محلی خواهند بود و تعیین آن ها از طرف هیئت مدیره بوده و احکام مربوطه از مرکز صادر خواهد شد.

گزارش های لازمه از طرف فرماندهی مربوط به مرکز داده می شود.

۳- مادهٔ سوم دولت عیناً تصویب می شود.

۴- هفتاد و پنج درصد مالیاتها که طبق مقررات مملکتی وصول می شود به منظور پرداخت حقوق قوای نگهبان و مستخدمین ادارات با نظارت شورای ایالتی مصرف خواهد شد.

شورای ایالتی برای هزینه مصارف عام المنفعه عوارضی که بیشتر از صدی ده مالیات ها نخواهد بود وضع و به مصرف خواهد رسانید.

هیئت نمایندگان آذربایجان این پیشنهاد را با اصلاحاتی که طی مواد ۱ و ۶ و ۸ و ۱۰ مندرج است قبول و به دولت تسلیم نمود.

متن پیشنهاد نمایندگان آذربایجان

برای حل مسألت آمیز مسئله آذربایجان و تحکیم اصول دموکراسی در ایران در تاریخ ۱۳۲۵/۲/۸ بین نمایندگان آذربایجان مذاکراتی به عمل آمد که پس از تبادل نظر عمیق این نتیجه اخذ شد که نهضت دموکراتیک آذربایجان به منظور تجزیه ایران نبوده بلکه برای استوار کردن اصول مشروطیت و دموکراسی در ایران بوده است.

نمایندگان رسمی دولت ایران و هیئت نمایندگان آذربایجان در مواد ذیل توافق نظر حاصل کردند:

- ۱- ایالت آذربایجان شامل استانهای ۳ و ۴ سابق و ولایت خمسه است.
- ۲- بعد از این به عوض اصطلاح ما مجلس ملی «شورای ایالتی» و به جای هیئت وزیران «هیئت مدیره» به جای وزرا «رئیس ادارات محلی» به کار برده خواهد شد.

۳- والی آذربایجان با پیشنهاد شورای ایالتی تعیین گشته و حکم آن از طرف دولت صادر خواهد شد.

۴- رؤسای ادارات دولتی رؤسای بانک ها و محاکم، مدعی العموم ها و رؤسای ادارات حمل و نقل از طرف شورای ایالتی انتخاب و احکام رسمی از طرف دولت صادر خواهد گردید.

تبصره - ناظر دارایی را دولت انتخاب خواهد نمود.

۵- برای حفظ امنیت راه ها و کمک به سازمان شهربانی و مأمورین اجرای قوای مسلحی به نام (نگهبان) تشکیل می شود.

فرمانده این قوا از طرف شورای ایالتی تعیین و برای صدور حکم انتصاب، مراتب به وزارت داخله پیشنهاد می شود.

قوای نظامی از افراد نظام وظیفه محلی تشکیل می شود و حفاظت سرحدات به عهده این تشکیلات است.

فرماندهان ساخلوهای این سازمان از بین افسران صالح از طرف هیئت مدیره آذربایجان تعیین و احکام آنها از مرکز صادر می گردد و کلیه گزارشات لازم از طرف فرمانده هنگ به مرکز داده خواهد شد.

۶- در مدارس ابتدایی تحصیلات به زبان آذربایجانی خواهد بود و در مدارس متوسطه دروس به هر دو زبان آذربایجانی و فارسی تدریس می شود. در ادارات محلی امور دفتری و عدلیه و سایر کارها به زبان آذربایجانی و فارسی صورت خواهد گرفت.

۷- هفتاد و پنج درصد مالیاتهایی که به موجب قوانین مملکتی وصول می شود برای پرداخت حقوق مستخدمین و هزینه تشکیلات نگهبانی و سایر امور

اصلاحاتی در تحت نظر شورای ایالتی مصرف خواهد شد. شورای ایالتی عوارضی که از میزان ده درصد مالیاتها تجاوز نخواهد کرد میتواند وضع و به مصرف برساند.

۸- تمام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و مالی و ارضی که از طرف نهضت دمکراتیک آذربایجان به عمل آمده به رسمیت شناخته شود.

۹- با رعایت تناسب جمعیت حقیقی آذربایجان با ازدیاد نمایندگان آذربایجان موافقت می شود و در موقع تشکیل دوره پانزدهم قانونگذاری پیشنهادات لازمه به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب، همان عده برای دوره پانزدهم انتخاب شود.

۱۰- دولت تعهد می نماید که در قانون انتخابات تجدیدنظر نموده و لایحه قانونی جدیدی مطابق شرایط مترقی کنونی و با اساس اصول حقیقی دمکراسی (عمومی مستقیم، مخفی، مساوی و متناسب) تنظیم و تقدیم مجلس شورای ملی نماید.

۱۱- این قرارداد بعد از تصویب هیئت دولت ایران و مجلس ملی آذربایجان رسمیت پیدا خواهد کرد.

۱۲- مواد این قرارداد شامل کردستان آذربایجان نیز می باشد. این پیشنهاد ملغای مذاکرات جدیدی گردید و می شود گفت که در کلیات توافق نظر بین طرفین حاصل شده و مقرر گردید يك لایحه جدید به اشتراك آقای مصطفی فیروز معاون سیاسی نخست وزیر تنظیم گردد.

روز پنجشنبه ۱۳۲۵/۲/۲۹ ساعت ۲۳ آقای مظفر فیروز لایحه را تهیه نموده و به هیئت نمایندگان آذربایجان ارایه داد.

اصلاحات ارضی فرقه

نظام پوسیده ارباب و رعیتی که چون بختکی بر اقتصاد و سیاست و اجتماع ما سایه افکنده بود فرصت نمی داد نیروهای نهفته اقتصادی و اجتماعی جامعه رها بشوند و جامعه مدرن از دل جامعه کهنه و پوسیده سر برآورد.

از دیرباز، از زمان تشکیل فرقه اجتماعیون - عامیون مسئله تغییر ساخت اقتصادی در دستور کار نیروهای انقلابی بود. اما انقلاب مشروطه نتوانست به این مسئله نزدیک شود و جنبش های دهقانی سرکوب شدند. در انقلاب گیلان نیز مسئله زمین و اصلاحات ارضی از مسائل بحث برانگیز بین حزب عدالت و میرزا کوچک خان بود و این مسئله به جدایی میرزا و کودتا و انشعاب کشیده شد. اما باز انقلاب نتوانست این مسئله را حل کند. با روی کار آمدن رژیم پهلوی، شخص رضاشاه به زودی به ملاکی بزرگ تبدیل شد و کسی یارای طرح اصلاحات ارضی را نداشت. با سقوط دیکتاتوری و اشغال ایران و به صحنه آمدن حزب توده و دیگر جریان های سیاسی، کسی را یارای نزدیک شدن به این مسئله نبود. اما فرقه در حکومت یازده ماهه اش توانست مسئله اصلاحات ارضی را مطرح کند؛ به پیش ببرد و نشان دهد که این کار، هم ضروری است و هم شدنی هرچند فرقه با اینکار دشمنی فئودال ها را چه در آذربایجان و چه در سراسر ایران به جان خرید. فئودال ها و تفنگچی های آن

ها پیشقراولان ارتش در کشتار فرقه بودند. اما این افتخار در پرونده فرقه ثبت شد.

هفده سال بعد رژیم شاه مجبور شد تحت فشار امریکا تن به این کار بدهد. و آن هم نه با سمت و سویی که فرقه در نظر داشت، بلکه با سمت و سویی که بورژوازی کمپرادور را راهی روستا کند، و حاصل آن ویرانی روستا، و کشاورزی ایران شود.

فرقه و مسئله زمین

فرقه يك حزب کمونیست نبود. هرچند حزبی مثل حزب توده که در باطن خود را حزب کمونیست ایران می دانست، شعار اصلاحات ارضی را نمی داد. پس طبیعی بود که به عنوان يك حزب ملی، در صدد کاهش منازعات طبقاتی باشد. فرقه حتی به حزب توده ایراد می گرفت که با دامن زدن به مبارزات دهقانی، در بین خلق شکاف ایجاد کرده است و از کشته شدن حاجی احتشام، فتودال لیقوان توسط افراد حزبی گله مند بود.

با این حال فرقه در پلاتفرم دوازده ماده ای خود در بند هفت آن در مورد مسئله زمین چنین اظهار نظر می کند: «مؤسسين فرقه دمكرات آذربايجان به خوبي می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده است نادیده بگیرد و به همین لحاظ، فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان قدم های اساسی بردارد.

مخصوصاً تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات های غیرقانونی که به وسیله بعضی از اربابان اختراع شده یکی از وظایف فوری فرقه دمکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند.

زمینه های خالصه و زمین های متعلق به اربابان که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می رسانند چنانچه به زودی مراجعت ننمایند به نظر فرقه دمکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می برند آذربایجانی نمی شمیریم. چنانچه آن ها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند ما برای آن ها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و ذرع تأمین کند.

نکات مهم ماده هفت بیانیه

- ۱- فرقه اعلام کرد که جنبش دهقانان جنبشی مستقل از فرقه است اما فرقه آنرا به رسمیت می شناسد.
- ۲- فرقه در پی اصلاح رابطه ارباب و رعیت است؛ به گونه ای که هر دو راضی باشند.

۳- زمین های متعلق به دولت و فنؤدال های فراری باید مشمول تقسیم بین دهقانان قرار گیرند.

۴- فرقه در پی كمك های دیگری نیز به دهقانان هست.

مسئله زمین در برنامه دولت پیشه وری

پس از تشکیل مجلس و تشکیل حکومت ملی و انتخاب پیشه وری به عنوان نخست وزیر، پیشه وری برنامه بیست ماده ای خود را اعلام کرد که بند یازده و دوازده این برنامه مربوط به زمین است.

بند یازده - تنظیم لایحه قانونی جهت رفع اختلافات مالك و دهقان با رضایت طرفین بند دوازده - تقسیم اراضی خالصه و املاك مالکینی که آذربایجان را ترك کرده اند بین دهقانان تقویت بانک کشاورزی به شکلی که با دادن اعتبار به دهقانان مسئله زمین را حل کند و مالکین به میل و رغبت خود زمین ها را به قیمت عادلانه به دهقانان بفروشند.

نکات مهم برنامه پیشه وری

۱- تقسیم زمین در حد و حدود زمین های دولتی و فنؤدال های فراری؛

۲- خرید زمین از مالکین غیردولتی و غیرفراری؛

۳- جانشین شدن بانک کشاورزی به جای مالکین جهت كمك به خرید زمین و کشت زمین.

به روشنی پیداست که حل مسئله زمین؛ چه در پلاتفرم فرقه و چه در برنامه دولت پیشه وری یکی از پایه های اصلی برنامه فرقه است. برنامه ای که نه

ربطی به کمونیست بودن فرقه داشت و نه به تجزیه طلب بودن آن، اما راه برون رفت اقتصاد بیمار ایران از بن بست بود.

فرقه در مهر سال ۱۳۲۴، تلاش کرد تا با تشکیل کمیسیونی مرکب از مالکین، مسئولین دولتی و افراد فرقه، دهقانان و مالکین را به هم نزدیک کند تا اختلافات حل بشود. اما مالکین از این کمیسیون استقبالی نکردند و متوسل به ژاندارمری شدند.

اما با تشکیل حکومت ملی و مجلس ملی در آذر سال ۱۳۲۴ و مسلط شدن فرقه بر سراسر آذربایجان مسأله فرق می کرد. فرقه در جایگاهی بود که می توانست مسأله زمین را مستقلاً حل کند. پس مجلس ملی در تاریخ بیست و هفتم بهمن سال ۱۳۲۴، قانون تقسیم اراضی خالصه را تصویب کرد.

ماده واحده - اراضی و میاه خالصه (رودخانه ها، چشمه ها، قنوات، و نهرها) موجود در آذربایجان از زمان سلطنت رضاخان پهلوی تا تاریخ بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۴، اعم از انتقالی (بازخرید شده - بازخرید نشده) و ضبطی، بلاعوض بین کلیه دهقانانی که در دهات مزبور زندگی می کنند تقسیم و مراتع و چمنزارها و چراگاه ها در دسترس استفاده مشترک اهالی محل گذارده شود.

تبصره ۱- این قانون از تاریخ تصویب مطابق آیین نامه ای که از طرف دولت ملی آذربایجان تنظیم خواهد شد قابل اجرا است.

تبصره ۲- اراضی خالصه بازخریدی یا ضبطی که یک یا چند بار خرید و فروش شده اند، در صورتی که به مالک آخرین، به اندازه قیمت خرید عایدی

نرسانیده باشد، بنا به شکایت مشارالیه، دولت به وسیله بانک کشاورزی از عهده ترمیم کسری قیمت برخواد آمد.

تبصره ۳- دولت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون است.

رئیس مجلس ملی - ع شبستری اجرا شود - پیشه وری^۱

این قانون با آیین نامه ای روشن برای اجرا به تمامی شهرهای آذربایجان ابلاغ شد.

بدین ترتیب حکومت ملی آذربایجان برای اولین بار در شرق به يك اقدام بی سابقه و درخشان مبادرت ورزید. اقدامی که دهقانان اسیر را به انسان های آزاد مبدل می ساخت. اینك آیین نامه تقسیم املاك خالصه بین دهقانان که با مراعات شرایط محل و منظورداشتن حداکثر منافع دهقانان فقیر تنظیم گردیده ذیلاً نقل می شود:

ماده ۱- کمیونی مرکب از پنج نفر شامل نمایندگی وزارتخانه های کشاورزی، دادگستری، دارایی و کشور، از هر وزارتخانه يك نفر و يك نفر نماینده انجمن ولایتی، محلی یا بلوک تشکیل شود. ریاست این کمیسیون را هر يك از اعضا به نوبت عهده دار خواهند بود. تبصره - برای تحدید حدود، شعبه نقشه کشی و مساحی اداره ثبت اسناد در اختیار این کمیسیون خواهد بود.

^۱. آذربایجان، شماره ۱۳۱ - مورخه ۲۴/۱۲/۱.

ماده ۲- جهت اجرای صحیح قانون و آیین نامه مربوطه، در هر يك از دهات مشمول این قانون، يك کمیسیون فرعی پنج نفری از اشخاص خبره و معتمد آن ده تشکیل شود.

ماده ۳- کمیسیون های فرعی موظفند، اطلاعات ذیل را قبلاً آماده نموده در اختیار کمیسیون اصلی قرار دهند:

الف: مساحت زمین های مزروعی و بایر.

ب: مشخصات و مساح باغات.

پ: مساحت قلمستان ها و بیشه ها.

ت: تعداد زارعین و خوش نشین ها و هم چنین صورت اسامی کسانی از ساکنین ده که به علت فقر و استیصال ده را ترك نموده به شهرهای اطراف رفته اند و زمین های مورد استفاده هر يك از زارعین و تعداد جفت [گاواهن] آن ها.

ث: اطلاعات کاملی راجع به آن ها.

ج: صورت ریز مشخصات تأسیسات عام المنفعه ای که در ده موجود بوده و قابل تقسیم نمی باشد، مانند حمام، دکان و کاروانسرای اربابی، عمارت و باغات اربابی، کارخانه های روغن کشی و غیره.

۴- قبل از شروع تقسیم اراضی باید برای ایجاد تأسیسات عام المنفعه در آن ده نظیر بیمارستان، مدرسه و غیره، مقدار معینی زمین اختصاص داده شود.

۵- دهات خالصه ای که شش دانگ آن ها متعلق به دولت است باید بین تمام خانوارهای ساکن آن ده به طور مساوی و به نسبت تعداد افراد خانوار تقسیم شود.

تبصره ۱ - اعیانی متعلق به هر يك از دهقانان (منزل و باغ شخصی) قابل تقسیم نبوده و مخصوص به خود وی می باشد. ولی تمام منابع آب ده با در نظر گرفتن مقدار زمین های مزروعی، مورد استفاده مشترك کلیه دهقانان خواهد بود و صاحبان باغات و بیشه های بزرگ چنان چه بیش از مقدار معین در تقسیم اراضی دارای باغ و یا بیشه باشند به سهم اضافی، بهره مالکانه قانونی جهت انجام امور عام المنفعه خواهند پرداخت.

ماده ۶ - در دهات خالصه ای که نصف و یا نصف بیشتر آن متعلق به دولت بوده و بقیه در اختیار مالك دیگری می باشد، سهم دولت از آن ده بین تمام دهقانان ساکن آن ده تقسیم خواهد شد.

تبصره ۲ - قسمت اربابی دهات فوق الذکر نیز، به شرط پرداخت بهره مالکانه بین تمام دهقانان آن ده تقسیم شده و مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت.

ماده ۷ - در دهاتی که فقط يك یا دو دانگ آن خالصه می باشد، زمین خالصه فقط بین زارعین آن قسمت از ده و دهقانان فقیر و خوش نشین تمام ده (دهقانانی که زمین زارعی ندارند) تقسیم خواهد شد.

ماده ۸ - خواه در دهات خالصه و خواه در دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان، سهم زمین هر يك از دهقانان، با در نظر گرفتن تعداد افراد

خانوار، بیش از پنج هکتار و کمتر از دو هکتار نخواهد بود. ضمناً به هر يك از رؤسای خانوار، بابت سهم افراد تحت تکفل شان که بیش از پنج سال داشته باشند، يك هکتار به هر نفر اضافه داده خواهد شد.

ماده ۹ - دهقانان حق فروش، هبه، انتقال و اجاره دادن زمینی را که از طریق تقسیم اراضی به دست می آورند، ندارند.

تبصره ۳ - دهقانان پرعائله و دهقانانی که قدرت کار آن ها نقصان یافته و یا از کار افتاده می باشند می توانند زمین زراعتی خود را به وسیله کارگر مزدور مورد استفاده قرار دهند.

ماده ۱۰ - دهقانان باید از زمین و آبی که به دست آورده اند حداکثر استفاده را نموده و زمین های خود را آباد سازند. دهقانانی که بدون عذر موجه زمین خود را کشت نکرده و چنان که لازم است آنرا آباد نسازند، به تشخیص و صلاحدید کمیسیون ده و تصویب وزارت کشاورزی، زمین مزبور از آنها پس گرفته شده، در اختیار دهقانان فعال قرار خواهد گرفت.

ماده ۱۱ - به منظور این که دهقانان فقیر بتوانند برای خود منزل شخصی ساخته و زمینی را که از تقسیم اراضی به دست آورده اند، آباد کنند، تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد.

تبصره ۴ - کمیسیون های ده در پرداخت و وصول صحیح وجوه نظارت خواهند داشت.

ماده ۱۲ - باید به تمام کسانی که در اثر فقر و ظلم و سایر علل از دهات خود - که اینک مشمول قانون تقسیم اراضی می شود - مهاجرت

کرده و در شهرها به‌کارگیری اشتغال دارند و یا به گروه بیکاران پیوسته اند، اطلاع داده شود که لازم است آنها نیز در تقسیم اراضی دهات خود شرکت نمایند.

ماده ۱۳ - دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان که از طریق مصادره بین دهقانان تقسیم خواهد شد، نیز مشمول این آیین نامه می باشد.

ماده ۱۴ - بودجه هزینه های مربوط به مأمورینی که جهت تقسیم دهات خالصه و یا تقسیم دهات متعلق به دشمنان خلق، به محل های مذکور اعزام می شوند، باید وسیله وزارت کشاورزی، جهت تقدیم به مجلس ملی و هیئت دولت تنظیم شده و از محل بودجه دولت آذربایجان پرداخت گردد.

این آیین نامه در پانزدهمین جلسه هیئت وزیران در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۲ به تصویب رسید.

نخست وزیر - پیشه وری^۱

اصلاحات ارضی فرقه و شاه

با نگاهی کوتاه به آیین نامه اجرای اصلاحات ارضی فرقه و اصلاحات ارضی

۱۳۴۱ رژیم پهلوی نکات مثبت تری را در اصلاحات فرقه می بینیم:

- ۱- زمین و آب بلاعوض به دهقانان داده می شد.
- ۲- به خوش نشینان نیز زمین تعلق می گرفت.
- ۳- در تقسیم زمین وسعت خانوار و مقدار نانخور منظور شده بود.

^۱. آذربایجان، شماره ۱۴۵ - مورخه ۲۴/۱۲/۱۹.

۴- قلمستان ها، بیشه ها و باغات و تأسیسات به عنوان مکان های عام‌المنفعه در اختیار انجمن ده قرار داده شده بود.

۵- خوش نشینان و دهقانان فقیر از مساعدت های انجمن ده برخوردار می شدند.

۶- مراتع و چمنزارها و چراگاهها به تمامی ده اختصاص داده شده بود. از پنجم اسفند ۱۳۲۴ تقسیم اراضی شروع شد. زمینهای فنودال های فراری و دشمن فرقه نیز طبق ماده ۱۰ قانون مصادره اموال، در برنامه تقسیم قرار گرفت که مجموع آن به ۳۴۳۷ پارچه آبادی می رسید. ۳۰۰۰ پارچه آن جزء املاک خالصه بود و ۴۳۷ پارچه آن مربوط به مالکین فراری بود. که حدود یک میلیون دهقان را در برمی گرفت.

حکومت ملی تصمیم داشت که تقسیم زمین را تا پایان اسفند به اتمام برساند.

در بیست و پنجم فروردین سال ۱۳۲۵، اولین کنگره دهقانی با حضور ۶۰۰ نماینده در تبریز برگزار شد. برنامه کنگره برقراری رابطه عادلانه بین مالک و رعیت و بالا بردن سطح تولید بود.

مجلس ملی هم قانون پرداخت مالکانه را تصویب و به کنگره ابلاغ کرد. ماده ۱ - منظور از وسایل کشاورزی، زمین - آب کار - بذر و شخم می باشد.

ماده ۲ - تقسیم محصول زمین بین مالک و زارع با توجه به مالکیت هر یک از وسایل کشاورزی مذکور در ماده ۱، برابر مواد ذیل به عمل خواهد آمد.

ماده ۳ - به جز بهره های مالکانه مذکور در این قانون، هیچ چیز و به هیچ عنوان از زارع و دهقان دریافت نخواهد شد و کلیه بدعت ها مطابق این قانون ملغی می گردد.

ماده ۴ - وسایل کشت و برداشت و بذر در تمام دهات متعلق به زارع خواهد بود و در هر يك از دهات که زارع قادر به تهیه وسایل فوق نباشد، مالك موظف است برای تهیه وسایل مزبور وام بدون بهره در اختیار زارع قرار دهد. عین وام پرداختی هنگام برداشت محصول مسترد خواهد شد.

انجمن ده موظف است احتیاجات زارعین را از نظر تهیه وسایل کشت و برداشت و بذر تعیین نماید و چنانچه موقع برداشت محصول زارع قادر به پرداخت بدهی خود نباشد، مهلت پرداخت وام با نظر انجمن ده به طور عادلانه تمدید خواهد گردید.

تبصره ۱ - اعضای انجمن ده به تعداد سه یا پنج نفر به اکثریت آرای دهقانان از میان معتمدین محل انتخاب خواهند شد. انتخاب اعضای انجمن ده، هر سال يك بار تجدید خواهد گردید. به علاوه چنانچه اعضای انجمن نتوانند در رفع اختلاف نظرهای خود به توافق برسند، انتخاب انجمن به پیشنهاد وزارت کشاورزی تجدید می شود.

تبصره ۲ - چنانچه مالك ده نتواند احتیاجات دهقانان را از نظر وسایل کشاورزی تأمین نماید، پس از گواهی بلوك و بخشدار، دولت احتیاجات مزبور را تأمین خواهد کرد.

ماده ۵ - بیست درصد محصول قبل از تقسیم، بابت مخارج درو و جمع آوری و آماده ساختن محصول کشاورزی - که تماما به عهده زارع می باشد -

به وی تعلق خواهد گرفت حمل سهم مالك از خرمنگاه به انبار به عهده خود مالك است.

ماده ۶ - حاصل از زراعت غله تماماً متعلق به زارع است.

ماده ۷ - محصول زمین های دیم به ترتیب ذیل بین مالك و زارع تقسیم خواهد شد: محصول کشاورزی به هفت سهم مساوی به شرح ذیل تقسیم می شود:

كار سه سهم، زمین دو سهم، كشت يك سهم، بذر يك سهم. از این سهام، شش سهم متعلق به زارع و يك سهم متعلق به مالك خواهد بود.

تبصره ۱ - در تمام دهاتی که تا تصویب این قانون بهره مالکانه از محصول زمین های دیم يك هشتم و يك نهم و يك دهم بوده، بهره مزبور پس از تصویب این قانون نیز به ترتیب سابق خواهد بود.

تبصره ۲ - بوته زارها از پرداخت بهره معاف می باشد.^۱

ماده ۸ - از کلیه مراتع که جنبه زراعتی نداشته، و به وسیله عشایر جهت چرای دام مورد استفاده قرار می گیرد، اعم از دولتی و شخصی به ترتیب ذیل حق التألیف دریافت خواهد شد: از هر رأس گوسفند ۲ ریال، از سایر دام های شاخدار هر رأس ۴ ریال، اسب و الاغ و شتر هر رأس ۶ ریال.

تبصره - بابت چرای دام هایی که دهقانان به عنوان وسایل کار و یا به منظور تأمین احتیاجات غذایی خود نگهداری می نمایند بهره ای دریافت نخواهد شد.

۱. ترجمه این تبصره با احتیاط تلقی شود.

ماده ۹- زمین های آبی به دو قسمت تقسیم می شوند:

۱- زمین هایی که به وسیله رودخانه ها و چشمه های طبیعی مشروب می شوند.

۲- زمین هایی که به وسیله قنوات و حفر چاه های آب مشروب می گردند.
ماده ۱۰- محصولاتی که از زمین های آبیاری شده به وسیله رودخانه ها و چشمه های طبیعی به دست می آید (پنبه، شلتوک و محصولاتی از این قبیل) به ترتیب ذیل بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد:

محصول به دست آمده به ده سهم مساوی به شرح ذیل تقسیم می شود:
کار پنج سهم، شخم دو سهم، زمین یک سهم، آب یک سهم، تخم یک سهم. با توجه به اینکه زمین و آب متعلق به مالک می باشد دو دهم محصول به مالک و هشت دهم آن به زارع تعلق خواهد گرفت.

ماده ۱۱- از باغات و درختکاری هایی که به وسیله رودخانه ها و چشمه های طبیعی آبیاری می شوند، سالیانه مبلغ یکصد ریال از هر هکتار بهره مالکانه پرداخت خواهد شد.

تبصره ۱- بهره مذکور در ماده ۱۱ پس از به دست آمدن محصول باغات پرداخت می گردد.

تبصره ۲- چنانچه قبل از رسیدن محصول باغات، در زمین باغ و در فاصله بین درخت ها، کشت های مختلفی شده باشد، بهره کشت های نامبرده مطابق قوانین مربوطه پرداخت می شود.

ماده ۱۲ - درختان غیرمثمر که به وسیله رودخانه ها و چشمه های طبیعی مشروب می گردند موقع قطع آن ها، مشمول بهره مالکانه به میزان يك دهم خواهد بود.

ماده ۱۳- از زمین هایی که جهت کشت علوفه (یونجه، شبدر، شنبلیله و غیره) استفاده می شود و آب آنها از رودخانه ها و چشمه های طبیعی تأمین می گردد، سهم مالك يك دهم و سهم زارع نه دهم خواهد بود.

ماده ۱۴ - مخارج لایروبی و تعمیر چشمه هایی که از رودخانه های طبیعی جدا می شوند و همچنین هزینه های مربوط به سدبندی رودخانه ها يك پنجم از طرف مالك و بقیه به وسیله زارعین و باغدارانی که از آن بهره مند می شوند، پرداخت خواهد شد.

ماده ۱۵ - تقسیم محصول زمین هایی که به وسیله قنوات و یا آب به دست آمده از حفر چاه مشروب می شوند به ترتیب ذیل خواهد بود: کار پنج سهم، شخم دو سهم، بذر يك سهم، آب سه سهم و زمین يك سهم. چنانچه آب و زمین هر دو متعلق به مالك باشد، سهم وی چهار دوازدهم و سهم زارع هشت دوازدهم خواهد بود.

ماده ۱۶ - صاحبان قنوات باید با تشخیص و نظارت انجمن ده و مأمورین و وزارت کشاورزی لایروبی و تعمیرات لازم را در قنوات مذکور به عمل آورند. تبصره - چنانچه صاحب قنات و یا کاریز از لایروبی و تعمیر آن ها امتناع ورزد، انجمن ده، با تصویب و نظارت وزارت کشاورزی از محل عایدات قنات و یا بهره مالکانه اقدام به لایروبی و تعمیر خواهد کرد.

ماده ۱۷ - از محصول زمین هایی که به وسیله کاریز و یا آب به دست آمده از حفر چاه ها مشروب می شوند بهره مالکانه مانند زمین هایی که به وسیله قنات آبیاری می شوند دریافت خواهد شد.

ماده ۱۸ - بهره مالکانه از باغاتی که به وسیله کاریز و چاه های آب مشروب می شوند هکتاری ۱۵۰ ریال دریافت خواهد شد.

ماده ۱۹ - چنانچه آب باغات فوقالذکر به وسیله خود زارع فراهم شود، بهره مالکانه از هر هکتار فقط ۵۰ ریال دریافت خواهد شد.

تبصره - چنانچه به جای بهره، حق آبه پرداخت شود، وجه پرداختی بابت حق آبه، معادل قیمت روز و قیمت پرداختی در ده سال قبل بابت آب خواهد بود. در صورتی که اختلافی در این مورد پیش آید، مأمورین وزارت کشاورزی با نظر انجمن ده رفع اختلاف خواهند نمود.

ماده ۲۰ - از درختان غیرمثمري که با آب قنات مشروب می شوند - چنان چه آب و زمین هر دو متعلق به مالک باشد - بهره مالکانه يك پنجم و اگر تنها زمین مال مالک باشد بهره مالکانه يك بیستم پرداخت خواهد شد.

ماده ۲۱ - چنانچه در تعیین بهره مالکانه، اختلافی بین زارع و مالک پیش آید، وزارت کشاورزی اختلاف مزبور را به طور عادلانه حل خواهد کرد. ولی اگر وزارت کشاورزی نیز موفق به حل اختلاف نشود، موضوع به کمیسیون متشکله از نمایندگان وزارتخانه های دادگستری، کشاورزی و کشور محول خواهد گردید. رأی صادره از طرف این کمیسیون قطعی است.

ماده ۲۲ - حکومت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون می باشد.

این قانون در جلسه مورخه ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ هیئت رئیسه مجلس ملی آذربایجان به تصویب رسید.
رئیس مجلس ملی حاجی میرزا علی شبستری اجرا شود. نخست وزیر پیشه وری^۱

يك نکته تاريخی

بزرگی کار فرقه هنگامی روشن می شود که ببینیم در هفده سال بعد حکومت شاه با تمامی امکاناتش و با پشتیبانی امریکا با چه چالش های بزرگی روبه رو شد.

رفرم ارضی در يك کشور عقب افتاده با ساخت پوسیده فنودالی و دهقانانی در فقر و فاقه، بی خبری، بدون هیچ پشتوانه مالی کاری به غایت پیچیده، سخت و بغرنج خواهد بود.

از یاد نبریم که مسئله تنها در تصویب قانون اصلاحات ارضی و اراده فرقه بر انجام آن نبود.

گرفتن زمین از دست فنودال ها يك روی مسئله بود، روی دیگر مسئله دهقانانی بود که با باورهای شدیداً مذهبی، حاضر به گرفتن زمین نبودند و این کار را غصب اموال مردم و غیرشرعی می دانستند. پس توجیه این مردم و آگاهی دادن به حقوق حقه تاریخی؛ آن هم در مدتی کوتاه، کاری جانفرسا و استخوان شکن بود.

۱. آذربایجان، شماره ۱۷۳، مورخه ۱۳۲۵/۱/۲۶.

علل شکست فرقه

فرقه از همان روز تأسیس دوازدهم شهریور ۱۳۲۴، برای ارتجاع حاکم قابل تحمل نبود. لذا رژیم اولین فرصتی که پیدا می کرد بساط فرقه را برمی چید. پس فرقه دو راه در جلو پا داشت.

۱- به عنوان حزبی سیاسی، فعالیتی سیاسی کند، و به دنبال راه کارهای قانونی برای تحقق برنامه اش بگردد. که پیشه وری خود این راه را رفته بود و در مجلس چهاردهم پاسخ آن را گرفته بود. پس باید در بیرون از حاکمیت مثل حزب توده می ماند و منتظر لحظه مناسب می بود. این لحظه سرانجام در بیست و هشتم مرداد روشن شد.

۲- راه دوم، استفاده از حضور ارتش شوروی در آذربایجان بود. کاری که انجام گرفت. قبضه کردن قدرت سیاسی با سرعت تمام و بالا کشیدن خود در حد یک حکومت ملی قرار دادن حاکمیت در برابر کاری انجام شده. تا این مرحله کار فرقه اجتناب ناپذیر بود. شرایط داخلی و جهانی نیز به نفع فرقه بود. اما سال ۱۳۲۵، سال خوبی برای فرقه نبود.

در نخستین روزهای این سال، امریکا به شوروی اخطار کرد که از ایران خارج شود. هرچند بعدها ادعا شد این اخطار يك اولتیماتوم اتمی بوده است. اما به هرحال يك امتیاز منفی برای فرقه در توازن جهانی به حساب می آمد.

در این اخطار يك یادآوری نهفته بود که کمتر به آن اشاره شده است. ایران در تقسیم بندی بعد از جنگ جزء سهمیه امریکا و انگلیس بود. پس شوروی نمی توانست به آن دست درازی کند.

شوروی به عنوان بزرگترین حامی فرقه، از بهمن ماه بازی نفت در برابر فرقه را با قوام شروع کرده بود و این بازی بالاخره منجر به قرارداد قوام- سادچیکف در ۱۶ فروردین و خروج ارتش شوروی در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ از ایران شد.

پس توازن جهانی به تمامی علیه فرقه بود.

ببینیم وضعیت در داخل چگونه بود: در آذربایجان فرقه موافقین و مخالفینی داشت. اصلاحات ارضی فرقه، فتوادل های بزرگ آذربایجان را که فرار کرده بودند و املاک شان مصادره شده بود یا در آذربایجان مانده بودند و املاک شان مشمول اصلاحات نشده بود اما مشمول قانون مالک - رعیت شده بود و دیگر نمی توانستند مثل سابق خون دهقانان را بکنند، در مقابل خود داشت. بخش هایی از تجار و مردم عادی که از تندروی های مهاجرین ناراحت بودند و یا از اصلاحات فرقه به وحشت افتاده بودند نیز جزء مخالفین آشکار و پنهان فرقه بودند.

ارتش به تمامی علیه فرقه بود. چرا که در خلع سلاح پادگان ها و اخراج آن ها از منطقه غرور نظامی آن ها جریحه دار شده بود و از طرف دیگر تحت تأثیر تبلیغات دولتی، این اقدامات را مقدمه جدایی آذربایجان از ایران می دیدند. روحانیت آذربایجان هم در بخش هایی بی طرف و در بخش هایی جانبدار بود.

فرقه علی رغم احترام به معتقدات مذهبی مردم و برخورد احترام آمیز با روحانیت نتوانست حمایت روحانیت را کسب کند. به ویژه اصلاحات ارضی به روحانیت وابسته به زمین را به شدت نسبت به فرقه برمی انگیزت. همین روحانیت در ۱۳۴۱ که شاه تصمیم گرفت اصلاحات ارضی را خود پیش ببرد کار را به جنگی تمام عیار کشاند.

با این همه فرقه بخش وسیعی از مردم را در پشت سر خود داشت. اما این بخش چه به خاطر محاصره اقتصادی تهران و چه به لحاظ وضعیت بحرانی جامعه، می توانست حمایت خود را از فرقه دریغ کند و وضعیت نامتعادلی داشت.

در خارج از آذربایجان، بخش های دمکرات جامعه که ابتدا از تشکیل فرقه استقبال کرده بودند و نهضت آذربایجان را پایگاهی برای رهایی تمامی ایران می دیدند به خاطر اصرار فرقه بر زبان و محلی بودن نهضت از فرقه فاصله گرفتند و منتظر ماندند تا ببینند جنگ فرقه و حکومت به کجا می کشد.

پس فرقه سه راه در پیش داشت:

۱- اعلام استقلال بکند. که با وضعیت نیروها در سطح جهان این استقلال به رسمیت شناخته نمی شد و به جایی نمی رسید. کاری که فرقه بعضاً در روزنامه اش حکومت تهران را تهدید می کرد که ممکنست آذربایجان ایرلند شود.

۲- به آذربایجان جنوبی ملحق می شد. اندیشه ای که در بخشی از فرقه که عمدتاً مهاجرین بودند عمل می کرد. و حتی این عده طوماری امضا کردند و برای استالین فرستادند و خواستار وحدت با آذربایجان شوروی شدند. اما

این کار در اندیشه پیشه وری نبود. پیشه وری در میهمانی شامی که بعدها در آذربایجان شوروی شرکت داشت و باقراوف ضمن انتقاد از او، دلیل شکست فرقه را تعلل در وحدت با آذربایجان جنوبی اعلام داشت، ضمن رد این کار علت شکست فرقه را دیر متحدشدن فرقه با احزاب مترقی ایران اعلام کرد. و این، نشان دلبستگی پیشه وری به ایران و مخالفت او با وحدت بود.

اگر به راستی پیشه وری یا جریان جدایی خواه فرقه آنقدر قوی بود که می توانست آذربایجان را از ایران جدا کند، بهترین زمان برای جدایی و پیوستن به آذربایجان جنوبی بود و تا حکومت ایران به خود می آمد و می خواست با شکایت در سازمان ملل کار را به پیش ببرد آذربایجان از ایران جدا شده بود و از این به بعد بازگرداندن آذربایجان به سادگی ممکن نبود.

اما پیشه وری در پی جدایی از ایران نبود و انتقاد باقراوف از زاویه ناسیونالیسم ترک به پیشه وری انتقاد به جایی است.

۳- راه سوم، حرکت با شرایط جدید و عقب نشینی تاکتیکی بود. فرقه توصیه های شوروی را پذیرفت و تن به مذاکره با قوام داد. مجلس ملی، و حکومت ملی را منحل کرد و به انجمن ایالتی، استانداری رضایت داد و سعی کرد با دیگر احزاب مترقی نزدیک شود.

از اردیبهشت به بعد شمارش معکوس برای سرکوب فرقه آغاز شد. فرقه یک راه بیشتر نداشت و آن راه مقاومت و در نهایت عقب نشینی به مناطق کوهستانی و سازماندهی به یک جنگ توده ای طولانی مدت بود.

اما مقاومت و پایداری در برابر حکومت تهران تنها یک راه داشت، فاصله گرفتن از شوروی.

اما فاصله گرفتن از شوروی برای فرقه ممکن نبود. فرقه دچار چند مشکل بود.

۱- محدودیت زمانی: فرقه برای استقلال مالی و نظامی خود نیازمند فرصت بیشتری بود و این فرصت از سوی ارتجاع به او داده نمی شد. شاید فرقه اگر زمان بیشتری می داشت می توانست با سازماندهی توده ها و نفوذ هرچه بیشتر در مردم به يك حزب صددرصد مستقل تبدیل شود.

۲- مشکل معرفتی فرقه:

رهبران فرقه درك روشنی از سوداگری حقیرانه روس ها نداشتند. هرچند پیشه وری طبق روایت نوروزاف در ملاقاتش با باقراوف تا حدودی بر اپورتونیسم روس ها واقف بود. اما این دید نه در پیشه وری و نه در دیگران آنقدر عمیق نبود تا به این درك برسند که شوروی روی آن ها معامله خواهد کرد.

۳- وابستگی: وابستگی فرقه به حدی بود که جناح پیشه وری قادر نبود بدون موافقت روس ها دست به مقاومت بزند.

به هر روی، شرایط داخلی و خارجی، فرقه را وارد سراشیبی کرده بود که نهایت آن شکست محتوم بود.

پیشه وری در تهران

بیست و نهم اسفند ۱۳۲۴ سادچیکف سفیر جدید شوروی به ایران آمد، و این نشانه فصل جدیدی در روابط ایران و شوروی بود. معنای دیگر این نزدیکی، دوری شوروی از فرقه بود.

پنج روز بعد (پنجم فروردین)، شوروی طی اطلاعیه ای بخشی از خاک ایران را تخلیه کرد و یازده روز بعد قرارداد قوام - سادچیکف امضا شد. این قرارداد، ناقوس مرگ فرقه بود. شوروی پذیرفت که از چهارم فروردین تا یک ماه و نیم بعد ایران را تخلیه کند و اعلام داشت مسئله آذربایجان یک مسئله داخلی است.

مسئله داخلی

در عرف دیپلماتیک مساعدت های معنوی برای حل مناقشات قومی یعنی از پشت خنجر زدن به طرف درگیر. اعلام این که مسئله آذربایجان یک امر داخلی است یعنی مجوز سرکوب و قلع و قمع کردن فرقه.

جنبش انقلابی ایران در قضیه جنگل نیز با همین واژه های خیانت بار آشنا بود. در دوران های بعد نیز سیاستمداران حقیر روسی بر پشت میزهای مذاکره بعد از گرفتن مبالغی ناچیز، همین واژه ها را اعلام کردند و جنبش انقلابی را در زیر ساطور رژیم تنها گذاشتند.

سی و یکم فروردین نخستین درگیری ها بین نیروهای دولتی و نیروهای فرقه صورت گرفت. قوام در حال تست کردن نیروهای فرقه بود.

بیانیه هفت ماده ای قوام

دوم اردیبهشت، قوام بیانیه هفت ماده ای خود را برای حل مسئله آذربایجان اعلام کرد. این بیانیه هرچند امتیازاتی را به فرقه داد اما قوام به دنبال چیز دیگری بود. ابتدا ببینیم بیانیه قوام را.

تصمیم هیئت وزیران و ابلاغیه دولت درباره آذربایجان

اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل ۲۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمن های ایالتی - ولایتی تصویب شده در آذربایجان به طور ذیل تصریح و تأیید می گردد:

۱- رؤسای کشاورزی، بازرگانی، پیشه، هنر، حمل و نقل محلی و فرهنگ، بهداری، شهربانی و دوایر دادرسی، دادستانی و ناظر دارایی به وسیله انجمن های ایالتی - ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲- تعیین استاندار با جلب نظر انجمنهای ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳- زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می باشد و کارهای دفاتر در اداره های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبانهای فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می گیرد اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می گیرد.

۴- هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت در آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵- فعالیت سازمانهای دمکراتیک در آذربایجان و اتحادیه ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶- نسبت به اهالی و کارکنان دمکراسی آذربایجان برای شرکت آن ها در نهضت دمکراتیک در گذشته تصمیمات به عمل نخواهد آمد.

۷- با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر - قوام السلطنه^۱

این بیانیه برخلاف ظاهرش که نکات قابل قبولی داشت در پی آن بود تا ابتدا دولت ملی و مجلس ملی را از بین ببرد. چرا که اگر قوام حرف آخر را می زد، امکان آن بود که دولت ملی با اعلام استقلال و یا با پیوستن به آذربایجان جنوبی بازی را وارد فاز بغرنجی کند. پس قوام با یک عقب نشینی حساب شده سعی کرد پیشه وری را به پای میز مذاکره بکشاند.

پیشه وری نیز با پذیرش بیانیه هفت ماده ای به عنوان نقطه شروع مذاکرات پذیرفت که با قوام به مذاکره بنشینند. پس در ۸ اردیبهشت، به همراه جهانشاهلو و فریدون ابراهیمی، صادق دیلمقانی، تقی شاهینی و

^۱. روزنامه داد شماره ۷۴۰، مورخه ۲۵/۲/۳.

محمدحسین سیف قاضی راهی تهران شد و پس از پانزده روز مذاکره بر موارد ذیل با قوام به توافق رسید:

نکات مهم این مذاکرات

۱-پیشه وری در این مذاکرات بزرگترین عقب نشینی را انجام داد. تبدیل حکومت ملی به استانداری و مجلس ملی به انجمن ایالتی، یعنی خداحافظ خودمختاری!

۲- پیشه وری در این مذاکرات از دو سو تحت فشار بود. از سوی باقراوف و عمالش که پیشه وری را تشویق می کردند از خواسته های اصلی پایین نیاید و از سوی سادچیکف سفیر شوروی که پیشه وری را تشویق می کرد با گرفتن هر امتیازی که قوام می دهد قضیه را فیصله دهد.

۳- در این مذاکرات سادچیکف سعی می کرد وزن قوام را سنگین کند. قوام هم هروقت که نمی توانست حرف خود را پیش ببرد به سادچیکف متوسل می شد.

۴- پیشه وری علی رغم فشار سادچیکف مقاومت می کرد و این نشاندهنده شخصیت نسبتاً مستقل او در مذاکرات بود. به همین علت وقتی سادچیکف احساس کرد که پیشه وری به خواسته های او تن نمی دهد متوسل به استالین شد و استالین آن نامه معروف را به پیشه وری نوشت.

۵- استالین، پیشه وری را متهم به چپ روی کرد و گفت که در ایران شرایط انقلابی حاکم نیست و صلاح شوروی و آذربایجان در آن است که با قوام که

با جناح دیگر در جنگ است کنار بیاید و شوروی به خاطر مصلحت های بزرگتری نمی تواند از نهضت حمایت کند.

استالین در این نامه ضمن رد نظر پیشه وری، گفته بود که روس ها پشت آن ها را خالی کرده اند. تلاش کرد که این عمل را به فشارهای جهانی علیه شوروی نسبت دهد. اما روند حوادث نشان داد که پیشه وری به درستی به این حقیقت پی برده بود.

۶- پیشه وری پس از نامه استالین به روشنی دریافت که روی آن ها معامله شده است. به گونه ای که حتی ممکنست آن ها را دستگیر کنند.

۷- مسئله اساسی عدم توافق در این مذاکرات انحلال قشون ملی و استقرار نیروی نظامی در آذربایجان بود.

۸- مذاکرات تهران فرصت مناسبی بود که پیشه وری مذاکرات را نیمه تمام بگذارد؛ به تبریز برگردد و اعلام استقلال یا جدایی کند. اما پیشه وری نه در پی استقلال بود و نه جدایی.

پیش بینی درست و يك درس تاریخی

در مذاکرات تهران مسئله زبان و انجمن های ایالتی و تعداد نمایندگان و تخصیص مالیات، همگی فرع دو مسئله اساسی بود:

۱- انحلال حکومت ملی

۲- انحلال قشون ملی

پیشه وری به درستی می گفت: «مادامی که در ارتش و ژاندارمری اصلاحاتی به عمل نیاید نمی تواند به فکر دمکراتیک، سلسله جنبانان آن

اطمینان داشت. آذربایجانی زیر این بار نمی رود که این ها به آنجا پا گذشته و نهضت دمکراتیک آنجا را که به سرعت روبه تکمیل است به زور تفنگ از بین ببرند.¹»

انحلال حکومت ملی، آذربایجان را از استقلال و جدایی دور می کرد. و انحلال قشون ملی، دستاوردهای به دست آمده را بلاذفاع می گذاشت. پیشه وری به درستی ارزیابی می کرد که آن ها در صدد آنند که به آذربایجان بیایند و به زور تفنگ نهضت را از بین ببرند. کاری که هفت ماه بعد صورت گرفت. اما این پیش بینی درست، حاوی یک درس بزرگ تاریخی هم بود.

تا زمانی که جامعه یک جامعه دمکراتیک نباشد و نهادهای دمکراتیک نتوانند از آزادی های فردی، اجتماعی و حقوق شهروندی دفاع کنند هر حقی از حقوق شهروندی هر آینه در معرض خطر است. به قول هیچ دیکتاتوری نمی توان اعتماد کرد. جامعه باید دارای مکانیسم ها و نهادهایی باشد که بتوانند عملاً از حقوق افراد دفاع کنند.

یک نهضت انقلابی، هرآن باید قادر باشد، از دستاوردهای به دست آمده دفاع کند. این دفاع، عملی نخواهد بود الا با حضور سازمان یافته و مسلحانه مردم.

¹. روزنامه داد ۲۵/۲/۲۲

موافقتنامه تبریز

قوام برای غیرقابل برگشت کردن مذاکرات تبریز هیئتی سیاسی - نظامی به ریاست مظفر فیروز، معاون نخست وزیر، به تبریز فرستاد (بیست و یکم خرداد ۱۳۲۵).

این هیئت طی مذاکراتی در تاریخ بیست و سوم خرداد موافقتنامه چهارده ماده ای تبریز را منتشر کرد.

در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفت گانه، ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد که مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجرا گذاشته شود:

۱- نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه گردد:

رئیس دارایی نیز بنابر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

۲- چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردیده که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور، استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

۳- نظر به تحولات اخیر در آذربایجان، دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید ایالتی - ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخاب انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فوراً شروع خواهد شد.

۴- برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده اند و با امضای این قرارداد. جزء ارتش ایران محسوب می شوند. موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آنرا هرچه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

۵- نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید هفتاد و پنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و بیست و پنج درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور به مرکز فرستاده شود.

تبصره ۱ - مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کاملاً برعهده و منحصر به دولت خواهد بود. توضیح اینکه تلگرافات انجمنهای ایالتی - ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

تبصره ۲ - ساختمان و تعمیر راه های شوسه اساسی برعهده دولت و احداث، تعمیر راه های فرعی و محلی برعهده انجمن ایالتی آذربایجان است.

تبصره ۳ - دولت برای قدردانی از خدمات برجسته آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فداکاری هایی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده اند قبول نمود که بیست و پنج درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده ۶ - دولت قبول می کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هرچه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد. بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۷ - قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه به نام فدایی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور و همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

تبصره ۱ - نظر به اینکه در سنوات اخیر در اثر بعضی اعمال، نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به اینکه رئیس دولت شخصاً فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می رود موافقت شده که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده ۸ - نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردید آنچه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوط به آنرا در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارات مالکین و یا تعویض املاک کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۹ - دولت موافقت می کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی محلی، مستقیم مناسب و متساوی شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آنرا به قید فوریت خواستار شود. دولت همچنین قبول می نماید به منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف، به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید دو فوریت تقاضای آنرا بنماید تا پس از تصویب به وسیله انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام گردند.

ماده ۱۰ - ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۳ و ۴ خواهد بود.

ماده ۱۱ - دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نمایند.

ماده ۱۲ - به ماده ۳ ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیّه دارای ابهام می باشد جمله زیر اضافه می گردد.

در مدارس متوسطه و عالیّه تدریس به زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دمکراتیک اصول مترقی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد.

ماده ۱۳ - دولت موافقت دارد که اکراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقتنامه برخوردار بوده و طبق ماده ۳ ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان خودشان تدریس نمایند.

تبصره - اقلیت های مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی نیز حق خواهند داشت تا کلاس پنجم به زبان خود تدریس نمایند.

ماده ۱۴ - چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری ها را جهت تمام ایران روی اصول دمکراسی یعنی رأی عمومی، مخفی، مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد نماید به مجرد تصویب قانون مزبور، انتخابات انجمن شهرداری ها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات جدید انجمن های شهرداری فعلی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهند داد.

ماده ۱۵ - این موافقتنامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گذارده می شود - تبریز به تاریخ ۱۳۲۵/۳/۲۳ مظفر فیروز - پیشه وری^۱

۱. ایران ما، شماره ۵۷، مورخه ۲۵/۳/۲۶.

نکات مهم این موافقتنامه

- ۱- بر انحلال مجلس ملی و دولت ملی تأکید شد.
- ۲- نیروهای مسلح فرقه که به فدایی معروف بودند به ژاندارمری ملحق شدند و وضعیت فرماندهان آن به عهده کمیسیونی گذاشته شد.
- ۳- اصلاحات ارضی در بخش اراضی دولتی موقتاً پذیرفته شد، اما موکل شد به تصویب مجلس پانزدهم، ولی تقسیم اراضی مالکین رد شد.
- ۴- زنجان با جمعیت یک میلیون نفری که به دروازه آذربایجان معروف بود از آذربایجان جدا شد.
- ۵- اصلاحاتی به نفع آذربایجان در نظر گرفته شد.
- ۶- مسئله آموزش به زبان ترکی در مدارس متوسطه و عالییه همراه با زبان فارسی پذیرفته شد.

مجلس پانزدهم، قتلگاه فرقه

یک سند از اسناد تاریخی وزارت خارجه آمریکا:

«نخست وزیر ایران در هیجدهم فروردین ۱۳۲۵، به یکی از صاحب منصبان امریکا اطلاع داد که او در اندیشه دعوت از یک کمیسیون آذربایجانی می باشد که با یک کمیسیون ایرانی وارد مذاکره شوند او همچنان اظهار داشت که تفسیر مطبوعات و دیگران از این اعلامیه بر این اساس که نیروی تأمینیه پس از عقب نشینی سپاهان شوروی به آذربایجان گسیل نخواهد شد

نادرست می باشد و نیروی ژاندارمری و ارتش به موقع خود به آن ولایت گسیل خواهند گردید.»

استراتژی قوام، استراتژی پیچیده ای بود:

۱- ابتدا باید شوروی متقاعد می شد و ارتش خود را از ایران خارج می کرد. این کار در نوزدهم اردیبهشت به پایان رسید.

۲- شوروی باید حمایت خود را از فرقه دریغ می داشت. این کار نیز با قرارداد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی انجام شد.

۳- باید دولت ملی و مجلس ملی به استانداری و انجمن ایالتی تبدیل می شد که شد.

۴- باید اصلاحات در حرف پذیرفته می شد که شد، اما انجام آن ها موکول شد به تصویب مجلس پانزدهم.

۵- انتخابات باید در امنیت کامل برگزار می شد. شرط امنیت اعزام ارتش به ایالات مختلف بود.

۶- ورود ارتش به آذربایجان یعنی پایان حیات سیاسی فرقه.

قوام، این سیاست را گام به گام به پیش می برد. در موافقتنامه تهران چیزهایی داد و چیزهایی گرفت. در نشست تبریز قول هایی داد که انجام آن ها منوط شد به تصویب مجلس پانزدهم. معنای آن این بود که تا مجلس پانزدهم تشکیل نشود این تعهدات انجام شدنی نیست. ضمن آن که تضمین هم داده نمی شود که اگر مجلس پانزدهم این تعهدات را تصویب نکرد، تکلیف فرقه چه می شود. قوام دقیقاً به همان شکلی سر فرقه کلاه گذاشت که سر شوروی کلاه گذاشته بود. يك تاکتيك برای دو کار.

تعهدات پا در هوا

- ۱- پذیرش اصلاحات ارضی به شرط تصویب در مجلس پانزدهم؛
- ۲- قول انجام اصلاحات عمرانی در آذربایجان؛
- ۳- قول انضمام تکاب و سردشت به آذربایجان؛
- ۴- قول بردن لایه انتخابات دمکراتیک؛ حق رأی زنان و افزایش نمایندگان آذربایجان در مجلس؛
- ۵- بردن لایحه جدید انتخابات انجمن های شهرداری به مجلس و شروع انتخابات بعد از تصویب مجلس؛
- ۶- بردن لایحه تقسیم خالصجات به مجلس و اجرای آن در سراسر کشور؛
- ۷- تصفیه ژاندارمری و تغییر نام آن.

يك سؤال کلیدی

سؤالی که در اینجا مطرح می شود و مسلماً برای رهبران فرقه نیز مطرح شده است این است که این تعهدات که همه موکول به مجلس پانزدهم شده است چه تضمینی برای تصویب دارد. اگر مجلس تشکیل شد و این تعهدات تصویب نشد، پاسخگوی این تعهدات کیست؟

قوام با زیرکی تمام، ابتدا روس ها را فریب داد. به روس ها قبولاند که مجلس پانزدهم را با قدرتی که دارد از نمایندگان حزب خود پر می کند و آن وقت در مجلسی که او اکثریت دارد این تعهدات را به تصویب می رساند. پس تمامی تعهدات برمی گشت به قوام، و قوام توانسته بود شوروی، حزب توده و

حتی پیشه‌وری را متقاعد کند که او در انجام تعهداتش صداقت دارد. نگاه کنیم.

۱- به محض زمامداری آقای قوام السلطنه چون بر ما مسلم گردید که موضوع اصلاح و روابط با همسایگان در سر لوحه برنامه ایشان قرار گرفته است و مصمم هستند سیاست خارجی ایران را بر اساس محکم و متینی بنیان نهند و در امور داخلی دست به یک سلسله اصلاحات اساسی به منظور تأمین آزادی و رفاه حال مردم ایران بزنند، همچنین چون واضح شد که آقای نخست وزیر عزم دارند موضوع آذربایجان را به نحو منطقی و صحیحی که شایسته یک دولت دمکرات و متمدنی است حل نمایند بدون هیچگونه قید و شرطی با تمام نیروی تشکیلاتی خود از ایشان پشتیبانی نمودیم.

این، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده است در بیست و سوم خرداد ۱۳۲۵ در روزنامه رهبر. فراموش نکنیم که نخست وزیری قوام در مجلس با رأی شکننده‌ای به تصویب رسید و آن هم با اختلاف تنها یک رأی. رأیی که دکتر رادمنش دبیر کل حزب توده با کامیون زغال خود را به تهران رساند تا رأیش را به نفع نخست وزیر قوام به صندوق بیندازد.

حزب توده تا روزی که قوام آنها را از کابینه خود بیرون کرد برای حضرت اشرف سنگ تمام گذاشتند. او را به کلپ حزب دعوت کردند و از او به منزله یک سیاستمدار بزرگ استقبال کردند.

۲- پیشه‌وری که در روزنامه آژیر به درستی قوام را پیرمردی جاه طلب معرفی کرده بود که قدرت عجیبی در فریب نیروهای انقلابی و در سرکوب

آزادیخواهان دارد در بازگشت از تهران پس از مذاکراتش با قوام، طی نطقی چنین گفت:

آقای قوام السلطنه شخصاً حسن نیت دارند ولی آن‌ها به من گفتند که فرمانده کل قوا و مقامات غیرمسئول (محمدرضا پهلوی) به اینکار رضایت ندارند. ۱۳۲۵/۲/۲۵، پیشه‌وری پس از نشست تبریز و موافقتنامه تبریز در مورد قوام چنین گفت: «اگر آقای قوام السلطنه در سراسر عمر خود هیچ کاری انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را درباره زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت، احترام عمیق و قلبی مردم را نسبت به خود جلب خواهد کرد. تا مدارس ملی ما برپاست نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما به سر زبان نسل‌های آینده جاری خواهد بود.

۳- در حالی که شوروی تقاضای حکیمی نخست‌وزیر را برای سفر به شوروی رد کرد استالین شخصاً پاسخ دوستانه‌ای به قوام داد. با تقاضای او موافقت کرد و هواپیمایی از مسکو برای آوردن قوام به ایران فرستاد. در مسکو نیز از او در حد یک رئیس‌جمهور یا یک پادشاه استقبال به عمل آورد. هنگامی که در مذاکرات تهران، پیشه‌وری سرسختی نشان می‌داد استالین طی نامه‌ای به پیشه‌وری نوشت:

«... باید به قوام کمک کنیم و آنگلو فیل‌ها را منزوی کنیم و برای بسط دموکراسی در ایران پایگاهی به وجود بیاوریم.»

این باور تا آنجا نفوذ می‌کند که مطبوعات شوروی قوام را بزرگترین سیاستمدار شرق می‌نامند.

اما قوام همان بود که بود. همان شجرهٔ خبیثه ای بود که فرخی یزدی به او لقب داده بود. همان پیرمرد خودخواهی بود که در فریب و خفه کردن آزادیخواهان ید طولایی داشت. اما و رای تمامی این ها قوام يك سیاستمدار پراگماتیست بود. قوام استاد استفاده از امکانات موجود بود. برای او مهم نبود که حزب توده و شوروی دشمنان ایدئولوژیک او هستند. مهم اتحادهای موقتی بود که او را به اهدافش نزدیک می کرد.

اشتباه استالین، حزب توده و پیشه وری در آن بود که از اختلاف او با رضاشاه، و شاه و ترس شاه از قوام و مخالفت قوام با سیاستمداران انگلوفیل که واقعی بود نتیجه ای غلط می گرفتند. برای قوام در تحلیل نهایی جنگ طبقات مطرح بود و وحدت و اختلاف او را منافع تاریخی - طبقاتی اش تعیین می کرد نه مخالفت او با قدرت مطلقهٔ رضاشاه و محمدرضاشاه.

فصل های توطئه

نهضت دمکراتیک آذربایجان را می توان به چهار مرحله تقسیم کرد:

۱- دوران فراز نهضت

این دوران که از بیانیه دوازدهم شهریور شروع و به حکومت ملی ختم می شود دوران فراز جنبش انقلابی است. در این دوران نهضت موفق می شود سنگرهای سیاسی، اقتصادی و نظامی ارتجاع را یک به یک تسخیر کند. این دوران، دوران همسویی منافع خلق با منافع شوروی است.

۲- دوران سکون نهضت

این دوران از سفر قوام به مسکو در بهمن ۱۳۲۴ شروع و به مذاکرات تهران و موافقتنامه تبریز ختم می شود. پایان این دوران خرداد ۱۳۲۵ است. در این دوران منافع خلق با منافع شوروی همسو نیستند. شوروی در صدد معامله کردن روی نهضت است. نهضت مجبور می شود وارد يك دوران سکون و مذاکره و عقب نشینی شود. با این حال هنوز نهضت در دوران قدرت خود است.

۳- دوران سوم: دوران توطئه

در این دوران، ارتجاع به خود می آید. به پیروزی هایی در جبهه جهانی نایل آمده است. حمایت امریکا، انگلیس و سکوت شوروی را پشت سر خود دارد. پس سعی می کند با توطئه های گوناگون، نهضت آذربایجان را از دیگر نیروها ایزوله کند و به محاصره کامل درآورد. برای اینکه ببینیم ارتجاع تا چه حد در این مرحله موفق است ابتدا به روزشمار این دوران نگاه می کنیم؛ پس به جمع بندی آن می پردازیم.

روز شمار دوران توطئه

۱- خرداد ۱۳۲۵

- تشکیل انجمن ایالتی خوزستان؛
- تشکیل اتحادیه عشایر خوزستان؛
- تشکیل حزب دمکرات قوام.

۲- تیر ۱۳۲۵

- سرکوب خونین اعتصاب سراسری کارگران نفت توسط اتحادیه عشایر؛

- آمدن ناوهای جنگی انگلیس به شط العرب؛
- تشکیل حکومت ائتلافی قوام با حزب توده و حزب ایران؛
- حمله به کلپ های حزب توده و اتحادیه های کارگری در تهران، اصفهان، شیراز.

۳- مرداد ۱۳۲۵

- گماردن مستشاران امریکایی در پست های نظامی؛
- ورود سلاح های سنگین امریکایی به ایران؛
- تسلیح، سازماندهی و آموزش نظامی عشایر مخالف فرقه.

۴- شهریور ۱۳۲۵

- ملاقات مستر ترات مأمور سیاسی انگلیس با رشیدیان، صارم الدوله و جهانشاه خان فرماندار بختیاری در تنگه بیدگان و دهنه چهار محال؛
- پیوستن خسرو خان قشقایی به ایل قشقایی؛
- رفتن سفیر انگلیس به اصفهان؛
- توطئه اشغال اصفهان توسط عشایر مسلح، کشتن سران حزب توده و اتحادیه های کارگری و اعلام حکومت خودمختار در اصفهان؛
- دستگیری مرتضی قلی خان، جهانشاه صمصام، امیر بهمن و احمد قلی از سران عشایر به جرم توطئه اشغال اصفهان توسط دولت؛
- دستگیری سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان به جرم همکاری با توطئه گران؛
- استعفای وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش، رئیس شهربانی کل کشور در اعتراض به دستگیری سرهنگ حجازی توسط دولت؛

- ملاقات مستر جيكاك و حشمت الدوله فریود مستشار قضایی شركت نفت در باغ ارم با خسروخان قشقایی؛
 - حملۀ مسلحانه قشقایی ها به پادگان ها و پست های ژاندارمری؛
 - تلگراف ناصرخان قشقایی به قوام و تقاضای اخراج وزیران توده ای از کابینه.

۵- مهر ۱۳۲۵

- اعزام هیئتی از سوی قوام برای ملاقات با ناصرخان؛
 - موافقت پنج گانه هیئت با ناصرخان؛
 - آزادی متهمین توطئه اصفهان؛
 - تصرف بوشهر و كازرون توسط عشایر مسلح؛
 - آمدن سرلشكر زاهدی به تهران و ملاقات با شاه و قوام؛
 - اعزام سرلشكر زاهدی توسط قوام برای توافق با شورشیان فارس؛
 - دستور انتخابات پانزدهم توسط شاه؛
 - بیرون آمده چهار وزیر ائتلافی از کابینه قوام؛
 - عزل مظفر فیروز از معاونت نخست وزیری و فرستادن او به مسكو به عنوان سفیر؛

- به بن بست رسیدن مذاکرات هیئت آذربایجان با دولت؛
 - توافق چهار ماده ای هیئت آذری با تهران؛
 پس از مذاکرات مسكو و توافق شانزدهم فروردین و خروج ارتش شوروی در نوزدهم اردیبهشت، ابتکار عملی باز در دست ارتجاع به رهبری شاه و قوام

افتاد. اما سرکوب علنی و بی پرده جنبش آذربایجان ممکن نبود. جنبش مسلح و آماده دفاع از خود بود.

پس ارتجاع باید با حرکت در همه جبهه ها نهضت را محاصره، خلع سلاح و آماده سرکوب کند.

۱- سازماندهی ضدانقلاب

قوام در نهم خرداد سال ۱۳۲۵ حزب دولتی و دمکرات را تشکیل داد تا با جمع کردن تمامی مخالفین حزب توده و فرقه، حرکتی موازی برای خلع سلاح حزب توده و شورای متحده کارگری ایجاد کند.

پایه پای این سازماندهی حمله به دفاتر حزب و اتحادیه توسط اراذل و اوباش نیز ادامه داشت.

سازماندهی فنودال ها و ایلات و عشایر مخالف فرقه مثل ذوالفقاری ها توسط ارتش نیز صورت می گرفت.

۲- ایجاد نهضت های قلابی

توسط مأمورین انگلیس، عوامل شاه و قوام، سه نهضت قلابی در جنوب ایران شکل گرفت. هدف آن بود که با ترسانیدن احزاب، نیروها و مردم نشان بدهند در صورت قلع و قمع نشدن فرقه ایران به سوی تجزیه پیش خواهد رفت. بعد از سرکوب فرقه ناصرخان در مصاحبه با اسماعیل پوروالی خبرنگار ایران ما و روزنامه استخر شیراز فاش کردند که تمامی این نهضت ها به دستور شاه و قوام برای سرکوب فرقه جعل شده و فاقد هر گونه مبنای مردمی بوده اند.

۳- فریب حزب توده و فرقه دمکرات

قوام در تاریخ بیست و دوم خرداد هیئتی از آذربایجان را دعوت کرد تا برای ادامه مذاکرات به تهران بیایند. دو ماه این هیئت معطل ماند، اما به هیچ نتیجه قابل قبولی دست نیافت و سرانجام با دست خالی به تبریز بازگشت. در دهم مرداد نیز قوام سه وزیر توده ای و یک وزیر از حزب ایران را به کابینه خود برد.

قوام از این وحدت تاکتیکی با جبهه احزاب آزادیخواه سه هدف داشت.

۱- کسب وجه و محبوبیت

۲- خرید زمان برای جمع آوری نیروها برای حمله نهایی برای رسیدن به این هدف باید از پشت جبهه خود آسوده خاطر می شد. که این وحدت آرامش پشت جبهه را برای او تأمین می کرد.

۳- فریب نیروها از شوروی گرفته تا حزب توده، فرقه دمکرات و دیگران. بدین وسیله قوام وانمود می کرد او فردی ست دمکرات و حاضر است دیگران را در قدرت خود نیز سهیم کند.

نقد فرقه در این مرحله

در تیر ۱۳۲۵، حزب توده و حزب ایران «جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه» را با چهار هدف تشکیل دادند:

۱- مبارزه با ارتجاع و استعمار؛

۲- دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی کشور؛

۳- دفاع از حقوق کارگران؛

۴- اتخاذ تصمیمات مشترك.

دو ماه بعد از این ائتلاف فرقه دمکرات آذربایجان و فرقه دمکرات کردستان نیز به این جبهه ملحق شدند. اما این بدان معنا نبود که این جبهه و به خصوص حزب توده و فرقه دمکرات که مستقیم درگیر ماجرای خودمختاری بودند به توطئه هایی که در شرف تکوین بود واقف شده باشند.

پیشه وری در سی و یکم خرداد ۱۳۲۵، در مصاحبه اش با رادیو تبریز می گوید: «اکنون نهضت ما شکل تازه ای به خود می گیرد. قوام السلطنه می خواهد تهران را از راه ارتجاعی به راه ما بیندازد و از این پس آذربایجان با تمام ایران راه آزادی را در پیش گیرد».

حزب توده نیز در اعلامیه کمیته مرکزی در سیزدهم مرداد چنین می گوید: «این کابینه برخلاف دولت های پیشین برای افکار عمومی اهمیت قائل و ارزش بود و درباره رفع تیرگی سیاست خارجی و حل مسألت آمیز مسأله آذربایجان همان طریقی را برگزیند که تمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت».

اما قوام نه تصمیم داشت تهران را از راه ارتجاعی برگرداند و نه به تمایلات عمومی ملت توجه داشت.

فرقه در این مقطع که دوران توطئه بود هوشیاری لازم را به خرج نداد. فریب سیاست حسن نیت قوام را خورد. به پیروزی سهل و آسان تهران و تبریز دلخوش کرد و به انتظار این نشست تا در کارزار انتخاباتی مجلس پانزدهم، ملت ایران حرف نهایی را بزند. اما پیشه وری فراموش کرد که انتخابات مجلس در کشورهایی چون ما بیشتر نمایش انتخابات در مجلس است و اراده عمومی ملت در مجلس متبلور نمی شود. و در واقع مجلس نماینده ملت نیست.

شاید بتوان گفت که مجلس در دوره اول و دوم تا حدودی بیانگر اراده بخشی از ملت بود، اما در دوره های سوم تا چهاردهم مجلس، دولت و حاکمیت نماینده واقعی مردم نبود. اراده مردم به طور حقیقی در مجلس متبلور نبود. مجلس نماینده طبقات فرادست بود که از حاکمیت خود توسط ابزاری به عنوان مجلس دفاع می کرد.

يك درس بزرگ

مجلس پدیده کارایی، به طریق اولی است. دمکراسی نعمت بزرگی است. دمکراسی انقلاب بدون خونریزی است. ملت در هر چهار سال یکبار به خیابان ها می آید و حکومت گران نالایق را به زیر می کشد و نمایندگان خود را به هرم قدرت نزدیک می کند. اما تمامی این آمدن ها و به زیر کشیدن ها به شکل مسالمت آمیز است. تمامی این ها، پروسه هایی انسانی، متمدنانه و آرمانی است. لذا نباید از نظر دور داشت که در کشورهای که دمکراسی نهادینه است تاریخاً نهادینه شده، اما در کشورهای استبدادی که دمکراسی بیشتر نمایش دمکراسی است؛ راهی است برای فریب مردم. حزب انقلابی باید تا به آخر آماده و دست به قبضه شمشیر باشد. تا در نبرد نهایی، ارتجاع را برای همیشه از قدرت دور کند و این پدیده به پروسه ای بی بازگشت شود. فرقه از این درس اساسی غافل ماند و در رؤیای مجلس پانزدهم به خواب عمیقی رفت.

مرحله چهارم: تهاجم و شکست

در تاریخ بیست و چهارم شهریور، مظفر فیروز اعلام کرد تا زنجان تخلیه نشود و قضیهٔ آذربایجان حل نگردد انتخابات شروع نخواهد شد^۱. پس خط سیر ارتجاع مشخص بود: اول زنجان بعد تبریز و بعد مجلس پانزدهم.

تهاجم به زنجان

قوام در مذاکراتش روی زنجان، تأکید اساسی داشت که زنجان جزء ایالت آذربایجان نیست. پس باید نیروهای فرقه آنرا تخلیه کنند و حفاظت آن به نیرویی ۶۰۰ نفره از ژاندارمری محول شود که ۳۰۰ نفر آن از سوی تهران و ۳۰۰ نفر آن از فداییان محلی فرقه باشد. و از آن جایی که مردم زنجان از این نگران بودند که بعد از تخلیهٔ فرقه از زنجان، این خطه توسط نیروهای ذوالفقاری و یمینی و اسلحه دارباشی از فتوئال های خونخوار آن منطقه قتل عام شوند؛ لذا قرار شد که نیروهای این سه گروه خلع سلاح و رهبران آن به تهران منتقل شوند.

فرقه به این قول و قرارها باور داشت، اما مردم زنجان باور نداشتند. پس در اواخر آبان، عدهٔ کثیری از مردم، قوام را به تلگراف حضوری دعوت و اعلام کردند که خمسه جزء ایالت آذربایجان است. اما قوام در جواب یکی از رهبران فرقه در زنجان گفت: «فرزندم مرا يك فرد دمكرات بشناس. من به هیچوجه

^۱. روزنامه ایران ما ۱۳۲۵/۶/۲۹

زنجان را از آذربایجان جدا نخواهم کرد. ولی چون از نظر قانون تقسیمات کشوری، خمره جزء آذربایجان نیست لذا اجرای درخواست شما مستلزم آن است که قانون مربوطه به تصویب مجلس برسد. من به شما قول می‌دهم که به محض افتتاح مجلس، ماده واحده ای را در این مورد به تصویب رسانده خمره را به آذربایجان ملحق سازم.»

اول آذر ۱۳۲۵، زنجان تحویل نیروهای دولتی داده شد و فدائیان خلع سلاح شدند اما ارتش که تحویل مسالمت آمیز زنجان در برنامه اش نبود در واگن های حمل گندم نیروی نظامی و توپ و تانک وارد کرد و زنجان تسلیم شده را، مسلحانه تسخیر کرد و کشتار مردم توسط اراذل و اوباش و معتادین و فواحش و سایر نیروهای مخالف فرقه آغاز شد. اولین قربانی این کشتار، شیخ محمد آلاسحق پیرمردی روحانی بود که هواداری از فرقه می‌کرد. پس جنایات نیروهای ذوالفقاری که از خان های رانده شده زنجان بودند آغاز شد. قوام نیز که تا دیروز مردم زنجان را فرزندان خود می‌نامید طی اطلاعیه ای اعلام کرد که هیچ خدعه و فریبی در کار نبوده است، بلکه تعلل فرقه در تحویل زنجان و سوءقصد به جان سرهنگ بواسحق، رئیس هیئت اعزامی تحویل زنجان، باعث این مشکلات شده است (سوم آذر ۱۳۲۵).

ارتش توسط نیروهای خود و تفنگچی های مخالف فرقه، و با کمک اراذل و اوباش با مردم زنجان، چون يك شهر فتح شده از کشوری بیگانه عمل نمود، و از هیچ جنایات و قساوتی فروگذار نکرد.

دومین درس فرقه

فرقه باید از تجربه زنجان می آموخت که در جنگ طبقاتی، نژاد، ملیت، زبان مشترک، فرهنگ مشترک، خاک مشترک، کشور مشترک، دین مشترک، به تمامی باد هواست. یک قانون کلی و جهانشمول در تمامی مکان ها و زمان ها عمل می کند: یا دشمن طبقاتی را نابود کن، یا چنان قوی، مسلح و آماده باش که دشمن طبقاتی برای نابودی تو خطر نکند.

در زنجان نه شیخ محمد آلاسحق و نه آن کودکی که در لابه لای فرش های به غارت رفته پیدا شد فرقی نداشتند.

فرقه در کلیت اش باید از سوی دشمنانش سرکوب می شد؛ چه در تشکیلات علنی و چه در سطح سمپات ها و هواداران دور یا نزدیک.

هدف بعدی تبریز

قوام در اول آذر اعلامیه خود را در مورد انتخابات صادر کرد. قوام در این اعلامیه به چند نکته اشاره داشت:

- ۱- برقراری نظم در تمامی حوزه ها؛
 - ۲- فرستادن قوای نظامی بی طرف به استان ها؛
 - ۳- ارسال نیرو به تمام ایران بلااستثنا صورت خواهد گرفت.
- دکتر جاوید از قوام راجع به ارسال قوا به تبریز استعلام کرد. قوام پاسخ داد: بله. اما جز آزادی انتخابات منظوری نیست.

انجمن ایالتی تبریز طی تلگرافی به قوام این کار را اعلان جنگ به آذربایجان دانست، و قوام پاسخ داد که دخالت انجمن بی مورد است.

بیدار شدن تبریز

پیشه وری در پنجم آذر در روزنامه آذربایجان چنین نوشت:

مرتجعین کهنه کاری که شش ماه تمام با حيله و نیرنگ و تردستی ماجراجویانه ای در اغتنام فرصت می کوشیدند، بالاخره چهره واقعی خود را آشکار ساختند و رئیس دولت که تا حد افراط عبارات «حسن نیت» و «حل مسالمت آمیز» را به خورد مردم داده در خفا سرگرم تدارک ماجراهای جدیدی بود، حرف آخر خود را زد. اما... آقای قوام اشتباه می کند. او، قدرت حقیقی نهضت ما را درک نکرده است... مردم ما سوگند یاد کرده اند که به هر قیمتی است، آزادی های به دست آمده را حفظ کنند. ما به سوگند خود وفادار مانده، کسانی را که بخواهند به زور سرنیزه آزادی ما را پایمال نمایند - هرکس که باشد - به نیروی بازوان مردم منکوب ساخته به عقب خواهیم راند و چنین است حرف آخر ما: «مرگ هست - بازگشت نیست.» بگذار دنیا بداند... نیروهای مسلحی که به آذربایجان تجاوز نمایند فقط می توانند از روی اجساد مردان و زنانی که در راه دفاع از میهن سلاح به دست گرفته اند پیشروی کنند.

حال که آقای قوام در اثر تلقین عناصر ارتجاعی چنین خواسته است،... خوش باشد. شاید دعای مظلومان مستجاب شده و روز انتقام که قلب ملت ایران سال ها در آرزوی آن بود، فرا رسیده است. بگذار این صفحه پرافتخار تاریخ، به نام فرقه دمکرات آذربایجان ثبت شود.

در این مقاله، پیش‌وی اعلام کرد که سیاست‌های گذشته قوام تحت عنوان «سیاست‌های حسن نیت حضرت اشرف»، در واقع راهی برای خواب کردن جنبش و تدارک و آمادگی ارتجاع بوده است. و تمامی قول‌ها و قرارها و قراردادهای فاقد صمیمیت در واقع کلاه گشادی بوده است که سر جنبش گذاشته اند.

فرقه چه باید می‌کرد

اعزام ارتش به تبریز، اعلام جنگ به نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان بود. واقعه زنجان نشان داد که پای ارتش که به تبریز برسد قتل، غارت و کشتار فرقه و هواداران فرقه آغاز می‌شود.

فرقه در این لحظه دو راه بیشتر نداشت:

۱- مقاومت

۲- استقبال از ژنرال‌های ارتش

برای ورود به یک جنگ مرگ و زندگی یک جنبش نیازمند رهبری است آگاه، مصمم، مستقل که بداند در این برهه حساس از تاریخ رسالت تاریخی یک حزب چیست و چگونه باید به این ضرورت تاریخی پاسخی در خور، مناسب و شایسته بدهد. پیش‌وی به درستی اعلام کرد «اولکوار، دؤلک یوخدر» مرگ هست، بازگشت نیست.

^۱. آذربایجان، شماره ۳۵۷، مورخه ۱۳۲۵/۹/۵، «چرا و برای چه می‌آیند؟»

چرا که این فرصت تاریخی یکبار به يك حزب داده می شود و برای فرقه با احتساب مجموعه نیروها چه در داخل و چه در خارج، تنها و تنها يك راه باقی بود و آن راه مقاومت در برابر هجوم ارتجاع بود.

در این جنگ، یا فرقه موفق می شد هجوم ارتش شاهنشاهی را درهم شکند که به اعتراف کسانی چون کیانوری در خاطراتش اینکار با پوشالی بودن ارتش شدنی بود. و این سرآغاز آزادی ایران و مشروطه ای دوم بود. و یا فرقه شکست می خورد و در يك مقاومتی قهرمانانه به کوه ها عقب نشینی می کرد و این خود سرآغاز نبردی پارتیزانی و جنگی توده ای و طولانی مدت بود که حاصل آن هرچه بود سر بیرون آوردن حزبی واقعی، رهبرانی توده ای و قدرتمند و مردمی سربلند بود.

روز واقعه

قبل از رسیدن به روز واقعه و چرایی آن، روزشمار آذر ماه را نگاه می کنیم و بعد می پردازیم به روز واقعه.

دهم آذر - پیروزی ارتش فرقه در برابر هجوم ارتش شاهنشاهی در خلخال و مروآباد؛

- پیام تقدیر پیشه وری به ژنرال آذر: «چنانچه لازم شود خود من شخصاً آماده ام برای دفاع از آزادی سلاح به دست گرفته دوشادوش شما در جبهه بجنگم.»

یازدهم آذر - دعوت فرقه از مردم برای دفاع از نهضت: «مرگ با شرافت بهتر از زندگی با اسارت و ذلت است.»

- میتینگ بزرگ فرقه و اتحادیه کارگران در تبریز و بسیج مسلحانه مردم؛
- تشکیل نیروی داوطلب بابک که يك ميليشای پارتیزانی بود.
- شانزدهم آذر - پیشروی قوای دولتی به سوی میانه؛
- اعلامیه پیشه وری و بسیج همگانی برای مقابله با ارتش؛
- اعلامیه شروع انتخابات مجلس پانزدهم در آذربایجان؛
- تلگرام قوام به دکتر جاوید استاندارد و باطل داشتن انتخابات؛
- خروج مستشاران روسی از ارتش فرقه.
- هفدهم آذر - اعلامیه افسران ملحق شده به فرقه، خطاب به همکارانش در ارتش؛
- پخش اعلامیه توسط هواپیماهای ارتش بر فراز تبریز؛
- پس گرفتن سلاح های داده شده به ارتش فرقه از سوی شوروی.
- هیجدهم آذر - احیای مجلس ملی توسط پیشه وری.
- نوزدهم آذر - فرمان حمله قوام به تبریز؛
- شکست ارتش فرقه در جبهه جنوبی؛
- پیروزی ارتش فرقه در جبهه شمالی؛
- دستور عدم مقاومت به پیشه وری از سوی مسئولان سیاسی شوروی و پیشنهاد خروج رهبران فرقه از ایران؛
- انشعاب در فرقه و عزل پیشه وری از رهبری فرقه؛
- انتصاب بی ریا به ریاست فرقه.
- بیستم آذر - میتینگ بزرگ فرقه و موافقت فرقه با آمدن ارتش و دستور عقب نشینی به نیروها.

بیست و یکم آذر - اعلامیه بی ریا به عنوان صدر فرقه و موافقت با آمدن ارتش و دعوت مردم به آرامش؛

- تلگراف دکتر جاوید و شبستری به شاه و قوام؛

- مراجعه رهبران فرقه به کنسول شوروی قلی اوف؛

- مخالفت کنسول با عملیات پارتیزانی و پیشنهاد ورود به خاک شوروی؛

- شروع کشتار و غارت مردم توسط پیشقراولان ارتش.

بیست و دوم آذر - ورود ارتش به تبریز و الغای قراردادهای منعقد شده بین تهران و تبریز توسط سرتیپ هاشمی، فرمانده نیروهای اعزامی و اعلام حکومت نظامی.

پایان سخن

این که سلطان محمد ذوالفقاری، فتوٰیال فراری با تفنگچی هایش چه کرد، این که جمشید اسفندیاری مباشر غدار املاک پناهی ها چه کرد؛ این که فواحش و معتادین و مأمورین لباس شخصی چه کردند فرع ماجرا است. به قول شهید بزرگ، خسرو گل سرخی، ما را به گلایه گذاری وا می دارد، ذکر مصیبت است، تحلیل تاریخ نیست.

گذار در ایران و به طور کلی در کشورهای این چنین که فقر و فاقه و بی خبری بیداد می کند، طبقات حاکم به ظلم و ستم خو گرفته اند و حاضر نیستند سر سوزنی حقوق مردم را رعایت کنند و به طور کلی مردم «رعایا»

هستند و فاقد کلیه حقوق حتی حقوق انسانی اند، بسیار دردناک و خونین خواهد بود.

به گونه ای که می توان گفت: جنگ مرگ و زندگی ست. برای دو طرف درگیر فرق نمی کند. معروف است که ظل السلطان برادر خونخوار ناصرالدین شاه که در اصفهان حکومت می کرد، اموال یکی از تجار را به زور گرفت. فرد مظلوم راهی پایتخت شد. خود را به شاه رساند و ادعای حق کرد. شاه نامه ای به او داد که به اصفهان برود و ظل السلطان اموال او را پس بدهد.

تاجر فلك زده نامه را گرفت و به اصفهان آمد و به دارالخلافه رفت و نامه را به ظل السلطان داد. ظل السلطان گفت تو باید قلب بزرگی داشته باشی که جرأت کرده ای از من شکایت کنی. دستور داد که سینه او را باز کنند تا ظل السلطان قلب او را ببیند.

در چنین مملکتی اصلاحات ارضی کردن و مالک را به رعایت حقوق دهقان فراخواندن و یا دست ژاندارم را از زندگی دهقان کوتاه کردن، کار ساده ای نیست وگرنه به جرأت می توان گفت در بین تمامی آن هایی که به آذربایجان حمله کردند یا عاملین حمله بودند، از امریکا و انگلیس و شاه بگیر تا قوام و سرهنگ بختیار و بواسحق و سرتیپ قاسمی و سلطان محمد ذوالفقاری و بقیه مارها و اجنه های این سپاه ظلم، هیچ يك نه عرق وطن داشتند نه عشق به آذربایجان.

نامه های قوام به سفارت امریکا و گذشته او از سال ۱۳۰۰ به بعد نشان می دهد که قوام بیشتر يك امریکایی بود تا ایرانی. محمدرضا خان پهلوی هم که کارنامه روشنی دارد. او تنها پادشاهی است که با کمک سازمان های

جاسوسی بیگانه، علیه نخست وزیری ملی کودتا می کرد تا نفت را به کنسرسیوم بدهد.

اما آنچه این شکست را شکستی تراژیک می کند، خود شکست نیست. در جنگ خلق و ضدخلق، همیشه يك طرف برنده و طرف دیگر بازنده است. هرچند چون منافع خلق در جهت حرکت تاریخ است بی گمان پیروزی نهایی با او است. اما پیروزی تاریخی به معنای پیروزی امروزی نیست.

روزنامه ایران فردا در روز بیستم آذر به درستی نوشت: «ممکنست جنگ زود به پایان برسد و یا مدت ها به طول انجامد و بالاخره هزاران امکان دیگر را می توان تصور کرد ولی چیزی که مسلم است که اگر این جنگ به واسطه يك تغییر سیاست آنآ قطع نشود و ادامه یابد ایرانی که از زیر آتش آن بیرون خواهد آمد با ایران امروز تفاوت بسیار خواهد داشت... ما یقین داریم که وقتی داس مرگ ایران ما را درو خواهد کرد و خون های آنها بر خاک مقدس وطن ریخت محصول پریکت آزادی در کمال سرسبزی به ثمر خواهد رسید».

کودتای روسی

«تغییر سیاستی که روزنامه ایران پیشبینی می کرد تعادل قوا را به هم زد. از روزهای شانزدهم و هفدهم آذر، در بحبوحه جنگ، خروج مستشاران روسی که تا دیروز در پوشش ارتش فرقه فعالیت می کردند آغاز شد. بعد از خروج مستشاران، خروج سلاح های داده شده آغاز شد و ناگهان در يك جنگ مرگ

و زندگی، فرقه با سلاح سبک در برابر توپ و توپخانه و تانک و هواپیمای یک ارتش قرار گرفت.

پیش‌ه‌وری هنوز به پیروزی و مقاومت باور داشت، اما روس‌ها که فرقه را به نفت شمال فروخته بودند و هم‌چنان که در اسناد وزارت خارجه آمریکا آمده است روس‌ها قول مساعدت‌های معنوی داده بودند. امروز روز مساعدت‌های معنوی روس‌ها به‌حضرت اشرف بود.

روزنامه داد در تاریخ بیست و دوم آذر، مصاحبه‌ی قوام با آسوشیتدپرس را منتشر می‌کند. خبرنگار امریکایی می‌پرسد: راست است که شوروی‌ها به شما توصیه کردند که نیرو به آذربایجان وارد نکنید! قوام تبسمی کرده گفت: توصیه‌ی دوستانه‌ای کردند.

با این همه پیش‌ه‌وری می‌توانست با اتکا به توده‌های هوادار فرقه جنگی طولانی‌مدت را علی‌رغم عدم حمایت روس‌ها ادامه دهد. جنگی که می‌توانست برای مردم ما ثمرات بسیاری داشته باشد. اما در توافق روس‌ها برای نفت این مطلب گنجانیده نشده بود.

پس کودتای روسی در فرقه صورت گرفت. جناح رادیکال فرقه عزل و تبعید شد؛ به‌پیش‌ه‌وری، دکتر جهان‌شاهلو و صادق پادگان که معتقد به مقاومت بودند دستور داده شد از ایران خارج شوند. بی‌ریا به ریاست فرقه و دکتر جاوید و شبستری به معاونت برگزیده شدند.

از همکاری پنهانی دکتر جاوید و شبستری با دولت مرکزی در طول مدت حکومت فرقه می‌گذریم. خائن همیشه بوده است و مملکت ما هزار ماشاء‌اله همیشه تاریخ سرشار از اپورتونیست و خائن بوده است.

اما کودتا در رهبری فرقه و به قدرت رساندن جناح اپورتونیست کافی نبود. بی ریا اعلامیه استقبال از ارتش را صادر کرد اما بدنه فرقه حاضر به تسلیم نبود. قلی اوف که احساس می کرد ممکن است این عده دست به عملیات پارتیزانی بزنند به آنها دستور داد که اگر احساس خطر می کنید وارد خاک شوروی شوید. و عقب نشینی بزرگ آغاز شد.

«ئولکوار دؤلك يوخدور»

پیشه وری در اوایل آذر که پرده های «حسن نیت حضرت اشرف فرو افتاده بود و شمشیرها از رو بسته شده بود» در روزنامه فرقه نوشت: «مرگ هست، بازگشت نیست. ئولکوار، دؤلك يوخدور».

از يك رهبر دوراندیش غیر از این انتظاری نیست. ناگفته پیداست که این حکم، حکمی برای همه زمان ها و مکان هاست. در نقاطی عقب نشینی تاکتیکی اصولی است. توازن نیروها شرایط زمین و هوا، و هر عامل دیگری که در يك جنگ رودررو مؤثر است ما را مجاب می کند که برای حفظ نیروها و جنگ در زمینی دیگر و در زمانی دیگر نیروها را به عقب بکشانیم. اینکار عین شجاعت و دوراندیشی يك رهبری حزبی است. اما در آذر ۱۳۲۵، عقب نشینی يك عمل انقلابی نبود. شاید در زمانی دیگر چنین بود. در آن روز تنها مقاومت عملی انقلابی به شمار می رفت. اما مقاومتی که ریشه هایش در درون توده های محروم استوار باشد.

پیش‌واری چند توصیه را از یاد برد. نخست توصیه یوسف افتخاری، رهبر اعتصاب بزرگ نفت در زمان رضاشاه را.

افتخاری در کارنامه زندگی اش دو نقطه درخشان دارد: نخست در محاکمه مسکو و مخالفت با دیکتاتوری استالین بود. کاری که در آن روزگار ارتداد محض بود. نقطه دوم ملاقاتش با پیش‌واری است. در این ملاقات افتخاری به دو موضوع اشاره می‌کند:

یکم: خیانت روس‌ها به انقلاب گیلان

دوم: شرایط مبارزه مسلحانه

پیش‌واری خود نیز در ملاقاتش با باقراوف طبق روایت نوروزاف خبرنگار - جاسوس ك.گ.ب، به اپورتونیزم سیاسی روس‌ها اشاره می‌کند و آن‌ها را با میمونی مقایسه می‌کند که به خاطر نجات جان خود از جان فرزندش می‌گذرد.

انتقادی که به پیش‌واری در رأس فرقه و تمامی رهبران فرقه وارد است این موضوع حیاتی است که چرا از روز نخست اجازه دادند شوروی شاه‌رگ‌های حیاتی فرقه را در دست بگیرد و در بزنگاهی سرنوشت ساز راه تنفس فرقه را مسدود کند.

پیش‌واری توصیه تاریخی ابوالقاسم موسوی کمونیست قدیمی را فراموش کرد که به‌عامل شوروی که به او پیشنهاد کرده بود رهبری فرقه را بپذیرد گفته بود: کمک بدون دخالت. هرچند در نزد مأمور روسی این تفکر بوی ناسیونال کمونیسم می‌داد اما درستی این تفکر در آذر ۱۳۲۵، خودش را نشان داد.

درس آخر فرقه

این درس اول و آخری بود که پیشه وری و تمامی رهبران جریان‌ات سیاسی در ایران باید بیاموزند که استقلال حزبی نخستین اصل يك رهبری انقلابی است. يك حزب وابسته، حزبی که دیگران به جای آن می‌اندیشند و او بیشتر ابزار است تا يك ارگانسم زنده، سرنوشت نهایی اش قعر جهنم است. اینجا است که می‌رسیم به روز واقعه که برخلاف گفته پیشه وری وقتی تیر خلاص را کودتای روسی به فرقه می‌زند مرگ هست، بازگشت هم هست «اولکوار، دؤئولک هموار»!

دفتر دوم

شاهد از غیب: خاطرات سروان حسن نظری

سروان حسن نظری در سال ۱۳۷۱، بخش اول خاطرات خود را به نام «گماشتگی های بدفرجام» نوشت. او می خواست بخش دوم آن را نیز بنویسد که اجل مهلتش نداد و متأسفانه دیده ها و شنیده هایش به خاک سپرده شد. دیده ها و شنیده هایی که بر روی هم بخشی از تاریخ نانوشته کشور ماست.

اشتباهات تاکتیکی و استراتژیکی فرقه

۱- فریب نیروها

بازی های ماهرانۀ قوام يك خوشبینی بی پایه در همه رده ها به ویژه روشنفکران به وجود آورد. رهبران جنبش، جز انگشت شماری، خود را برای مبارزۀ انتخاباتی آماده می کردند.

۲- باور به کمک شوروی.

۳- خروج مستشاران شوروی از ارتش فرقه.

۴- گرفتن سلاح های داده شده از ارتش فرقه توسط روس ها.

شش آتشبار توپ، مسلسل های ضد هوایی و تانک ها و زره پوشهای داده شده، پس گرفته شد و ارتش فرقه با چهار توپ و چهار تانک سبك فرسوده و مشتی برنو در مقابل ارتش شاهنشاهی تنها ماند.

۵- مرخص کردن ۱۴۰۰ فدایی زنجان با سلاح توسط ژنرال پناهیان.

۶- فرستادن نیروها از میانه به تبریز و کاهش نیروهای دفاعی قافلانکوه از ۵۰۰۰ نفر به ۱۹۰۰ نفر.

۷- بی توجهی به آرایش نیروهای ارتش در بخش جنوبی روستاهای نوروزآباد، جمال آباد و بنی کند.

۸- صف آرای هیجده گردان پیاده، سه گردان زرهی، چند یگان توپخانه و ۲۰۰۰ تفنگچی فنوئال ها در برابر ۱۹۰۰ مدافع قافلانکوه.

۹- بی توجهی رهبران فرقه به گشودن جبهه دوم در گیلان.

۱۰- مخالفت روس ها با گشودن جبهه دوم.

۱۱- درك غلط ژنرال پناهیان و حمله ارتش از مراغه به جای حمله از میانه.

۱۲- کشته شدن سرگرد قاضی اسدالهی.

۱۳- بی توجهی به دینامیت های زیر پل های ارتباطی و تعویض نکردن دینامیتهای شش ماه پیش.

۱۴- بی دفاع بودن مواضع قافلانکوه در برابر حملات هوایی.

۱۵- نساختن سنگرهای دفاعی در ۶۰ کیلومتری تبریز که بعد از قافلانکوه دومین سنگر دفاعی بود.

درك راست، درك درست

سروان نظری پایه پای خاطراتش دو درك درون حزب و فرقه را در کنار هم نشان می دهد. درك راست و درك اصولی.

درك راستی که عاملین آن کامبخش نفر دوم رهبری حزب و یا شاید رهبر واقعی حزب توده حامل آن است. سرهنگ سیامک نفر اول سازمان نظامی حزب توده اما این گونه نیست که اپورتونیسم راست تمامی تاروپود حزب و فرقه را از آن خود کرده باشد؛ بلکه درك اصولی نیز در مقابل این درك از خود را نشان می دهد اما متأسفانه راه به جایی نمی برد. حاملین این درك در این روایت سروان گل محمدی، سروان نظری و سرگرد قاضی اسدالهی هستند.

موضع سرهنگ سیامک

پس از بستن قراردادهایی میان قوام السلطنه و پیشه وری، حکومت مرکزی برای نشان دادن حسن نیت هیئتی را به سرکردگی سرهنگ ابواسحقى به زنجان فرستاد. سرگرد سیامک نیز در شمار این هیئت بود.

آقای اسدالهی و سروان استاد محمد گل محمدی که همواره به روند کارها با شك و تردید می نگریستند با من سرگرد سیامک را به گوشه ای کشاندیم و نظر وی را جویا شدیم. او نیز با شیفتگی هرچه تمامتر گفت: کار دست امریکایی هاست. آن ها شاه و قوام را مجبور به سازش با پیشه وری نموده اند. دولت مجبور شده که این رفرم ها را پذیرفته و انجام دهد وانگهی خود شوروی ها توسط مظفر فیروز معاون قوام السلطنه همواره از رفتار و اندیشه

های نخست وزیر آگاهی دارند و قوام نمی تواند به مانورهای مزورانه دست زند.

سروان گل محمدی که از ما مسن تر و دنیادیده تر بود پرسید: فکر نمی کنید که خود شوروی ها هم برای منظوره‌ای خاصی با قوام کنار آمده باشند! و سیامک پاسخ داد که گمان نمی رود شوروی ها، نیروهای دمکراتیک را در ایران تنها بگذارند.

موضع کامبخش

کامبخش در یکی از کوبه های واگن درجه يك تنها نشسته بود. به محض دیدن ما بلند شد و ما را بغل کرد و پس از تعریف و تمجید از کارهای ما گفت: قوام بالاخره مجبور شد جنبش دمکراتیک در آذربایجان و کردستان و همچنین خواسته های منطقه ای مردم را بپذیرد و سه وزیر توده ای را به کابینه اش فراخواند. جنگ دوم جهانی و پیروزی شوروی تعادل جهانی را به نفع سوسیالیسم به هم زده و دیگر ارتجاع ایران نمی تواند، خودسرانه به هر اقدام ضد مردمی دست بزند... درجات شما را شاه به رسمیت خواهد شناخت. از قول من به همه افسران توده ای بگویید که طبق تصویب نامه کمیته مرکزی حزب، باید عضویت در فرقه دمکرات آذربایجان را بپذیرند... در انتخابات دوره پانزدهم مجلس نیز ما برنده هستیم، هرچند که ممکن است اکثریت کرسی ها را به دست نیاوریم ولی با دیگر احزاب پیشرو می توانیم به تصویب قانون های مترقی در مجلس کمک کنیم و کشور را از وضع ناهنجار اقتصادی و اجتماعی نجات دهیم.

قاضی اسدالهی گفت: رفیق کامبخش فکر نمی کنید که گذاشتن سرلشکر رزم آرا در رأس ستاد ارتش مقدمه ای برای عملیات نظامی علیه آذربایجان و کردستان باشد؟... به خصوص که رفقای شوروی تمام آن سلاح های مدرن مانند توپخانه، تانک و مسلسل های ضد هوایی و غیره را از ما پس گرفته و با خود برده اند...!

کامبخش با لبخندی پاسخ داد: همین اقدام شوروی ها نشان آن است که آن ها اطمینان کامل دارند که دولت ایران به چنین کار ابلهانه ای دست نخواهد زد... مگر شوروی ها خوابیده اند که شاه و قوام فرمان حمله به آذربایجان و کردستان را صادر کنند؟... نه چنین چیزی هرگز رخ نخواهد داد!!... و با ما خدا حافظی کرد و ترن نیز پس از چند دقیقه به راه خود به سوی میانه ادامه داد...!

این، اُس و اساس درک راست در حزب توده و فرقه بود. امریکا معتقد به رفرم در ایران است. شاه و قوام به رفرم تن داده اند. شوروی اجازه نمی دهد ارتش به آذربایجان حمله کند.

درک درست سروان گل محمدی

در پایان ماه عسل بین تهران و تبریز، دکتر سلام اله جاوید در بازگشت از تهران به قافلانکوه نیز سری زد. من در آنجا با چند نفر افسر فدایی به پیشوازش رفتیم و سنگر هایی را که پس از تخلیه زنجان ساخته بودیم، به وی نشان دادیم. او می گفت که فرمان استانداری را از «اعلیحضرت» دریافت کرده و بودجه يك ماهه «نگهبانان آذربایجان» را که نهصد هزار تومان است،

به وی پرداخت کرده اند... این سنگرها هم دیگر لزومی ندارد... اکنون باید از راه مسالمت آمیز خواست های دموکراتیک را به کرسی نشانند. پس از انتخاب نمایندگان مجلس دوره پانزدهم، نمایندگان فرقه، حزب توده و سایر سازمانهای مترقی، خواهند توانست تقاضاهای مردم را در قوه مقننه به تصویب برسانند... همان گفته های کامبخش و پیشه وری و بسیاری از رهبران که آشکار بود سرچشمه واحدی دارند...!

پس از رفتن دکتر جاوید، استاد محمد (سروان گل محمدی) کف دستش را به گونه راستش زده و با لهجه گیلانی گفت: «ماژورجان، اوستا ممد بیمیره، بازام او روسان امره بو فروخته!» (ماژورجان، استاد محمد بیمیره، باز هم روس ها ما را فروختند!)... «در انقلاب گیلان هم اوشانه کار آجورب!» (در انقلاب گیلان هم کارشان همین جور بود).

گفتم: اوستا جان، امروز با ۲۵ سال پیش فرق دارد و شوروی اکنون به یکی از بزرگترین قدرت های جهان تبدیل شده و دیگر محال است که بگذارند حکومت های ارتجاعی در تهران هر جور که دلشان خواست رفتار کنند؟! گرگ باران دیده ای مانند قوام السلطنه نیز این را درک کرده و برای ایجاد حسن تفاهم، به مسکو رفته و با سفیر شوروی موافقت نامه ای امضا کرده که آغاز دگرگونی در ایران می توانند باشند.

پاسخ استاد محمد این بود که به زودی خواهیم دید!!

درك درست: جبههٔ دوم

همان طور که در حزب توده این گونه بود، در فرقه نیز درك درست، نه درك رهبری فرقه بلکه تحلیل رده های دوم رهبری، یعنی تحلیل فرماندهان گروهان ها و گردان های فدایی بود.

پایه و اساس این درك که ما از آن با یاد و خاطره سروان استاد محمد گل محمدی، خط استاد محمد یاد می کنیم بر سه محور استوار بود:

۱- اتکا به نیروهای خودی و دلخوش نبودن به كمك های شوروی؛

۲- بی پایه بودن تمامی قراردادهای و وعده وعیدهای قوام؛

۳- باز کردن جبههٔ دوم و به خطر انداختن تهران.

علت باز کردن جبههٔ دوم، زمینه های عینی آن بود. سروان نظری در مورد این امکان چنین می نویسد: «در روزهای پایانی آبان ۱۳۲۵، جوانان چندی از بندر انزلی، رشت و رضوان رود به دیدن ما آمده و از ما درخواست اسلحه نمودند تا با سازماندهی دسته های مسلح، سربازخانه های رشت و میان پشته (در انزلی) را که پس از بیرون رفتن سربازان شوروی هنوز آمادگی کامل نداشته خلع سلاح نموده و مانع آن گردند که ارتش شاهنشاهی از راه آستارا به اردبیل نیز بتواند به آذربایجان تجاوز نماید».

اما این طرح دو مشکل اساسی داشت:

۱- نخست مخالفت ژنرال پناهیان رئیس ستاد ارتش فرقه.

پناهیان که در اثر توطئه ای علیه ژنرال آذر به جای او نشسته بود فاقد ویژگی های لازم برای رهبری يك ارتش انقلابی بود. پناهیان بر این عقیده بود

که «اگر رفقای شوروی به ما کمک نرسانند، ارتش ایران در عرض دو ساعت به تبریز می رسد».

پناهیان نه به يك جنگ آزادی بخش ملی باور داشت و نه به يك جنگ بدون کمک شوروی. پس اولین مخالف این طرح پناهیان بود که این کار را عملی نمی دانست.

۲- مشکل دوم، روس ها بودند که مخالف گسترش نهضت به دیگر مناطق بودند.

پیشه وری خود با این طرح موافق بود. اما برای عملی شدن این طرح امکانات و فرمان لازم بود.

در همین حین سرهنگ قاضی اسدالهی که یکی از فرماندهان اصلی این طرح بود در بازدید از خط مقدم گلوله خورد و به شهادت رسید.

با این حال سروان نظری و سروان گل محمدی و بقیه تصمیم می گیرند طرح را اجراء کنند، اما یورش ارتش طرح شیخون به ارتش را که قرار بود در تاریخ ۲۰ آذر انجام شود ناکام گذاشت و فرصت گشودن جبهه دوم از کف رفت.

مرگ پیشه وری

بعد از عقب نشینی فرقه به شوروی و خروج ۸۰ هزار نفر از آذربایجان، پیشه وری باقراوف را متقاعد کرد که اجازه دهد با سازماندهی فدائیان، عملیات پارتیزانی در ایران آغاز شود. به همین منظور دو اردوگاه در حاجی کندی گنجه و دیگری در حاشیه شهر شکلی (نوخا) برپا شد.

ماشین حامل پیشه وری در بازدید نهایی از این دو اردوگاه، به نرده های پلی در جاده کیروف اباد - یولاخ به شدت آسیب دید و در بیمارستان درگذشت. همراهان او غلام یحیی دانشیان و قلی اوف نیز آسیب هایی دیدند اما ملیکیان راننده او آسیب جدی ندید.

مرگ پیشه وری برای دستگاه امنیتی و حزبی آذربایجان شوروی می توانست سرانجام بدی داشته باشد، خاصه که استالین پیشه وری را از نزدیک می شناخت.

پس با يك پرونده سازی مرگ پیشه وری به گردن ملیکیان، راننده او افتاد و ملیکیان متهم به جاسوسی برای انگلیس شد.

بعدها کسانی چون دکتر جهانشاهلو، علی شمیمده سعی کردند، مرگ پیشه وری را به مغضوب شدن پیشه وری توسط باقراوف منتسب کنند.

اما طبق روایت سروان حسن نظری که در دادگاه باقراوف و سرلشکر یملیانوف رئیس ك.گ.ب آذربایجان شوروی حضور داشته است و دیگر شواهد، مرگ پیشه وری ارتباطی با ك.گ.ب نداشته است.

غفلت از يك نکته

آنانی که بعدها سعی کردند مرگ پیشه وری را به ك.گ.ب نسبت دهند از درك يك نکته اساسی غافل بودند. پیشه وری در ساعت پنج عصر درسال ۱۳۲۶ در بیمارستانی در باکو به علت خونریزی داخلی یا به قول دکتر جهانشاهلو مسمویت نمرد.

پیش‌ه‌وری در بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۵ در ایران کشته شد. تیر خلاص را روس‌ها به او زدند.

وقتی که روس‌ها در فرقه کودتا کردند و با عزل و تبعید پیش‌ه‌وری نهضت آذربایجان را بدون رهبری به زیر چکمه‌های ارتش و فنوئال‌های خونخوار رها کردند پیش‌ه‌وری نیز مُرد. مرگ یک رهبر سیاسی، یک مرگ سیاسی است. پیش‌ه‌وری از آذر ۱۳۲۵، یک مردهٔ سیاسی بود که جسد او را روس‌ها دست‌به‌دست می‌کردند.

بیشک روس‌ها از همان روز در پی خلاصی از دست پیش‌ه‌وری بودند. روس‌ها بدشان نمی‌آمد پیش‌ه‌وری تصادف کند و یا به مرگ ناگهانی بمیرد. آن‌ها دیگر به وجود پیش‌ه‌وری نیازی نداشتند. آن‌ها قرارداد تصویب نشدهٔ نفت شمالی را در جیبشان داشتند و حضور پیش‌ه‌وری و وجود پیش‌ه‌وری سنگ‌بزرگی در راه مناسبات آن‌ها با ایران بود.

به همین خاطر اردوگاه‌های فداییان با توطئهٔ خودِ روس‌ها منحل شد و فرقوی‌ها در شوروی به ملتی بی‌نام و نشان تبدیل شدند و روس‌ها دیگر اجازه ندادند فرقه حضوری زنده و ملموس داشته باشد.

به این تعبیر می‌شود گفت روس‌ها پیش‌ه‌وری را کشتند، اما تصادف جادهٔ کیروف واقعاً یک تصادف بود. همین

روایتی مجهول: خاطرات دکتر جهانشاهلو افشار

۱- کتاب «ما و بیگانگان»، نوشته دکتر جهانشاهلو افشار توسط انتشارات ورجاوند در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.

۲- این کتاب مقدمه ای دارد به امضای دکتر سیروس ایزدی؛ زیرا این امضا، تاریخ ۱۳۷۵ نوشته شده است که روشنگر این فاصله پنج ساله نیست.

۳- این مقدمه، در مجموع مقدمه بی ربطی است و هیچ سنخیتی با کتاب ندارد. این حاوی چند اطلاعات غلط است. نخست آنکه دکتر افشار به دستور کمیته مرکزی حزب توده برای کنترل فرقه دمکرات به آذربایجان رفت. او خود مسئول کمیته حزبی شهر زنجان بود و فرقه تلاش بسیار کرد تا او را به فرقه ملحق کند. کافی بود کتاب خوانده می شد.

۴- هیچ کس فکر نمی کند که پیشه وری، ابراهیم علیزاده نامی و رضا روستا جزء ۵۳ نفرند.

۵- پیشه وری به جرم جاسوسی برای شوروی دستگیر نشد. «اسناد فعالیت‌های کمونیستی در زمان رضاخان»، از انتشارات سازمان اسناد ملی گویای این امر است که پیشه وری در رابطه با حزب کمونیست ایران دستگیر شد و تمامی پرونده پیشه وری که در این کتاب چاپ شده است اشاره ای به جاسوسی ندارد.

۶- کشتن پیشه وری توسط باقراوف بدون دلیل و مدرک، جرأت بسیار می خواهد که احتمالاً دکتر بهروزی دارد. اما این ادعا دلیل محکمه پسندی ندارد.

۷- از بقیه مقدمه می گذریم. اما ذکر يك نکته بی مورد نیست. گویا در ایران رسم است که آدم های بی اطلاع، خاطرات دیگران را کتاب سازی کنند و بی آنکه به خود زحمت مطالعه کتاب را بدهند، برای خالی نبودن عریضه مقدمه ای هم بنویسند.

۸- این کتاب در سال ۱۳۵۱ نوشته شده است. زمانی که افشار از شرق کمونیستی به غرب سرمایه داری مهاجرت می کند. اما مقدمه افشار که نشان دهنده آماده شدن چاپ کتاب است مربوط به سال ۱۳۶۱ است.

۹- آن گونه که کیانوری در خاطراتش ذکر می کند، افشار به خاطر عشق به اعلیحضرت همایونی تاریخ کتابش را از ۲۵۰۰ شروع کرده است. تاریخی که شاه از سال ۱۳۵۵ به بعد علم کرد تا نسبت خود را به کورش برساند اما امواج اعتراضی مردم او را به عقب نشینی واداشت.

۱۰- از خاطرات افشار که از عضویت خود در ۵۳ نفر شروع می شود و به دستگیری و زندانی و آزادی و عضویت در حزب توده ختم می شود می گذریم تا به فرقه دمکرات برسیم که بحث مورد نظر ماست.

روایت افشار از فرقه دمکرات

روایت افشار را از تشکیل فرقه گام به گام پی می گیریم و در جاهایی که لازم است تأمل بیشتری می کنیم.

افشار در اردیبهشت ۱۳۲۴، به عنوان مسئول کمیته حزبی به زنجان می رود. وی با نفوذ خانوادگی اش می تواند تشکیلات حزب را در زنجان گسترش دهد.

در مهرماه از تشکیل فرقه مطلع می شود. پنبه ای، مسئول حزب در میانه، به او مراجعه می کند و از او می خواهد تا تشکیلات حزب را در زنجان به فرقه ملحق کند. بعد از پنبه ای، رئیس دژبان روس نیز با افشار ملاقات می کند و از او می خواهد به فرقه ملحق شود. اینبار نیز افشار مخالفت می کند. بعد زین العابدین قیامی فرماندار و استاندار تبریز و هم‌رزم خیابانی به او مراجعه می کند و از او می خواهد به فرقه بپیوندد افشار باز هم مخالفت می کند.

در فاصله ملاقات رئیس دژبان روس ها در زنجان، و قیامی با افشار، افشار به تهران می رود و نظر رهبری حزب را جویا می شود. رهبری حزب از او می خواهد که به فرقه نپیوندد. بعد از قیامی، سرهنگ ولی اف به ملاقات او می آید و از او می خواهد به فرقه ملحق شود، که افشار نمی پذیرد. و دوباره به تهران می رود و حزب از او می خواهد کجدار و مریض رفتار کند تا اوضاع روشن تر شود.

بعد از مدتی، کنسول شوروی در قزوین با او ملاقات می کند و از او می خواهد که به فرقه ملحق نشود، و در واقع نظر وزارت خارجه شوروی را به او ابلاغ می کند.

بعد از کنسول روس، سرهنگ ولی اوف و قیامی مجدداً با او ملاقات می کنند و از او می خواهند به فرقه ملحق شود.

افشار به تهران مراجعه می کند، و اینبار حزب به او دستور می دهد که به فرقه ملحق شود.

دو نکته مهم

افشار به دو نکته مهم اشاره می کند:

۱- نخست مخالفت اولیه حزب با الحاق تشکیلات حزبی به فرقه

در پیوستن صادق پادگان مسئول کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان به مذاکرات پیشه وری - شبستری و تشکیل فرقه دمکرات، دو مسئله دخالت داشت: یکی جاذبه های فرقه، دیگری دخالت مأمورین سیاسی آذربایجان شوروی.

مسئله زبان و کسب حقوق ملی در کنگره اول حزب توده هم توسط توده ای های آذربایجان بازتاب هایی داشت. اما حزب توده به دو دلیل به این مسئله نزدیک نشد.

نخست آنکه حزب توده يك حزب سراسری و فراگیر بود و نمی توانست وارد مسائل منطقه ای شود، دوم آنکه حزب به مبارزات طبقاتی و دمکراتیک باور داشت و مسئله زبان و قومیت های زبانی نمی توانست نخستین آماج های مبارزاتی اش باشد. اما فرقه درست مسائلی انگشت می گذاشت که حزب توده در کنگره اول خود از زیر بار آن شانه خالی کرده بود.

مسئله زبان به حدی برای آذری های حزب توده اهمیت داشت که در نخستین کنگره ایالتی که در سال ۱۳۲۳ در تبریز برگزار شد، نمایندگان، خواستار رسمی شدن زبان آذری منزله زبان دوم در آذربایجان شدند، چنان که و در کنفرانس دوم حزب که در سال ۱۳۲۴ در تهران برگزار شد احمد حسینی نماینده آذربایجان از سخن گفتن به زبان فارسی سرباز زد.

پس، این گونه نبود که کنسول شوروی در آذربایجان و یا رئیس کماندانت (دژبان) تبریز دستور بدهد مسئولین حزبی، دمکرات شوند. جاذبه های فرقه برای آذری زبان ها بسیار بود. ضمن آن که مسئولین سیاسی - نظامی شوروی که بیشتر آذری بودند نفوذ معنوی و ایدئولوژیک بسیاری بر توده ای ها داشتند. به خصوص زمانی که مطرح می شد «رفیق استالین» هم به تقویت فرقه تأکید دارند.

نگاه کنیم به مخالفت های اولیه رهبران حزب توده که حتی منجر به نوشتن نامه ای اعتراضی به رهبران مسکو شد. اما وقتی همه به سفارت فراخوانده شدند و نامه رفیق استالین مبنی بر حمایت از فرقه خوانده شد، تمامی رهبران حزب توده عقب نشینی کردند و تقصیر را به گردن ایرج اسکندری که حامل نامه بود انداختند.

حذف عمومی جاذبه های فرقه و وارد نشدن به این مبحث، برای آن است که نشان داده شود در تشکیل فرقه روس ها دخیل بوده اند.

دوگانگی در سیاست روس ها

افشار به درستی بر دوگانگی در سیاست روس ها تأکید می کند. روس ها از ابتدا تا انتها در رابطه با فرقه سیاستی دوگانه داشتند.

- جناح باقراوف که در آذربایجان شوروی مستقر بودند در تحلیل نهایی دنبال اتحاد دو آذربایجان بودند. پس، از این زاویه به فرقه نگاه می کردند. این جناح از طریق بریا به استالین وصل می شد.

جناح مولوتف، که از همان ابتدا نگاهش برخلاف جناح باقراوف که يك نگاه وحدت گرایانه بود، نگاهی نفتی بود.

این جناح نیز سرانجام توانست نظر خود را به استالین تحمیل و استالین را با خود همراه کند. نفت شمال در برابر فرقه دمکرات.

بارکش غول بیابان

کیانوری در کتاب خاطراتش از حسن نظری و جهانشاهلو افشار بدین گونه یاد می کند:

«حسن نظری از افسران سازمان نظامی حزب بود که به اتحاد شوروی رفت و سپس ما او را به اتفاق عده ای دیگر، از جمله عنایت اله رضا به چین فرستادیم. اما نمی دانم در چه زمانی به ساواک مربوط شد و کار او چنان بالا گرفت که به یکی از عناصر مهم ساواک و سازمان امنیت آلمان غربی تبدیل شد تا حدی که ساواک برای او در آلمان نمایندگی و تجارتخانه درست کرد. او از این طریق متمول شد. حسن نظری همان کسی است که عنایت اله رضا و نصرت اله جهانشاهلو را به ساواک مربوط کرد و برای آن ها گذرنامه گرفت. در پس از انقلاب به اتفاق خانمش در ایران بود. ما مطلع شدیم و در پی آن بودیم که وی را به مقامات مسئول معرفی کنیم. ولی او فرار کرد.¹»

سروان حسن نظری در کتاب «گماشتگی های بدفرجام اش»، دستکم در جلد اول آن، که اکنون در دسترس ماست در بخشی از تاریخ که او خود شاهد آن بوده، روایتی قابل قبول ارائه می دهد.

¹. کیانوری، خاطرات

مهم نیست که او به خدمت ساواک درآمده است و در آلمان کارش فروختن آدم‌ها به ساواک ایران بوده است. صحت و سقم این مسائل نه در حیطه اطلاعات این قلم است و نه در محدوده کاری این کتاب. مهم این است که او در پی آن نیست که توبه نامه ای برای ساواک بنویسد؛ دروغ به ریش تاریخ ببندد. و همه چیز را به لجن بکشد.

اما خاطرات دکتر نصرت‌اله جهانشاهلو افشار از الفبای روایت تاریخی به دور است. کمی تاریخ، کمی تحلیل، کمی اطلاعات غلط، کمی نقد تئوریک مارکسیسم و در آخر بارکش غول بیابان.

اما قبل از آنکه به فاکت‌های افشار برسیم؛ سپس آن‌ها را آنالیز کنیم تا ببینیم که چه با پروسه واقعی رویدادهای تاریخی همخوانی دارد؛ باید يك نکته را به تمامی منتقدین چپ گوشزد کنیم.

نقد چپ، روایت دروغ تاریخ نیست، لجن مال کردن آرمان‌های مردم نیست. و به طور کلی نقد چپ، شاه و قوام و ساواک و جانورهایی از این دست نیست. نقد چپ، بهروزی مردم است. آنجایی که عملکردهای احزاب چپ، مردم ما را برای رسیدن بهدمکراسی و عدالت دور کرده است، آنجا نقد اصولی چپ است. چپ را باید از این زاویه نقد کرد. وگرنه چگونه می‌توان از زاویه شاه و قوام و همه آنانی که بدون کوچکترین تردیدی نوکران بیگانگان بودند، پیشه‌وری را متهم به بیگانه پرستی کرد.

روایت جهانشاهلو از تاریخ

۱-روایت جهانشاهلو از رضاشاه خواندنی است. خواندنی از آن رو که بفهمیم میزان درک و شعور يك کمونیست قدیمی که در سه حزب عضویت داشته است (۵۳ نفر و حزب توده و فرقه دمکرات) از تاریخ چیست؟ هرچند بنا ندارم که تمامی خاطرات او را نقد کنم. اما اگر جریانات چپ در ایران دچار شکست و نامرادی شدند، دستکم یکی از دلایل آن، سطح نازل دانش اجتماعی در بین رهبران آن بود. با هم می‌خوانیم:

«رضاخان میرپنج یگانه سرباز میهن پرستی بود که با عبرت گرفتن از همه رخدادهای تاریخ با زبردستی خود را دوست انگلستان نشان داد. عمال او را به بازی گرفت. سران ایلات و عشایر هوادار انگلیس را سرکوب کرد. شیخ خزعل و نصرت الدوله و تیمور تاش را کشت و همین که وضع جهان دگرگون شد از اطاعت انگلیس سربر تافت و جانب آلمان را گرفت. آن هم چون سیاستمداری هوشیار و کارآزموده - و من چون يك ایرانی، او را یکی از خدمتگزاران بزرگ تاریخ میهن خود می‌دانم. هرچند او چون همه آدم‌ها ضعف‌هایی در مورد پول و زمین داشت. اما آن‌هایی که از دمکراسی عملی چیزی نمی‌فهمند به غلط او را دیکتاتور می‌دانند. او دیکتاتور نبود.»

این فشرده تمامی مطالبی است که افشار در صفحات ۱۹۳-۱۲۲ آورده است.

رضاخان بر بستر يك بحران اجتماعی (در داخل) و استراتژی جدید امپریالیسم انگلیس (در خارج) که دولتی مقتدر برای محاصره روسیه بلشویک

لازم داشت روی کار آمد. يك ضرورت داخلی و يك نیاز خارجی. در ۲۰ سال حکومت خود، مدرنیسم ناقصی را بر کشور تحمیل کرد که حاصل این مدرنیسم از بین رفتن دموکراسی نیم بند مشروطه بود. دموکراسی‌ای که می توانست رفته رفته نهادینه شود و بتواند با انکشاف استعدادهای طبیعی، جامعه ایران را به مدرنیسم واقعی نزدیک کند.

با شروع جنگ دوم، رضاشاه با ابلهانه ترین وجهی وارد يك بازی خطرناکی شد که برخلاف تصور او آینده جهان از آن رقیب بود و ایران را با سیاست غلط خود به اشغال متفقین درآورد و ایران را که می توانست با سیاستی مدبرانه به فاتحین تبدیل جنگ کند به کشوری اشغال شده و متحد فاشیسم درآورد.

این، تمامی بود و نبود رضاشاه است. واقعیت تاریخ با خاک پاشیدن در چشم حقیقت عوض نمی شود. حاصل کار رضاشاه و بعداً پسرش همه در پیش روی ماست. جهنم را که با دروغ نمی توان بهشت جا زد. و اگر به راستی رضاشاه دیکتاتور نبود همین آقای افشار در زندان او چه می کرد. عده ای روشنفکر که اوج کارشان يك مجله به نام دنیا بود. عده ای که بیشترین آن به ۱۰۰ نفر هم نمی رسید. پلیس رضاشاهی به زور ۵۲ نفر آنان را روانه زندان کرد.

۲- اردشیر که مردی نادان بود به صلاحدید سفارت روس به آذربایجان رفت. در آنجا دست به اقدامات مسلحانه زد. دهقانان و مالکین از حزب توده خوششان نمی آمد. به ليقوان رفت. يك ليقوانی به نام حاج احتشام را که سر

نماز بود و نوۀ کوچکش را که داشت بازی می کرد کشت. و مردم از او و حزب توده متنفر شدند^۱.

آرداشس آوانسیان معروف به اردشیر از سال ۱۳۱۰ به جرم عضویت در حزب کمونیست زندانی رضاشاه بود. در زندان جزء چهره های برجسته و مبارز زندان بود. بعد از آزادی و تشکیل حزب توده جزء معدود افرادی بود که از تشکیلات و مارکسیسم اطلاعاتی داشت. از سازماندهندگان جنبش کارگری و دهقانی بود.

در حادثۀ ليقوان که به شهادت عده ای از افراد حزب منجر شد. حاج احتشام از فنودالهای خونخوار ليقوان، دهقانان هوادار حزب را کتک می زد. از فعالیت دفتر حزب جلوگیری می کرد. غلام یحیی به همراه عده ای از هواداران حزب برای اعتراض به کارهای او به ليقوان رفتند. اما از سوی تفنگچی های او مورد هجوم قرار گرفته و حدود ۴ نفر کشته شدند. درگیری که شروع شد، نوۀ حاج احتشام که بچه هم نبود و در حال بازی هم نبود و تفنگ به دست داشت و تیراندازی می کرد کشته شد. حاج احتشام بر سر نماز نبود در بین راه توسط توده ای های خشمگین، احتمالاً زولون کشته شد. و به طور کلی در جریان مرگ حاج احتشام اردشیر دخالت نداشت و در حال سفر به تهران بود. خاطرات اردشیر آوانسیان در این مورد توضیحات مفصلي داده است^۲.

۱. خاطرات جهانشاهلو، صفحه ۱۴۵

۲. خاطرات اردشیر آوانسیان

۳- به دنبال تصرف میانه توسط غلام یحیی، دولت در صدد برآمد تا با کمک پلیس و سلطان محمود ذوالفقاری که نزدیک به ۱۰۰ تفنگچی داشت، فعالین کارگری و سیاسی زنجان را دستگیر و زندانی کند. تشکیلات فرقه مطلع شد و با پیشدستی شهر را تصرف کرد و سلطان محمود ذوالفقاری مجبور به فرار شد. دکتر افشار در برابر مصادره اموال او و دستگیری خواهرش مقاومت می کند و در خاتمه می گوید: «روس ها برای آقای ذوالفقاری نقشه های شومی داشتند و خوشبختانه انجام نگرفت»^۱.

برای این که ما هم در خوشبختی جهانشاهلو افشار شریک شویم باید بدانیم که سلطان محمود ذوالفقاری که بود.

محمود ذوالفقاری سلطان نبود. سلطان لقبی بود که حکومت به او داده بود. وی از فئودالهای خونخوار منطقه زنجان بود که چیزی نزدیک به ۲۰۰ پارچه آبادی داشت. از همان لحظه نخست تشکیل فرقه، در صف مقدم مبارزه با فرقه بود. توسط دولت مسلح و آموزش دید. در اشغال زنجان به نیروهای دولتی در غارت و کشتار مردم روی چنگیزخان را سفید کرد. و در تصرف تبریز جزء نیروهای پیشاهنگ ارتش بود و در کشتار و غارت سنگ تمام گذاشت. دکتر افشار در کشته نشدن این خونخوار اظهار خوشوقتی می کند. به راستی يك آدم تا چه اندازه می تواند سقوط کند که در مبارزه خلق و ضدخلق، جانب ضدخلق را بگیرد.

۴- محمد بی ریا وزیر فرهنگ، در باغ ملی تبریز تصنیف های خود را می خواند و تنبک می زد مسئول بخشی از گروه بازی ها و چرخ و فلک ها بود. وی

۱. خاطرات جهانشاهلو همان کتاب از صفحه ۸۹-۱۷۸

در خانه فرهنگ شوروی با میرزا ابراهیم اوف آشنا شد. وی در نخستین دیدار محمد بی ریا را که شخصی دریده و به دلیل کم سواد و نادانی لگام گسیخته بود پسندید. پس از آن عمال روسی او را در اتحادیه کارگران حزب توده تقویت کردند تا جایی که اتحادیه کارگران تبریز را تسخیر کرد.¹»

کاشف بی ریا اردشیر آوانسیان است. آوانسیان در خاطراتش در مورد بی ریا می گوید: «بی ریا از طبقات زحمتکش شهر بود. آدمی بود کم سواد. می گفتند در دوران رضاشاه در باغ گلستان چرخ و فلک درست کرده بود. گاهی نیز شعر می گفت. بعد از ورود ارتش شوروی، او به آزادیخواهان ملحق شد و شعر هم می گفت.

وقتی من وارد تبریز شدم، معلوم شد که بی ریا، به کلی از نهضت فاصله گرفته و اصلاً حاضر به همکاری نیست. بعد فهمیدم که او را برده بودند به شوروی. او در آنجا رفته بود به کنسولگری ایران و تقاضای بازگشت به ایران را کرده بود. من خواستم با او آشنا شوم ولی او جداً حاضر نشد با اشخاصی مثل من سروکار داشته باشد.

پس از مراجعت به تهران یکی از اشعار او را به ترکی در روزنامه مردم چاپ کردند. پس از اینکه روزنامه را خواند سخت مریدش شد.

او را به میتینگ های کارگران و دهقانان می بردم. در آنجاها شعر می گفت، و مردم را به هیجان می آورد. کم کم در میتینگ های ما حاضر می شد.

¹. خاطرات جهانشاهلو همان کتاب

تا اینکه او را رساندیم به اتحادیه کارگران و شد رئیس اتحادیه. بد هم کار نمی کرد¹».

این دو روایت با هم همخوانی ندارند. بی ریا کم سواد بود. اما نادان نبود. شاعری بود توده ای که شعرش بُرد توده ای داشت و اردشیر با استفاده از همین برگ توانست در بین کارگران افکار و اندیشه های حزب را رسوخ دهد و اتحادیه های رقیب (خلیل انقلاب آذر و یوسف افتخاری) را به عقب براند. زندگی سیاسی بعدی بی ریا، چپ روی هایش در زمان ریاست اتحادیه و بعداً وزیر فرهنگ شدنش و زندانی شدنش در شوروی به خاطر مخالفت با روس ها. هیچ يك دليل نمی شود که قابلیت های او را نفی کنیم.

۵-دستور یاغیگری افسران لشکر خراسان را آقای کامبخش توسط آقای بهرام دانش سروان پیاده که رابط بود، صادر کرد و افسران را در محظور بسیار دشواری گذاشت. از همه بدتر دستور سازمان بود که هرچه پول دولتی در اختیار داشتند پیش از یاغی شدن تسلیم سازمان کنند و به دیگر رفقا به آنان دستور دزدی داده بود.»

یاغیگری يك لغت مغولی ست به معنای تمرد، سرکشی، نافرمانی، اما جز اینها بارسیاسی هم دارد. یاغی دشمن مردم است. راهزنی است که در کمینگاه مخفی مشهود و ناگهان بر سر راه کاروان های تجاری و مسافری ظاهر می شود و کاروانیان را لخت می کند.

یا آن که به دهکده های مرزی حمله می کند. مردم بی دفاع را می کشد و اموال آنها را غارت می کند. اسماعیل آقا سیمیتکو نمونه تپیک يك یاغی است.

¹. خاطرات اردشیر آوانسیان

بی انصافی است که قیام افسران خراسان را، که در روزگار خود جزء پاك ترین، میهن پرست ترین و شریف ترین عناصر ارتش بودند و آماجی جز بهروزی مردم خود نداشتند به یاغیگری متهم و خود را با ارتجاعی ترین بخش حکومت هم صدا و هم زبان کنیم.

این نکته نخست. نکته دوم آنکه طبق تمامی اسناد و مدارك، از خاطرات افسران خراسان گرفته تا خاطرات اسکندری و دیگران، کامبخش در شکل گیری این قیام نقشی نداشته است و با آن مخالف بوده است. سرهنگ آذر به دروغ از قول کامبخش به سروان دانش دستور شروع عملیات را می دهد. دلیل روشن آن این که هم مسئول کمیته ایالتی حزب در گنبد (قاسمی) و هم فرماندهان ارتش شوروی در گنبد از پذیرش افسران و حتی مجروحین آن ها خودداری کردند. نکته سوم: استراتژی و تاکتیک قیام خراسان بود. سرگرد اسکندانی فرمانده این گروه در پی برپایی يك کانون شورشی و آزادبخش در گنبد بود تا توسط آن، تمامی ایران را آزاد کند. ممکن است ما با این استراتژی موافق یا مخالف باشیم. مهم زاویه نقد ما است. جهانشاهلو از ارتجاعی ترین موضع به قیام افسران خراسان نگاه می کند.

۶- «غلام یحیی با ایرانیان مهاجر روانه ایران شد و در بخش سراب سکنی گزید. در روستای سراب شیره می فروخت. اما پس از آشنایی با چند دزد به کار قصابی پرداخت. آن ها شبانه از روستاهای دوردست گوسفند می دزدیدند و او گوشت آنها را می فروخت. وی در ضمن تبلیغات ضددولتی و کمونیستی توسط ژاندارم ها دستگیر شد.

پس از رهایی از زندان به عضویت اتحادیه کارگران حزب توده درآمد و در آستانه تشکیل فرقه دمکرات، او مسئول اتحادیه کارگران شهر میانه بود. در مهر ۱۳۲۴، در کنگره فرقه پادویی می کرد.

در آذر ۱۳۲۴ با اسلحه ای که روس ها در اختیارش قرار دادند میانه را از دست دولتیان گرفت. و پس از آمدنش به زنجان، روی آدمکشان و غارتگران تازی و مغول و غز را سپید کرد.

حسن نظری که از نزدیک با غلام یحیی ارتباط داشته است او را چنین توصیف می کند: «غلام پسر یحیی در سراب چشم به جهان گشود و در نوجوانی همراه پدرش برای کار در کارخانه های نفت به باکو رفت. در آنجا او به عضویت سازمان جوانان کمونیستی به نام (کامسومول) و سپس حزب کمونیست درآمد. او با فعالیتش در میان کارگران به ویژه کارگران ایرانی توانست اعتماد سازمان های حزبی و دولتی شوروی را جلب نماید. به طوری که به مقام شهردار صابونچی، مهمترین بخش نفت خیز باکو گمارده شد. هنگام بیرون راندن ایرانیان از آذربایجان شوروی (۱۳۱۶-۱۷) او را نیز به ایران فرستادند. برای اینکه رفتن او که فردی شناخته شده بود به ایران توجیه گردد شایعه پخش کردند که او پول شهرداری را گرفته و به ایران فرار کرده است. گویا به وی نیز مأموریتی داده بودند. زیرا پس از آتش زدن قورخانه ارتش در خیابان خیام در سال ۱۳۱۸ (یا ۱۳۱۹) او را نیز که در میانه بود، بازداشت کرده و به تهران بردند. اما نتوانستند ارتباط وی را با گروه خرابکار ثابت نمایند.

با اشغال ایران او نیز آزاد شد و در سراب و میانه به فعالیت حزبی پرداخت و در مبارزه با خان‌ها نامی به هم زد. شوروی‌ها چند واگن باربری راه آهن ایران که کاملاً در دست آن‌ها بود به وی دادند تا او با بهره‌گیری از آن به راه بردن بارهای بازرگانان درآمدی داشته باشد و بتواند هزینه سازمان‌های حزب توده در آذربایجان را برآورده سازد.

او با قدی بلندتر از متوسط، چشم‌های نیمه‌آبی و سیل چهارگوش چارلی چاپلینی همواره در برخورد با دیگران لبخندی نشان می‌داد که چهره اش را پسندیده می‌کرد. زبان توده‌ها را به خوبی می‌دانست و می‌توانست با سخنرانی اش آن‌ها را جلب نماید. و این هم از تجربه‌ای بود که در میان کارگران نفت باکو به دست آورده بود.

این دو رهبر زنجان (دکتر جهانشاهلو) و میانه (غلام یحیی) از یکدیگر خوششان نمی‌آمد. دانشجویان جهانشاهلو را خان می‌دانست و ادعا می‌کرد که از خاندان انقلابی در نمی‌آید. دکتر جهانشاهلو نیز به نوبه خود او را بی‌سواد و عامی قلمداد می‌کرد و باور داشت که او نه انقلابی بلکه يك آدم‌کش می‌تواند باشد.»

به هر روی تصویر يك دزد و آدمکش از غلام یحیی دادن با دیگر مستندات و روایت‌ها همخوانی ندارد. بی‌شک در مصادره اموال افراط و تفریط‌هایی بوده است. و بی‌تردید غلام یحیی در این گرفت و گیرها، با نگاهی که او به شوروی داشت، فرماندهان شوروی را بی‌نصیب نگذاشته است. غلام یحیی تا روز مرگ يك شوروی پرست افراطی بود.

با همهٔ این ها، غلام یحیی به عنوان یکی از رهبران خودساختهٔ کارگری آذربایجان توانایی ها و قابلیت هایی داشته است. بررسی زندگی او هرچند در حوصلهٔ این بحث نیست، اما باید زندگی غلام یحیی را به دو بخش تقسیم کرد. بخش نخست از کار در معادن نفت باکو تا ریاست فدائیان فرقه، و بخش دوم از شکست فرقه تا روز مرگ.

۶- «از همان آغاز فرمانروایی فرقه بسیاری از خیابان ها آسفالت شد و تعدادی ساختمان سودمند برپا گردید. و آن چه بیش از همه ارزنده بود و برای مردم باقی ماند یکی دانشگاه تبریز و دیگری دستگاه فرستنده رادیو بود.

اصلاحات فرقه وسیع تر و عمیق تر از آن است که افشار به آن اشاره می کند. شاهکار فرقه در اصلاحات ارضی بود. برای نخستین بار در ایران فرقه دست به کاری بزرگ زد و باب جدیدی برای تغییر ساختاری در ایران گشود که متأسفانه با شکست فرقه این باب جدید بسته شد. در زمینهٔ اصلاح قوانین کارگری، دهقانی، حقوق زنان، حقوق از کارافتادگان و محرومین نیز فرقه اقداماتی جدی به عمل آورد.

اما افشار از آن ها می گذرد و تنها بسنده می کند به گوسفندهایی که غلام یحیی خودش خورده است یا به روس ها خورنده است.

۷- «میرجعفر باقراوف همواره از آذربایجان واحد دم می زد. در این میان شخصی مانند مولوتف معاون نخست وزیر استالین و وزیر امور خارجهٔ شوروی بود که هم مارکسیستی مؤمن و هم به قوانین و مقررات بین المللی و حیثیت شوروی در جهان سخت پای بند بود. از این رو دربارهٔ آذربایجان ایران و مسئلهٔ نفت همواره میان او و بریا و باقراوف کشمکش بود...

سرانجام استالین به دو دلیل به تخلیه ایران تن داد. نخست به سبب فرسودگی پس از جنگ دوم و نداشتن آذوقه و مهمات کافی. دوم به سبب دست نیافتن به بمب اتم.

... در تهران سادچیکف و همکارانش به دستور مولوتف و شاید استالین ما را به بستن يك قرارداد مسالمت آمیز به هر نحوی که ممکن باشد تشویق می کردند¹.

... آقای پیشه وری کار را به لجاجت کشاند.

اما نظر کمیته مرکزی حزب توده و دیگر دوستان من درست بود که به حل مسالمت آمیز با قوام معتقد بودند...

- آقای مظفر فیروز اصرار داشت که نباید در مسائل پافشاری کنیم. باید هرچه می توانیم گرچه کوچک باشد از دولت قوام امتیاز بگیریم. زمان نشان داد که حق با او بود.

- نقش آقای مظفر فیروز بسیار شایان توجه بود. او، هم محرم راز سفارت انگلیس و مورد اطمینان بی چون چرای آنان و هم دوست سفارت روس و هم همه کاره دولت قوام و هم غمخوار ما بود.

پانتورکیسم و اپورتونیسم

در جریان شکل گیری فرقه دمکرات سه جریان دخیل و ذینفع بودند:

۱- مردم آذربایجان

۲- میرجعفر باقراوف

¹. خاطرات جهانشاهلو

۳-مولوتف

قضیه آنقدر پیچیده نیست که نیاز به ذهنی پلیسی داشته باشد. اشتباه تمامی منتقدین و هواداران فرقه در آن بوده و هست که هر کدام يك يا دو جنبه آن را دیدند پس به خطا رفتند.

در نظر آدم هایی مثل افشار، در موضع نویسنده کتاب، نه معاون پیشه وری و یا مسئول کمیته ایالتی حزب توده در زنجان، مردم صاحب هیچ حقی نیستند و در این تحلیل ها جایی ندارند. حتی افشار خود به این مسئله اشاره می کند: «هنگامی که آقای پیشه وری با آب و تاب از خواست های مردم آذربایجان سخن می راند، آقای قوام السلطنه لبخند می زد و مقصودش این بود که این خواست های شماست نه مردم آذربایجان».

مرتجع مفلوکی مثل قوام السلطنه نمی فهمید که پیشه وری از زیر بُته به عمل نیامده است و مردم خواسته های خودشان را باید به شکلی بیان کنند. و این خواسته ها به ناگزیر در برنامه احزاب و رهبران آنها متبلور می شود.

عنصر دوم ناسیونالیسم ترک بود که در پی وحدت با آذربایجان جنوبی بوده و هست. و این وحدت هیچ ربطی به باقراوف نداشت. قبل از باقراوف، مسئله وحدت هم در زمان حکومت مساواتیست ها مطرح بود. امروز هم به نحوی هست، فردا هم خواهد بود. این يك واقعیت مسلمی است که آذربایجان شمالی و جنوبی، دوپاره يك پیکرند که باید روزی این دوپارگی به شکلی حل شود. و این حل شدن حتماً مستلزم جنگ و تجزیه و کشمکش نیست. مطمئناً انسان متمدن، فردا راه بهتری از آنچه که امروز در جلو پای ما نیست، پیدا خواهند کرد. از بازار مشترك گرفته تا حکومت فدراتیو و هر شق دیگری که امروز نمی

تواند در دستور کار ما باشد. اما به معنای آن نیست که فردا در دستور کار ما نخواهد بود.

این عنصر نیز در برآمدن و فروپاشی فرقه نقش داشت و محور آن باقراوف، بی ریا و استالین بودند.

عنصر سوم: اپورتونسیسم روسی بود.

برخلاف نظر افشار، مولوتف، نه مارکسیسم بود نه مؤمن؛ بلکه اپورتونسیمی به تمام معنا بود. تیر خلاص فرقه را او زد. فرقه را با نفت شمال معاوضه کرد. حالا اگر بعداً کلاه سرش رفت این برمی گردد به حماقت روسی و نشناختن حقه بازی های ایرانی جماعت.

دکتر جهانشاهلو افشار از ابتدا تا به آخر درک عمیقی نسبت به جریانات فرقه پیدا نکرد. هم چنان که از شکل گیری فرقه تحلیل ندارد از فروپاشی آن هم تحلیل ندارد. بی گمان هر تحلیلی نیازمند تفکر است، و تفکر نیازمند غور در مسائل و پروسه های اجتماعی است که افشار در این خاتمه نامه اش نشان داد که خوشبختانه اهل تفکر و غور در مسائل نیست، وگرنه بعد از تجربه سه حزب بزرگ چپ، به سلطنت، آنهم از نوع فاشیستی اش نمی رسید.

عقب نشینی شوروی

شوروی در موضعی نبود که بتواند مدت زیادی در ایران بماند. نه تقسیم جهان در کنفرانس یالتا به او اجازه می داد و نه دلایلی در دست داشت که مورد قبول افکار جهانی باشد. دلایل سست و بی بنیاد استالینی که گویا

گروه‌های خرابکار، نفت باکو را تهدید می‌کنند و چسبیدن به قرارداد سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی (بند ۶ آن) هیچ محمل واقعی و حقوقی نداشت. اما برخلاف نظر جهانشاهلو، خروج شوروی نه دو علت که سه علت داشت: نخستین علت آن گرفتن امتیاز نفت شمال بود که طی قراردادی در فروردین ۱۳۲۵ به دست آمد و تهدید امریکا و نداشتن بمب اتم و وضعیت بد اقتصادی نیز مزید بر علت بود. اما اگر شوروی در وضعیت جنگ تازه ای نبود، امریکا و انگلیس هم نبودند.

مذاکرات تهران

در مذاکرات تهران حق با پیشه‌وری بود، نه حزب توده، و نه سادچیکف و نه مظفر فیروز که سر در هر آخوری فرو می‌برد و در قضیه آذربایجان نقش ویرانگری داشت. جهانشاهلو هنوز هم بعد از سال‌ها فکر می‌کند که در مذاکرات تهران حقیقتی نهفته بوده است. قوام و شاه، دنبال خریدن وقت، فریب فرقه دمکرات، حزب توده و شوروی بودند... پیشه‌وری اگر در تهران برهنه هم می‌رقصید، آخر این داستان با توپ و تفنگ به هم می‌آید. جهانشاهلو هنوز نمی‌داند که دشمنان مردم ایران از چه جنم و سخی بوده‌اند و هستند. جهانشاهلو خود چنین می‌نویسد: «کاری از پیش نرفت.» سؤال این است که چرا؟ «چون شاه مخالف بود و آقای قوام السلطنه هم چنان که به شاه قول داده بود با زیرکی خواسته‌های او را برآورد. چون هم

روس ها را از ایران راند و هم فرقه را متلاشی کرد و هم دست نشانندگان بیگانگان را گوشمالی داد.¹»

پس هرچه بود فریب بود. شاه مخالف بود. و قوام هم به او قول داده بود فرقه را سرکوب کند. می ماند مردم بیچاره، که از نگاه جهانشاهلو، دست نشانندگان بیگانه بودند که گوشمالی داده شدند. اما سؤالی که مطرح هست این است که این دست نشانندگان بیگانه چه کسانی بودند؟ سران فرقه. جهانشاهلو که بود؟ معاون پیشه وری. فرد دوم یا سوم این داستان. پس چگونه می شود عامل بیگانگان که خود حضرت افشار باشد از سرکوب خود و دوستانش خوشحال می شود.

۸- «برپا شدن حزب توده و پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، برای دریافت امتیازها و به ویژه نفت شمال بود.»

موضع راست ارتجاعی که کشور را ملك طلق خود و مردم را «رعایا» و فاقد هر نوع شعور و حقوقی می داند؛ هر درخواست و تشکل و حزبی را کار عوامل بیگانه می داند. این موضع ربطی به حزب توده و فرقه دمکرات ندارد که به خاطر درك غلط شان از انترناسیونالیسم پرولتری سنگ شوروی را به غلط بر سینه زدند.

تبلور درخواست های مردم چه ربطی دارد به بیگانگان و درخواست امتیاز نفت؟!

فرقه اجتماعیون - عامیون ایران که حزب سوسیال دمکرات ایران است زمانی شکل گرفت که نه حکومت کمونیستی در کار بود و نه مسأله نفت شمال

1. همان کتاب، صفحه ۲۴۴ کتاب

مطرح بود. هر جامعه ای نیاز به چپ خود دارد. چپ تبلور عدالت و درخواست های مردم فرودست جامعه است. در سال های بعد که حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان از جغرافیای سیاسی جامعه حذف شدند، جامعه چپ، خود را به شکلی دیگر سازمان داد و آن سازمان چریک های فدایی خلق ایران بود.

در سال های بعد که سازمان فدایی از جغرافیای سیاسی حذف شد جامعه، چپ خود را ساخت. نام و نشان احزاب فرق نمی کند. جامعه نمی تواند خودکشی کند. حزب توده و فرقه دمکرات نباشد، سازمان فدایی و راه کارگر و رنجبر. این ها نباشد حزب کمونیست کارگری، و همینطور در قرع و انبیق خود سازمان ها و احزاب را تصفیه می کند. به محض این که این احزاب آرمان های چپگرایانه جامعه را نمایندگی نکند. جامعه آنها را حذف می کند و نماینده خود را می سازد.

به راستی چگونه می شود حزب توده و فرقه دمکرات را با ده ها هزار هوادار و سمپات، سازمان های دست ساز شوروی دانست برای گرفتن امتیاز نفت یا امتیازهایی دیگر؟! مگر ممکن است به خاطر منافع کشوری بیگانه هزاران آدم به میدان بیایند و فداکاری کنند؟ نقد حزب توده، و فرقه دمکرات نفی ضرورت اجتماعی آن ها نیست. ضرورت حزب کمونیست يك ضرورت تاریخی است. در زمانی که نه شوروی بود نه حزب توده و نه فرقه دمکرات، احزاب چپ در آلمان، و فرانسه و انگلیس شکل گرفتند و برای رهایی طبقه کارگر مبارزه کردند. این گونه تحلیل های بی ارزش بیشتر به درد بحث های

خیابانی می خورد تا زندگینامهٔ يك آدمی که چیزی نزدیک به چهل سال سیاسی‌کار بوده است.

۹- «برای آماده کردن لشکر ضربتی بابک و گروه پدافند شهر تبریز، به آقای کاویان مراجعه شد. او گفت اسلحه نداریم... من به همراهی چند افسر انبار اسلحه را بازدید کردیم تفنگ و تپانچه به هیچ رو نبود... ما ناچار شدیم همه لشکر و مدافعین تبریز را با خودکارهای سبک و سنگین آماده کنیم...

- جز اسلحه های به دست آمده از خلع سلاح در لشکر تبریز و رضاییه و پادگانهای ژاندارمری، روس ها همهٔ تفنگ ها و خودکارهایی که به خواست آنان تاختشایی ارتش ساخته بود و بسیاری خودکارهای دستی و سبک و سنگین و تپانچه که از ارتش (آلمان نازی به غنیمت گرفته و همچنین خودکارهای دستی و تپانچه هایی (کلت) که بر پایه قانون وام و اجاره از امریکا دریافت کرده بودند در اختیار ما گذاشتند: این سلاح ها یکجا برای آماده کردن نزدیک به ۱۰ لشکر بسنده بود. آنچه ما برای نیازمندی های آن زمان، کم داشتیم توپ و خمپاره انداز و هواپیما بود.»

جهانشاهلو افشار برای مسلح کردن لشکر بابک، به ژنرال کاویان مراجعه می کند و می گوید اسلحه نداریم. خود به انبار می رود می بیند سلاحی در کار نیست اما چند خط پایینتر مدعی می شود که مجموعهٔ سلاح هایی که فرقه در اختیار داشت برای مسلح کردن ۱۰ لشکر بسنده بود. کدام درست است، آن یا این یا هیچ يك؟

ما در اینجا خاطرات سروان حسن نظری را داریم. کسی که مستقیماً در گيرودار مسائل نظامی بوده است و به عنوان يك کارشناس مسائل نظامی نظر صائب تری دارد تا افشار که يك پزشک بوده است.

طبق روایت سروان حسن نظری، روس ها خروج نیروهایشان را از پایان سال ۱۳۲۴ آغاز می کنند و تا خروج کامل که تا نوزدهم اردیبهشت صورت می گیرد کلیه سلاح های سنگین و نیمه سنگین و تانک و توپخانه و مسلسل ها و آتشبارهای ضد هوایی را از فرقه می گیرند و در واقع، فرقه را خلع سلاح می کنند. آن هم به يك دلیل روشن: معامله نفت در برابر فرقه انجام شده بود و هم چنان که قوام در گزارش به سفارت امریکا اشاره می کند شوروی قول داده است «مساعدت های معنوی» بکند. و معنای مساعدت های معنوی هم که معلوم است. جلوگیری از مقاومت مسلحانه فرقه.

شوروی با گرفتن سلاح های خود از ارتش فرقه و بردن مستشاران نظامی اش که در لباس ارتش فرقه و با نام مستعار فعالیت می کردند ستون فقرات ارتش فرقه را شکست. پرواضح بود که يك میلیشیای محلی در برابر يك ارتش دستکم ۲۴ ساله مدرن با توپ و هواپیما و تانک، نمی توانست مقاومت کند.

سلاح و اراده استفاده از سلاح

دکتر جهانشاهلو نظر ژنرال پناهیان را مبنی بر این که ارتش از راه تکاب و میاندوآب و مراغه به تبریز حمله می کنند و گویا ژنرال پناهیان مدعی بود توسط دوستان خود نقشه وزارت جنگ را به دست آورده است خائنه می داند و بر این باور است که پناهیان عامل شاه بوده است. پس در آخرین روزها

پناهیان عزل می‌شود و ژنرال آذر، آن افسر بزرگ و رشید می‌آید که نظر او حمله ارتش از قافلانکوه خواهد بود. تمرکز نیرو در مراغه و آن نواحی غلط است. روزهای بعد این نظر تأیید شد.

بر من معلوم نیست و به راستی معلوم نیست که اشتباه تاکتیکی ژنرال پناهیان يك اشتباه نظامی بوده است یا يك اشتباه عمدی، اما جان قضیه در اینجا نیست.

داشتن سلاح به معنای استفاده از آن نیست. در انجیل لوقا می‌خوانیم که مسیح به یارانش دستور داد ردا و عبای خود را بفروشند و سلاح بخرند. سلاح خریده شد. و روز دستگیری که مسیح پیش بینی کرده بود فرا رسید. کاهنان یهودی و سربازان رومی برای دستگیری مسیح آمدند. یکی از حواریون با شمشیر خود گوش یکی از نوکرهای کاهنان یهود را برید. اما مسیح او را مذمت کرد و گوش او را شفا داد.

این يك نمونه تیپیک و تاریخی است که داشتن سلاح به معنای استفاده از آن نیست. اراده استفاده از سلاح باید باشد تا سلاح به کار آید. داشتن سلاح تنها شرط لازم است و شرط کافی، فراهم بودن اراده برای استفاده از آن است.

ضمن آن که داشتن سلاح هم مورد مناقشه است. فرقه در آذر سال ۱۳۲۵ طبق شواهد متعدد فاقد سلاح لازم برای جنگ به آن عظمت بود. اما مشکل اصلی فرقه این نبود. شوروی اجازه استفاده از سلاح را به فرقه نداد. جان کلام در اینجا است. نکته ای که جهانشاهلوی افشار از درک آن عاجز است.

کودتایی که خود افشار به درستی به آن اشاره می کند و تبعید جناح چپ فرقه یعنی پیشه وری، و صادق پادگان و افشار به چه معناست؟ روی کار آوردن بی ریا، شبستری و جاوید در بحبوحه جنگ چه معنایی می دهد. غیر از این است که فرقه اجازه استفاده از سلاح نداشته باشد؟ حتی زمانی که قلی اوف که بعد از رفتن ژنرال آتاکیشی یف همه کاره فرقه بود (معاون سازمان امنیت آذربایجان) وقتی در روز ۲۱ آذر وقتی متوجه شد که امکان عملیات پارتیزانی مردم وجود دارد از آن ها خواست اگر احساس خطر می کنند به شوروی پناهنده شوند. چه معنایی دارد که جدا از آن که سلاح بود یا نبود، فرقه اجازه استفاده از سلاح را نداشت.

شکست فرقه ربطی به اشتباه عمدی یا سهوی ژنرال پناهیان نداشت. شوروی سلاح های اساسی (توپ، تانک، آتشبار و ضدهوایی) را از فرقه گرفت. مستشاران نظامی خود را که برای یک ارتش جوان حکم معلم و راهنما را دارد فرا خواند سرانجام با یک کودتا فرقه را از رهبری اصولی خود محروم کرد تا کت بسته به کشتارگاه برود. مشکل جهانشاهلو این است که عمق تراژدی را نفهمیده است.

۱۰- غلام یحیی هنگامی که ارتش از زنجان گذشت و به سوی تبریز در حرکت بود چه کرد.

او به جای پایداری در نخستین برخوردها راه گریز را در پیش گرفت. همین که تیراندازی میان فداییان و سواران ذوالفقاری و افشار درگرفت دستور داد فداییان خود ما سرهنگ دوم قاضی اسدالهی را که افسری میهن خواه و دلیر بود از پشت با تیر بزند. چون او دستورهای غلام یحیی قصاب را مخالف

اصول سربازی می دانست و آنر انجام نمی داد.» سروان حسن نظری روایتی مغایر با روایت جهانشاهلو دارد. ابتدا روایت نظری را ببینیم و بعد قضاوت کنیم که کدام روایت به حقیقت نزدیکتر است.

«به دفتر پیشه وری وارد شدم. او سراسیمه و با نگرانی گفت واقعه غم انگیزی در قافلانکوه رخ داده. دیروز قاضی اسدالهی را سربازان ارتش ایران با تیر زدند...

از میانه یکسر به نوروزآباد و جمال آباد رفتم. و در آنجا سران فدایی کشته شدن محمود قاضی اسدالهی را شرح دادند. استاد محمد گل محمدی گفت: سرهنگ دوم قاضی مانند همه روزها تصمیم گرفت که به تپه های جنوبی نوروزآباد سر بزند تا ببیند چه دگرگونی در گردهمایی نیروهای اعزامی رخ داده است. به او گفتم: رفیق سرهنگ تنها رفتن خطرناک است. اجازه بدهید من یا چند فدایی همراه شما باشم. اما پاسخ داد که تعداد زیاد سوار جلب نظر می نماید و با این جمله سوار اسب شده و تنها به سوی تپه ها حرکت کرد و پس از چند دقیقه در میان تپه ها ناپدید گردید. پس از يك ساعت ما دیدیم که اسبش از تپه ماهور بیرون می آید ولی سوار روی آن دیده نمی شود. با دوربین نگاه کردیم و دیدیم که رفیق سرهنگ روی زین افتاده و تکان نمی خورد... من و چند فدایی سوار چهار نعل به سوی اسبش تاختیم و دیدیم که او در خون غوطه ور است... و گلوله دشمن به پیشانی اش خورده و از پشت سرش بیرون رفته است.

دو راوی

راوی دکتر جهانشاهلو فدایی گمنامی است که مدعی است در دستۀ صفرعلی بوده است و شاهد ترور قاضی اسدالهی توسط یکی از فدائیان هوادار غلام یحیی بوده است. پس گلوله باید از پشت اصابت کرده باشد.

اما راوی سروان نظری سرگرد استاد محمد گل محمدی است که نزدیکترین فرد در روز حادثه به قاضی بوده است و اولین کسی است که جسد را دیده است و شهادت می دهد که قاضی اسدالهی از جلو گلوله خورده است.

سرگرد استاد محمد گل محمدی کیست

سرگرد استاد محمد گل محمدی که ما او را از طریق خاطرات سروان حسن نظری می شناسیم یکی از قهرمانان گمنام نبرد تاریخی انقلاب با ارتجاع ایران است.

او سمبل مردمی است که برای بهروزی جامعۀ خود مبارزه می کنند. درك روشنی نسبت به مسائل دارند اما در ردهٔ رهبری نیستند. پس فداکاری و روشن بینی شان در اشتباهات و حماقت های رهبران به جایی نمی رسد.

استاد محمد از جنگل آمده بود. او ۴-۵ سال همراه با میرزا كوچك خان در طی جنگ جهانی اول علیه انگلیسی ها و روس ها جنگیده بود؛ فراز و فرود انقلاب گیلان را دیده بود. و بعد از شکست جمهوری گیلان به شوروی رفته و در باکو به آهنگری و مکانیکی پرداخته بود.

در خاطرات نظری نخستین بار ما استاد محمد را در بازگشت دکتر جاوید به عنوان استاندار آذربایجان می بینیم. وقتی دکتر جاوید می رود، استاد محمد می گوید: روس ها ما را فروختند و اشاره می کند به ۹۰۰ هزار تومان بودجه ژاندارمری آذربایجان که دکتر جاوید گرفته بود.

استاد محمد را در سه جای دیگر می بینیم که درک درستی از وقایع دارد تا در غربت می میرد. به هر روی، به نظر می رسد که روایت جهانشاهلو در مورد مرگ قاضی اسدالهی مقرون به صحت نباشد.

۱۱- «پیش از رسیدن ارتش آقای سرهنگ بواسحقى چنان كه يك بار يادآور شدم برای به دست گرفتن دستگاه ها به ویژه نگهبانی (ژاندارمری) به زنجان آمده بود. اما همین که ستون های ارتش به آنجا نزدیک شد مردمی که از غلام یحیی و دارودسته اش به جان آمده بودند به پا خاستند. در این گیرودار کسانی هم که با یکدیگر خرده حسابی داشتند در آشوب شرکت کردند. از این رو مردمی کشته و گروهی هم به تبریز گریختند. در این میان آقای شیخ خوئینی که مردی باسواد و رئیس محضرهای ثبت اسناد بود نیز کشته شد. زنجان در مذاکرات تهران در تبریز بین فرقه و قوام از مسائل بحث برانگیز بود. فرقه معتقد بود زنجان جزء آذربایجان است و قوام مصر بود که نیست. اما مجلس می تواند در تقسیمات کشوری دست ببرد و زنجان را جزء آذربایجان به حساب بیاورد. پس فرقه پذیرفت که زنجان را علی رغم اعتراض ۵۰ هزار نفری میتینگ مردم به دولت پس بدهد. و منتظر بنشیند تا مجلس پانزدهم در این مورد نظرش را اعلام کند.

پس در این هیچ مشکلی نیست که فرقه مصمم بود زنجان را پس بدهد و مفاد قرارداد تهران و تبریز را اجرا کند.

تحویل زنجان در روز اول آذر ۱۳۲۵ صورت گرفت. اما تحویل و تحول مسالمت آمیز در برنامه شاه و قوام نبود. چرا؟ برای اینکه اینان به قراردادهای تهران و تبریز باور نداشتند و دنبال بهانه ای برای زیر پا گذاشتن آن بودند. در ساعت اول روز دوم آذر ارتش در قطاری که قرار بود گندم به زنجان حمل کند سرباز و توپ و تانک به زنجان فرستاد و ناگهان شهر تحویل داده شده در اول آذر، در دوم آذر اشغال شد و نیروهای آموزش دیده رکن ۲ و فنوئال های منطقه مثل ذوالفقاری ها کشتار مردم را آغاز کردند.

مردم واژه ای مبهم

دکتر جهانشاهلو می گوید: مردم علیه دار و دسته غلام یحیی قیام کردند. و ما می گوییم اراذل و اوباش شروع کردند به کشتن مردم. و معلوم نیست که مردم چگونه خودشان را کشتند.

در واقع این ابهام در واژه مردم نیست بلکه در سوءاستفاده از واژه مردم است جدا از آن که این واژه نیز از ابهام خالی نیست.

به طور کلی باید گفت که در یک کشور چیزی به نام مردم نداریم. مردم یک کشور یا شهر هرگز یکدست نیستند. ما در هر جامعه ای با طبقات مواجه هستیم. حکومت داریم. ارتش داریم و فرقه داریم.

اگر جهانشاهلو به صرافت و روشنی روایت می کرد، نیازی نبود که ما بگوییم چه کسانی، چه کسانی را کشتند.

در کشتار زنجان، صف بندی ها روشن است. در يك سو ارتش و نیروهای ملاکین فراری بودند و در سویی دیگر، هواداران فرقه، کسبه و تجار و زحمتکشان بی طرف و در بین این اقشار، مخالفین فرقه. که این طبیعی است هر جریان، مخالفین و مدافعینی دارد.

زنجان که تحویل داده می شود و بعد توسط سرهنگ هاشمی فرمانده ستون اعزامی اشغال می شود، کشتار شروع می شود و دست مخالفین فرقه چه آن هایی که با ستونهای اعزامی آمده بودند، چه مخالفین خاموشی که درون شهر مترصد فرصت بودند برای سرکوب هواداران فرقه باز می شود. در جنگ ارتجاع و انقلاب در يك کشور عقب مانده با حکومتی مستبد و توتالیتر پیشاپیش نهایت کار روشن است. همیشه همین گونه بوده است. آن روز فرقه، روز دیگر حزب توده و قس علی هذا.

شیخ محمد آل اسحق هم که مردی محترم بود هوادار فرقه نبود. فرقی هم نبود. تنها با جنایات و ظلم و ستمهای ذوالفقاری ها مخالف بود. پس شکمش را پاره کردند عمامه اش را دور گردنش پیچیدند و از پنجره به بیرون پرتابش کردند.

برخورد شاه و قوام در زنجان، چون يك کشور اشغال شده بود. به راستی که جنایت را نمی توان با بلغور کردن واژه ها مبهمی چون «مردم و قیام مردمی و مردم خشمگین» و از این خزعبلات پنهان کرد. روایت تاریخ با ژورنالیسم ارتجاعی، دو مقوله جدا از همدی و جهانشاهلو این تفاوت را نمی فهمد.

يك پرائتنز: بى شرف كيست؟

دکتر جهانشاهلو روز بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ را، در نیمه راه می کند و به این فکر می افتد تا نشان دهد که حزب توده ایران چگونه، هم دست پرورده است و زیر فرمان روس هاست و هم در دست پلیس ورزیده و کهنه کار انگلستان بازیچه ای بیش نیست.

نامه فتح اله بهزادی مسئول ساواک به رئیس ساواک در آلمان خاوری را که در پانزدهم آذر ۱۳۵۴ نوشته شده است می آوریم تا همه بدانند که «کاین همه لاف شرف بی جاستی.»

نخست آن که این نامه که در مورد وضعیت رهبری حزب توده در آلمان شرقی است و ساواک مدعی است از طریق کانال هایی با کیانوری و زنش مریم فیروز ارتباطاتی دارد. جعلی است.

نقد کیانوری و حزب توده نیازی به اسناد جعلی و روش های ناجوانمردانه ندارد. این شیوه که از متدولوژی توده ایسم بیرون می آید ربطی به نقد جدی يك حزب ندارد. مریم فیروز و نورالدین کیانوری هرچه بودند جاسوس و عامل انگلیس نبودند. اما سؤالی که مطرح است در بحبوحه کشتار روز بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ و آن فرار غمبار چه جای مطرح کردن يك نامه جعلی و یا حتی واقعی از حزب توده است.

يك روایت جدی و مهم از تاریخ چه نیازی دارد به پرت و پلانویسی. تاریخ فرقه چه ربطی دارد به حزب توده در سال ۱۳۵۴ و گزارش ساواک. «این همه لاف شرف بی جاستی» در اینجا مصداق دارد.

روایت درست تاریخ

دکتر جهانشاهلو از روز بیست و یکم آذر و روزهای بعدی به سرعت می‌گذرد و با بازگو کردن زندگی در باکو از آمار کشتگان و مهاجران و زندانی شدگان چشم می‌پوشد. هرچند دکتر جهانشاهلو در سال ۱۳۸۴ در مصاحبه با تلویزیون ماهوارهای NITV مدعی شد که کشتگان به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسید.

اما زاویه روایت مهم است. نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان از نظر جهانشاهلو یعنی او و پیشه‌وری و پادگان و شبستری و جاوید و بی‌ریا. بقیه مردم، یعنی بازیگران اصلی صحنه حضور عینی ندارند. سیاهی لشکرهای یک فیلم هالیوودی اند که کرور کرور کشته می‌شوند اما انگار نه انگار خانی آمده و خانی رفته است.

از بخش‌های بعدی کتاب می‌گذریم که در حوصله بررسی این تحقیق نیست. اما گفتنی است که جهانشاهلو، مصدق را فردی مستبد و نخست‌وزیر سرکش و غیرقانونی می‌داند. و کودتای بیست و هشتم مرداد نه تنها کودتا نبوده است بلکه یک عمل قانونی علیه یک نخست‌وزیر غیرقانونی بوده است. قضاوت او در مورد خلیل ملکی نیز به همین اندازه برنادرستی استوار است.

مهم نیست، مهم آن است که یک آدم، شرافت سیاسی خود را به چه بهایی می‌فروشد. کیانوری در خاطراتش مدعی است که حسن نظری، جهانشاهلو را به ساواک معرفی کرد و ساواک املاک پدری او را فروخت و به خارج فرستاد.

بر من درستی این روایت معلوم نیست. اما نه اموال پدری و نه اموال غیرپدری بهای چهل سال زندگی جهانشاهلوی افشار عضو گروه ۵۳ نفر، عضو حزب توده، عضو فرقه دمکرات و بالاتر از همه اینها راوی تاریخ نیست. تاریخ بالاتر از تمامی ماست. آدم‌ها می‌آیند و می‌روند. این ضرورت اجتناب ناپذیر هستی است. اگر چنگیز خان نماند اگر هیتلر و استالین و روزولت و چرچیل هم نماندند؛ دیگران هم نخواهند ماند. اما به قول فروغ «تنها صداست که می‌ماند» آری تنها کرده‌ها و ناکرده‌های آدمی است که می‌ماند.

می‌توان چون دکتر رادمنش دبیر اول حزب توده، سکوت کرد و حتی وصیت کرد بعد از مرگ نیز تمامی نامه‌ها را بسوزانند. نقد رادمنش، نقد خاموشی او است. به قول روزبه بزرگ، عباسی باید می‌مرد و حرف نمی‌زد، اما او باید حرف بزند و بعد بمیرد. رادمنش باید سخن می‌گفت، اما درست. روایت مو به موی تاریخ.

اگر این مایه در وجود خویش قائل نیست پس چه بهتر که خاموش باشد و تاریخ را به لجن نکشد.

دکتر نصرت‌اله جهانشاهلو اگر سکوت می‌کرد دستکم برای بخشی از مردم ما، قابل احترام بود. خانزاده‌ای که برخلاف نظر غلام یحیی، به انقلاب روی آورده بود. بالاتر از انقلاب به آرمان‌های مردمی و در راه این هدف، سختی‌های بی‌شماری را تحمل کرده بود و در به دری‌ها را از زندان رضاشاهی گرفته تا دوران تبعید به جان خریده بود.

او گذشته خود را که گذشته همه ما هم هست به بهای بسیار ناچیزی فروخته است. گیرم که به قول کیانوری پول زمین های پدری اش باشد.

آمار کشتگان

در تبریز جنگی صورت نگرفت. هم چنان که زنجان آنگاه اشغال که تسلیم شده بود و سربازان ارتش شاهنشاهی با مردم این خطه چون شهری فتح شده برخورد کردند. در تبریز هم مانند زنجان رفتار شد.

ارتش در نزدیکی های تبریز پا شل کرد تا تفنگچی های فنوئال های رانده شده، رکن دوم ارتش در لباس شخصی، استواران ارتش در لباس مردمان عادی، مخالفان خاموش فرقه، و تمامی اراذل و اوباش، دست بازی در کشتار، و غارت اموال و نوامیس مردم داشته باشند.

برخورد شاه، قوام، ژنرال های ارتش، فنوئال ها، در تبریز و حتی زنجان نشان داد که میهن پرستی تا چه حد می تواند دروغین باشد. قاتلان مردم لقب شاه دوست و میهن خواه گرفتند و مردم مظلوم به خائنین و متجاسرین ملقب شدند. طرفه آنکه بعدا مدعی شدند که در این قصابی بزرگ، کسی کشته نشده است. پس نگاه کنیم به آمارها از منابع مختلف:

- ۱- سپهبد حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ۳۰۰۰ نفر
- ۲- مسعود بهنود، از سیدضیا تا بختیار، ۲۵۰۰ اعدام، ۷۰۰۰ کشته، ۷۰ هزار پناهنده، ۲۶۰۰۰ تبعیدی و ۸۰۰۰ زندانی؛
- ۳- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ۶۵۰۰ کشته قبل از ورود ارتش؛

- ۴- مجله خواندنی ها سال ۱۳۲۵، ۸۰۰۰ نفر؛
- ۵- خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، ۱۵۰۰۰ نفر؛
- ۶- میرقاسم چشم آذر، ۲۵۰۰۰ نفر؛
- ۷- ابوالحسن تفرشیان، قیام افسران خراسان، ۲۰۰۰۰ نفر؛
- ۸- آذربایجان فرقه سی، ۱۰۰۰۰ نفر؛
- ۹- بهروز حقی به نقل از ماریا مارچاکی، ۲۵۰۰۰ نفر؛
- ۱۰- علی مراد مراغه ای، زندگی پیشه وری، ۴۰۰۰ کشته؛
- ۱۱- حزب توده، چهل سالگی حزب، ۷۱ افسر اعدام شده.

فهرست برخی از قربانیان فرقه دمکرات آذربایجان

اسامی افسران عضو سازمان نظامی حزب توده ایران که به فرقه دمکرات پیوسته بودند و پس از شکست فرقه دستگیر و کشته و اعدام شدند:

۱- سرهنگ دوم ابوالقاسم عظیمی، سرهنگ دوم ستاد، تاریخ اعدام سال ۱۳۲۵

۲- سرگرد جعفر سلطانی آزاد، سرگرد سوار. وی به همراه ۲۶ افسر دیگر در تبریز تیرباران شد.

۳- سرگرد علی اکبر حبشی، سرگرد پیاده، او در ارتش فرقه به درجه سرهنگ دومی نائل آمد.

۴- سروان سیدیوسف مرتضوی، سروان پیاده. با درجه سروانی به فرقه پیوست و به درجه سرهنگی نائل شد. او جزو دومین هیئت اعزامی به تهران بود.

- ۵- سروان محمدباقر آگهی، سروان هوایی، دریافت کننده مدال بیست و یکم آذر از طرف مجلس ملی آذربایجان.
- ۶- سروان غلامحسین ناصری، سروان پیاده، وی پس از پیوستن به فرقه دمکرات به درجه سرگردی رسید.
- ۷- سروان حسین قاسمی، سروان پیاده، پس از پیوستن به فرقه به درجه سرگردی رسید.
- ۸- سروان احمد جودت، سروان توپخانه،، از طرف حکومت فرقه به درجه سرگردی رسید.
- ۹- سروان علی اکبر حسینی.
- ۱۰- سروان حبیب الله خاکزادی. وی در سال ۱۳۲۵ عضو فرقه دمکرات شده و به درجه سرگردی رسید، در مقابله با ارتش شاهنشاهی کشته شد.
- ۱۱- ستوان یکم حسن ظهیری،، مهندس، اخذ درجه سروانی در ارتش فرقه دمکرات، به همراه سایر افسران در تبریز تیرباران شد.
- ۱۲- ستوان یکم اصغر افتخاری هریسی، ستوان یکم پیاده.
- ۱۳- ستوان یکم غلامرضا دبیرنیا، وی در حکومت فرقه دمکرات به درجه سروانی رسید.
- ۱۴- ستوان یکم علی اکبر ثمری،
- ۱۵- ستوان دوم جبرئیل روئین دژ،
- ۱۶- ستوان دوم علی سغایی،
- ۱۷- ستوان دوم رضا توفیق،
- ۱۸- ستوان دوم حسین کوپال، وی در حکومت فرقه به درجه سروانی رسید.

- ۱۹- ستوان دوم محمدحسین غفاری،
- ۲۰- ستوان دوم قربانعلی آرین تاش،
- ۲۱- ستوان دوم عطاءالله زندیان جزی،
- ۲۲- ستوان ابوالقاسم حق پرست.
- ۲۳- ستوان ابوالقاسم کیانی.
- ۲۴- ستوان شاپور شرقی،
- ۲۵- ستوان عبدالله ستارزاده آذری،.
- ۲۶- ستوان دوم علی عالی ثنائی،
- ۲۷- ستوان دوم یحیی شیخی،، دریافت مدال بیست و یکم آذر، فرمانده
فداییان خلخال. وی در همین شهر در آذر ۱۳۲۵ تیرباران شد.
- ۲۸- ستوان یکم یحیی دیانت.
- ۲۹- سرگرد پیاده الهی.
- ۳۰- ستوان دوم پیاده عظیم بلندی جاوید.
- ۳۱- ستوان یکم حسن .
- ۳۲- گروهان سوم اکبر تمیزی .
- ۳۳- سرگرد صادق انصاری،
- ۳۴- سرهنگ دوم محمود قاضی اسدالهی،، در جبهه میانه در نهم آذر
۱۳۲۵ کشته شد .
- ۳۵- سرهنگ غلامرضا جاویدان، وی در سراب دستگیر و سال ۱۳۲۵ در
تبریز اعدام شد.

این افراد در مراغه اعدام شدند:

۱- داداش تقی زاده، متولد مراغه، فارغ التحصیل از دانشگاه «کوتو»، زندانی رضاخان، عضو حزب توده و مسئول حزب توده در مراغه، نماینده مجلس ملی فرقه دمکرات از شهر مراغه، پس از سقوط فرقه در مراغه اعدام شد.

۲- محمود امام پور.

۳- اکبر مکاروی.

۴- سرگرد محمدعلی رامتین، عضویت حزب توده در سال ۱۳۲۰، دریافت مدال بیست و یکم آذر و اخذ درجه سرگردی از طرف فرقه دمکرات.

۵- حبیب حبیب زاده.

۶- ربیع کبیری، متولد مراغه، جزو مالکان بود. وی ابتدا طرفدار سلطنت بود و با مشروطه خواهان و ستارخان جنگیده و حتی در دوره رضاشاه فرماندار اردبیل شده بود و ارومیه را از دست اسماعیل آقا پس گرفته و از طرف دولت مرکزی، لقب ربیع الدوله گرفته بود ولی پس از سقوط رضاشاه، به دهقانان پیوسته و پس از سال ها مبارزه با فتوادل ها و اربابان، بعد از ظهور فرقه به آن پیوسته و وزیر پست و تلگراف دولت پیشه وری شد. پس از شکست فرقه، دستگیر و در شهر مراغه به دار آویخته شد.

۷- خلیل غلامی.

۸- علی قنبری پور قعله جوقی.

۹- علی اکبر وکیلیان.

۱۰- حسن حسین نژاد.

- ۱۱- حیدر آفاقی.
- ۱۲- مهدی قلی توحیدی.
- ۱۳- اصغر نوروزی.
- ۱۴- محمود ابراهیمی.
- ۱۵- نوروز علی دولتی.
- ۱۶- سلمان سلیمانی.
- ۱۷- احمد رشیدی.
- ۱۸- سیف علی کریمی.
- ۱۹- میرزا آقا توحیدی، در اسفند سال ۱۳۲۵ اعدام شد.
- ۲۰- سلمان نصراله اوغلو،
- ۲۱- نصرالله (پدر سلیمان)، او را در پای چوبه دار پسرش دستگیرکردند و به قتل رساندند.
- ۲۲- ساوالان قلی زاده.

این افراد در میاندوآب کشته و یا اعدام شدند:

- ۱- میرکاظم اعلمی، در اوایل حکومت فرقه دمکرات فرماندار مرند سپس میاندوآب گردید. پس از شکست فرقه در یکی از روستاهای مرند (دیزه) گرفتار شده و در شهر مرند به دار آویخته می شود.
- ۲- خانعلی مطیعی، در میاندوآب اعدام شد.

این افراد در آذرشهر کشته شدند:

- ۱- قلی صبحی (قربانعلی)، کارگر کارخانه قند میاندوآب، عضو کمیته ایالتی حزب توده، عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات، در آذر سال ۱۳۲۵ در گوگان (آذرشهر) دستگیر و شجاعانه به سوی مرگ رفت.
- ۲- حسین لطیفی ممقانی، عضو حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر از حکومت فرقه دمکرات.

این افراد در اردبیل اعدام شدند:

- ۱- ستوان ابراهیم سهرابی،
- ۲- ستوان دوم بهمن حمیدی دانشور،
- ۳- علی سلیمانپور.
- ۴- سعادتخان سلیمانپور.

افراد زیر از اهالی قریه ثمرین اردبیل در ساعت شش بعد از ظهر، بیست و پنجم آذر

سال ۱۳۲۵ در کنار آسیایی در اردبیل تیرباران شدند.

- ۱- حمدالله، نام پدر عزیز.
- ۲- فرزاد، نام پدر مردعلی.
- ۳- میرعلی اکبر، نام پدر سیدعلی.
- ۴- غلامرضا، نام پدر رستم.

- ۵- میراسماعیل، نام پدر سیدحسین.
- ۶- منصور، نام پدر رستم.
- ۷- کریم، نام پدر ابوالفضل.
- ۸- محسن، نام پدر جهانگیر.
- ۹- آقام اوغلام عباسقلی.
- ۱۰- رضا، نام پدر قربانعلی.
- ۱۱- فیض الله، نام پدر قربان.
- ۱۲- جبرئیل، نام پدر وهاب.
- ۱۳- چلوخان، نام پدر عبدالمناف.
- ۱۴- پلوخان، نام پدر عبدالمناف.
- ۱۵- یوسف قره، نام پدر عبدالمناف.
- ۱۶- سریه خانم، نام پدر بابرامقلی.
- ۱۷- سلطان، نام پدر بابانصیر.
- ۱۸- اژدر کریمی، در دهات اردبیل به دست ایادی خان ها کشته شد.
- ۱۹- عمران کریمی، در دهات اردبیل به دست ایادی خان ها کشته شد.
- ۲۰- امین کریمی، در دهات اردبیل به دست ایادی خان ها کشته شد.
- ۲۱- عباس قهرمانی وی در قیام لاهوتی شرکت داشت و عضو سابق حزب توده، رئیس اداره نقلیه تبریز در حکومت فرقه دمکرات بود وی در ده حاجی محمود از توابع یورتجی اردبیل دستگیر و در میدان قلعه اردبیل کشته شد.
- ۲۲- نبی قنبری، در یکی از روستاهای اردبیل کشته شد..

۲۳- اسماعیل حكاك (معروف به ساری اسماعیل) در یکی از روستاهای اردبیل کشته شد ، معاون شهرداری اردبیل در دوران فرقه دمکرات و عضو اسبق حزب توده.

۲۴- سردار خورشیا ، در یکی از روستاهای اردبیل کشته شد ؛ عضو حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر.

۲۵- حسین تراشی.

۲۶- رحیم صمداوغلو.

۲۷- اکبر بنایی.

۲۸- خلیل آذر آبادگان، از اهالی ارومیه بود، عضو کمیته مرکزی و عضو مجلس ملی آذربایجان بود. از طرف حکومت فرقه مدتی فرماندار مراغه بود و سپس در اواخر حکومت فرقه فرماندار اردبیل شد. در هیجدهم دی سال ۱۳۲۵ در اردبیل به دستور فرمانده تیپ اردبیل اعدام شد.

۲۹- ایمانعلی آقا علی اوغلو،، طبیب سنتی، دریافت کننده مدال بیست و یکم آذر از مجلس ملی آذربایجان.

این افراد در سراب اعدام شدند:

۱- میررحیم نوعی.

۲- اژدر شافعی.

۳- محمد بشیری.

۴- میرحمود جنگی.

۵- علی محمد دست آموز.

- ۶- میرمحمد حسین محمودی.
- ۷- اسماعیل عمرانی.
- ۸- اسماعیل ابراهیمی.
- ۹- محمد درژنکا،
- ۱۰- محمد قاموری.
- ۱۱- اسماعیل جهان‌دیده.
- ۱۲- عوض حسین پور.
- ۱۳- سیدحسن جلالی.
- ۱۴- حسین ضیایی.
- ۱۵- بخشی ترابی.
- ۱۶- محرم ستاری.
- ۱۷- علی فدایی.
- ۱۸- کریم نبردی.
- ۱۹- هلال هلالی.
- ۲۰- روح اله حسینی.
- ۲۱- صمد نشون.
- ۲۲- علی جدی ابرغانی.
- ۲۳- محمدحسن اصل رزاقی.
- ۲۴- گروه‌بان محمدحسن اسفستانی
- ۲۵- محمدحسن اوغانی.
- ۲۶- بهمن اوغانی.

۲۷- جعفر مکی رازلیقی.

۲۸- جعفرقلی اجلالی، عضو حزب توده در سال ۱۳۲۱، صدر کمیته قره چمن، دریافت مدال بیست و یکم آذر.
۲۹- محبوب خوشکام، عضو حزب توده و عضویت در کمیته سراب، دریافت مدال بیست و یکم آذر.

اکثر این افراد در ارومیه اعدام و کشته شدند:

۱- محمدامین آزادوطن، به خاطر فعالیت‌هایش برضد حکومت رضاخانی، مدتی در ارومیه زندانی و بعداً به زنجان تبعید می‌شود. سپس در زندان قصر زندانی می‌شود. عضو حزب توده، صدر حزب توده ارومیه، عضو مجلس ملی آذربایجان و فرمانده فدائیان ارومیه.

۲- اسحاق یونانوف، آشوری.

۳- پیریم زندشت، آشوری.

۴- رابی یوشید بیتدانیل، آشوری.

۵- بختیاری (پدر).

۶- حسن بختیاری (پسر)، دانشجوی دانشکده افسری.

۷- آرشاک هوسپیان، جزء اقلیتهای ارامنه، اعدام در تبریز.

۸- هوسپ هوسپیان، جزء اقلیتهای ارامنه، اعدام در تبریز.

۹- بابا داریوش، آشوری، اعدام در تبریز.

۱۰- یولیوس یونان، آشوری، اعدام در تبریز.

۱۱- ویلسون سرگیز، جزء اقلیتهای ارامنه، اعدام در تبریز.

- ۱۲- الهوردی مهاجر، آشوری.
- ۱۳- شادعلی خرازی، آشوری.
- ۱۴- بهرام، آشوری.
- ۱۵- علاءالدین (برادر بهرام)، آشوری.
- ۱۶- ابراهیم جلیلی.
- ۱۷- عباس فتحی، عضویت در حزب توده در سال ۱۳۲۲، نماینده مجلس آذربایجان، از ارومیه، دریافت کننده مدال بیست و یکم آذر مسئول کمیسیون تبلیغات فرقه در ارومیه.
- ۱۸- محمد علیخان مؤیدزاده.
- ۱۹- بهرام نابی.
- ۲۰- دکتر بهبه [بابک]، دندانسان، از اقلیتهای آشوری.
- ۲۱- نوراله یکانی، در جنبش مشروطه از یاران ستارخان بود. همچنین در جنبش خیابانی، پسیان، مارژور لاهوتی شرکت داشت. عضو مجلس ملی آذربایجان، همچنین صدر کمیته خوی و در زمان مرگش رئیس نظمیۀ ارومیه بود که از طرف قوای دولتی به دار آویخته شد.
- ۲۲- جیبو درشگه چی، از اقلیتهای آشوری.
- ۲۳- میرایوب شکبیا، مشارکت در نهضت جنگل، زندانی رضاخان، عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات، رئیس فرهنگ ارومیه.
- ۲۴- ابراهیم بدل، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۲۵- یوشیه یعقوب، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۲۶- کتکو، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.

- ۲۷- گورگیز رستم، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۲۸- آرام یوسف، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۲۹- مند و جبرئیل، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۳۰- خسرو یعقوب، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۳۱- گورگیز خاچو، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۳۲- باباخان، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۳۳- کرشون مورهاچ، در دهات ارومیه کشته شد. جزء اقلیتهای آشوری.
- ۳۴- حیدر حیدری، صدر اتحادیه کارگران.
- ۳۵- ولی گنجه مهر،.

این افراد در استارا اعدام شدند:

- ۱- امیر شهبازی خش بیرانی.
- ۲- میرمصطفی شیرامینی.

این افراد در خوی کشته شدند:

- ۱- اسماعیل اقبال، عضو حزب در سال ۱۳۲۲، صدر اتحادیه کارگران خوی، دریافت مدال بیست و یکم آذر.
- ۲- اسماعیل قفقاز، مسئول کارگران خوی بود، قبلاً شغل خیاطی داشت.
- ۳- عبدالحسین احمدی، پدر و عموی او به عنوان مدافعین مشروطه، اعدام شده بودند. زندانی رضاخان، عضو حزب توده و صدر کمیته ماکو، عضو

کمیته مرکزی فرقه دمکرات و مجلس ملی آذربایجان و مسئول فرقه دمکرات شهرستان خوی بود.

این افراد در مشکین شهر کشته شدند:

۱- شاه مار صمدی، مشارکت در جنبش مشروطه و قیام شیخ محمد خیابانی، از سال ۱۳۲۰ عضو حزب توده، در مشکین شهر به دار آویخته شد.

۲- حسین ملکی.

۳- جعفر ملکی.

۴- جعفر قره درویش.

۵- شیخ پولاد احمدی، مشارکت در قیام شیخ محمد خیابانی، عضو حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر و صدر کمیته محلی مشکین شهر.

این افراد در بيله سوار کشته شدند:

۱- حسن ضربعی اوغلو.

۲- میرزا کیشی مجردی،

این افراد در مغان کشته شدند:

۱- ابراهیم وطنخواه.

۲- سعید خان طالش میکانیلی،

سایر قربانیان :

۱- فریدون ابراهیمی، در بیست و نهم آبان سال ۱۲۷۹ در شهر آستار متولد شد. وی ضمن تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، جذب حزب توده شد و در روزنامه آژیر جزء همکاران نزدیک سیدجعفر پیشه‌وری بود. پس از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به تبریز آمد و به سمت دادستان کل آذربایجان منصوب شد. پس از شکست فرقه در اول خرداد ۱۳۳۶، در آستانه سفر شاه به آذربایجان در جلوی باغ گلستان به دار آویخته شد.

۲- سرخانی مینو، عضو اسبق حزب توده ایران.

۳- اثر در بالدار، پدرش جزء مهاجرین و از کارگران صنعت نفت باکو بود. سروان فرقه دمکرات و مشاور رئیس شهربانی و در سال ۱۳۲۵ به دار آویخته شد.

۴- آق‌آداداش درستکار، مسئول فرقه دمکرات در بخش وان از توابع شهرستان گرمی بود.

۵- اسدالله زارعی، در سال ۱۳۲۳، عضو حزب توده شد. به استخدام آموزش و پرورش درآمد. سرانجام به دست ایادی محمود ذوالفقاری در زنجان سر به نیست شد.

۶- محمد حیدری عربلو، عضو سازمان جوانان حزب توده در ارومیه بود. مسئول سازمان جوانان ارومیه و سپس مسئول صدر اتحادیه کارگری شد. در جریان فرقه دمکرات ۱۳۲۵ به دار آویخته شد.

۷- میرزا محمد علی ارشادی.

۸- جعفر محمدزاده، (کاشف)، عضو «جمعیت شعرای آذربایجان».

- ۹- الهوردی ارغوان، عضو حزب توده. دریافت مدال بیست و یکم آذر و اخذ درجهٔ ستوان یکمی از طرف حکومت فرقه دمکرات.
- ۱۰- تیمور مددی، عضو حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر و درجه سروانی از حکومت فرقه.
- ۱۱- علی اکبر رامتین.
- ۱۲- محمدرضا حاجی زاده.
- ۱۳- رحیم عمرانی، کارگر، عضو حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر، فارغالتحصیل دانشکدهٔ افسری فرقهٔ دمکرات، دو ماه بعد از سقوط فرقه در تبریز به دار آویخته شد.
- ۱۴- هارطون های راپطیان.
- ۱۵- اسداله بطلاب.
- ۱۶- علی اکبر صابری.
- ۱۷- علی فطرت،، از فعالین مجلس شورا، در تبریز، پس از شکست فرقه دستگیر و به مدت دو سال در تهران زندانی شد. در سال ۱۳۲۷ از زندان آزاد و اندکی بعد درگذشت. در بعضی از منابع نوشته شده که او به دست عوامل رژیم پهلوی کشته شده. آثار شعری او عبارتند از: جغد و بلبل، دیوانهٔ فطرت.
- ۱۸- دانیل یوشی آ، جزء اقلیتهای آسوری در ارومیه، عضو کمیتهٔ مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و نمایندهٔ مجلس ملی، اعدام در تبریز.
- ۱۹- عبدالصمد عمرانی، در نهضت مشروطیت و جنبش خیابانی مشارکت داشت. عضو کمیتهٔ ایالتی حزب توده در آذربایجان بود و در اهر کشته شد.

- ۲۰- علی قهرمانی،، از شرکت کنندگان قیام لاهوتی بود. عضو حزب توده و هیئت اجرائیه شورای متحده مرکزی در تهران و سپس در تبریز بود. در جریان فرقه دمکرات آذربایجان، رئیس اداره نقلیات بود.
- ۲۱- ارسیس شاخیان،، جزء اقلیت های ارامنه سلماس و از سازماندهندگان حزب توده در سلماس بود. او در مقابل نیروهای اعزامی تا آخرین فشنگ مقاومت کرد و سرانجام برای این که به دست دشمن نیفتد اقدام به خودکشی کرد.
- ۲۲- محمدباقر نیکنام، شاعر و کارگر کارخانه کبریت سازی تبریز، عضو حزب توده، از فعالین مجلس شعرای تبریز.
- ۲۳- لئو زوولون (حسین نوری)، متولد سال ۱۲۹۹ در فلسطین. در سال ۱۳۱۸ به ایران آمد، در سال ۱۳۱۸ در زندان قصر زندانی شد. پس از آزادی از زندان عضو حزب توده شد. در فرقه دمکرات به درجه سروانی رسید.
- ۲۴- اسرافیل قادری، عضو حزب توده، پس از پیوستن به فرقه دمکرات، موفق به اخذ مدال بیست و یکم آذر شد.
- ۲۵- دکتر نصرت باقری، پزشک، عضو حزب توده، موفق به دریافت مدال بیست و یکم آذر، از روستاهای قره چمن، در سال ۱۳۲۵ به دست گروه های مسلح در تبریز کشته شد.
- ۲۶- حسینقلی امینی، کشاورز، زندانی رضاخان، نماینده مجلس ملی آذربایجان، به دست فنوئال ها در ممقان کشته شد.
- ۲۷- سیدحسن عسکراوغلو، دریافت مدال بیست و یکم آذر و درجه ستوانی از حکومت فرقه.

- ۲۸- حیدرعلی باقری، عضویت در حزب توده، دریافت مدال بیست و یکم آذر.
- ۲۹- محمدرضا خادمی، آهنگر، از شرکت کنندگان در جنبش شیخ محمد خیابانی.
- ۳۰- حسن ذوالفقارزاده ارژنگی، نقاش.
- ۳۱- سعید یوزبندی،، شاعر و بازیگر تئاتر، در تبریز به دست گروه‌های مسلح طرفدار دولت مرکزی کشته شد.
- ۳۲- سورن هارونیان، کشاورز، در یکی از روستاهای اطراف اهر به دست ایادی خان‌ها مثله شد.
- ۳۳- محرم انشائی،، مهندس نفت، سرپرست شعبه تشکیلات کمیته اردبیل و سپس رئیس اداره سیاسی ارومیه از طرف فرقه.
- ۳۴- میرحیدر عزیزی، از سال ۱۲۹۶ عضو حزب عدالت و از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده شد و در محال خلخال کشته شد.
- ۳۵- محمدآقا مظلومی، از شرکت کنندگان جنبش مشروطیت، عضو فرقه اجتماعيون - عاميون، عضو حزب توده در اردبیل بود.
- ۳۶- غلامعلی اسماعیل زاده، در محال هشترو در سال ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۳۷- حسین جلائی،
- ۳۸- فروغ نوری، در سال ۱۳۲۵ در شهرستان اهر کشته شد.
- ۳۹- محسن بخشعلی اوغلو.
- ۴۰- میرزا قاسم آقا زاده، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۱- عبدالله بیگزاده، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.

- ۴۲- اسرافیل آروین، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۳- حبیب اسدزاده، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۴- شعبانزاده، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۵- مشهد محمد قلندرلو، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۶- مشهد علی طاهر نیا، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۷- فریدون طاهر نیا، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۸- افسر ترابی، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۴۹- عاشق حسین، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۵۰- عاشق شهباز، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ کشته شد.
- ۵۱- بهرام نابی، عضو حزب و صدر کمیته ولایتی ارومیه، بازیگر تئاتر و نماینده مجلس ملی آذربایجان بود.
- ۵۲- محسن جهانگیری.
- ۵۳- شیخ علی، نام پدر ستار.
- ۵۴- شکور، نام پدر صادق.
- ۵۵- اورج علی، نام پدر یوسف.
- ۵۶- موسی خان، نام پدر محمد.
- ۵۷- رحمت، نام پدر محمد تقی.
- ۵۸- فیروز، نام پدر زمان.
- ۵۹- یعقوب نام پدر تقی.
- ۶۰- محمد، نام پدر طالب.
- ۶۱- هاشم هجرتی، عضو کمیته ولایتی ارومیه.

- ۶۲- حاجی بابا تاسی.
- ۶۳- حسن موسوی.
- ۶۴- علی خان اگندی، عضو کمیته دهستان مهربان، به دستور امیرنصرت اسکندی اعدام گردید.
- ۶۵- ملاعزیز قدیری، مسئول کمیته قریه مهربان.
- ۶۶- خسروی.
- ۶۷- علی خلیل آذری مهربانی.
- ۶۸- مشهدی علی بزان.
- ۶۹- فتیش پاشائی.
- ۷۰- خیرالله معصومی.
- ۷۱- ساری مغانلی.
- ۷۲- ملاعزیز براغوش.
- ۷۳- علی خان تیصره.
- ۷۴- محمد آذری مهربانی.
- ۷۵- نجف قلی فضل پور.
- ۷۶- طالب موسوی زاده.
- ۷۷- ایوب بدخشان.
- ۷۸- علی عبادی.
- ۷۹- حبیب برنو.
- ۸۰- نجف محمودزاده.
- ۸۱- منصوری.

- ۸۲- علی حاجیه بکلو.
- ۸۳- میریونس فاضلی روکش.
- ۸۴- علی عاقلی.
- ۸۵- عزیز بصیری.
- ۸۶- علیزاده مهرآبی، سروان.
- ۸۷- روح الله جعفری.
- ۸۸- محمود کوثری.
- ۸۹- اسماعیل بحری بافنانی.
- ۹۰- محمدعلی تیکه داشی.
- ۹۱- حسین فدائی.
- ۹۲- نصرالله فردپاکدل.
- ۹۳- علی قربانی.
- ۹۴- حسین یزدانی، وکیل دادگستری.
- ۹۵- سیدرضا قهوه چی.
- ۹۶- رحیم چیلانی، در مقابله با ارتش شاهنشاهی در جبهه هولاسو کشته شد.

- ۹۷- ابراهیم علی اوغلو [پدر].
- ۹۸- مشهدی ابراهیم اوغلو [پسر].
- ۹۹- میرزا اسماعیل ذبیحی.
- ۱۰۰- میرزا محمدعلی ارشادی.
- ۱۰۱- حسن سراپی.

۱۰۲- علینقی شاه ولیلو.

۱۰۳- علیبگ جهانبگلو.

۱۰۴- حسین رضوان پور.

لیست منتشر شده از سوی حزب توده

شهدای قیام خلقی آذربایجان)

رفیق شهید فریدون ابراهیمی، تولد بیست و نهم آبان سال ۱۲۹۷، شهادت اول خرداد سال ۱۳۲۵ (عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان، نماینده مجلس ملی آذربایجان، دادستان کل آذربایجان در دوران حکومت ملی).

رفیق شهید محمدمین آزادوطن، شهادت سال ۱۳۲۵

رفیق شهید خلیل آذربادگان، شهادت سال ۱۳۲۵ (فرماندار اردبیل در دوران حکومت ملی).

رفیق شهید نورالله یکانی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (او در جنبش مشروطه هم‌رزم ستارخان بود، در جنبش خیابانی، پسیان، لاهوتی فعالانه شرکت داشت و در جنبش دمکراتیک آذربایجان نماینده مجلس ملی، عضو مؤسسان، صدر کمیته خوی، وزیر داخله، و رئیس نظمیۀ ارومیه بود و در همان شهر به دار آویخته شد).

رفیق شهید داداش تقی زاده، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید قلی صبحی نوری،، شهادت سال ۱۳۲۵ (عضو کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان، از سازماندهندگان ارتش ملی و فداییان آذربایجان).

رفیق شهید سروان حسن غفاری، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید اثر در بالدار، شهادت سال ۱۳۲۵ (زندانی و تبعیدی دوران رضاخان، رئیس پلیس حکومت ملی آذربایجان).

رفیق شهید میرکاظم اعلمی، شهادت سال ۱۳۲۵ (فرماندار مرند در دوران حکومت ملی).

رفیق شهید آقاداتاش درستکار، شهادت سال ۱۳۲۵، به دست چماقداران.

رفیق شهید اسداله زارعی، شهادت سال ۱۳۲۵ (به دست ذوالفقاری ها).

رفیق شهید عباس فتحی، شهادت سال ۱۳۲۵ (ادیب و روزنامه نگار).

رفیق شهید محمد حیدری عربلو، شهادت آذر سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید علی فطرت (شاعر)، شهادت سال ۱۳۲۵ (زیر شکنجه).

رفیق شهید دانیل یوشی آ، شهادت سال ۱۳۲۵ (عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و نماینده مجلس ملی).

رفیق شهید میرایوب شکیبا، شهادت سال ۱۳۲۵ (در نهضت جنگل شرکت داشت، زندانی رضاخان و پس از آزادی عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و رئیس آموزش ارومیه بود).

رفیق شهید عبدالصمد عمرانی، شهادت سال ۱۳۲۵ (از رهبران فداییان مشروطیت، عضو فرقه اجتماعیون - عامیون، رهبر یکی از گروههای «گارد ملی» جنبش خیابانی و از سال ۱۳۲۰ عضو کمیته ایالتی حزب توده ایران در آذربایجان).

رفیق شهید کارگر علی قهرمانی، شهادت سال ۱۳۲۵ (از مبارزان قیام لاهوتی، عضو حزب توده ایران و هیئت اجراییه «شورای متحده مرکزی» در تهران و سپس در تبریز، رئیس اداره نقلیات در حکومت ملی).

رفیق شهید کارگر آرسین شایا، شهادت سال ۱۳۲۵ (از سازماندهندگان حزب توده ایران در محال سلماس).

رفیق شهید کارگر و شاعر محمدباقر نیکنام، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید لئوزولون (حسین نوری)، تولد سال ۱۲۹۹ در فلسطین، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید ستوان اسرافیل قادری،، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید دکتر نصرت باقری، شهادت سال ۱۳۲۵ (به دست اوباشان در تبریز).

رفیق شهید سرگرد حبیب الله خاکزادی، شهادت سال ۱۳۲۵ (در مقابله با ارتش شاهنشاهی).

رفیق شهید کشاورز حسینقلی امینی،، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید کارگر جعفرقلی اجلالی، شهادت سال ۱۳۲۵ (در سراب).

رفیق شهید کارگر اسماعیل اقبال،، شهادت سال ۱۳۲۵ (پیکر او را قطعه قطعه کردند و گوشت و استخوانش را در يك گاری در شهر خوی گرداندند).

رفیق شهید ستوان سیدحسن سیدعسکراوغلو،، شهادت سال ۱۳۲۵

رفیق شهید کارگر شاهمار صمدی، شهادت سال ۱۳۲۵ (رزمندۀ جنبش مشروطه و نهضت خیابانی، از سال ۱۳۲۰ عضو حزب توده ایران، در مشکین شهر به دار آویخته شد).

رفیق شهید کشاورز محبوب خوشکلام، شهادت سال ۱۳۲۵ (درسراب).

رفیق شهید کشاورز حیدرعلی باقری، شهادت سال ۱۳۲۵.

رفیق شهید کارگر اسماعیل حكاك (ساری اسماعیل)، شهادت سال ۱۳۲۵ (معاون شهرداری اردبیل، پیکر او را با تبر مثله کردند و در کوچه های پربرف شهر، روی زمین کشیدند).

رفیق شهید حسین لطفی ممقانی، شهادت سال ۱۳۲۵ (در آذرشهر).

رفیق شهید کارگر سردار خورش، شهادت سال ۱۳۲۵ (در اردبیل).

رفیق شهید ایمانعلی آقاعلی اوغلو، شهادت سال ۱۳۲۵ (طیب سنتی دوره گرد، در محال اردبیل).

رفیق شهید آهنگر محمدرضا خادمی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (از رزمندگان قیام خیابانی).

رفیق شهید کارگر حسن ذوالفقارزاده ارژنگی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (نقاش و کاریکاتوریست).

رفیق شهید سعدی یوزبندی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (شاعر و بازیگر، در تبریز اوياشان سر او را از تن جدا کردند و برای مادرش فرستادند).

رفیق شهید حسین تراشی، شهادت سال ۱۳۲۵ (در اردبیل).

رفیق شهید کارگر ولی گنجه مهر،، شهادت سال ۱۳۲۵ (در ارومیه).

رفیق شهید کشاورز سورن هارونیان،، شهادت سال ۱۳۲۵ (در یکی از روستاهای اطراف اهر پیکر او را قطعه قطعه کردند و در چاه منزل کدخدا ریختند).

رفیق شهید مهندس نفت محرم انشائی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (سرپرست شعبه تشکیلات کمیته اردبیل و سپس رئیس اداره سیاسی ارومیه).

رفیق شهید کارگر میرحیدر عزیزی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (از سال ۱۲۹۶ عضو حزب «عدالت» و از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده ایران، در محال خلخال به شهادت رسید).

رفیق شهید دوزنده میرزا کیشی مجردی،، شهادت سال ۱۳۲۵ (در بيله سوار).

رفیق شهید آرایشگر محمد آقا مظلومی، شهادت سال ۱۳۲۵ (از رزمندگان جنبش مشروطه، عضو فرقه اجتماعیون - عامیون، عضو و سازماندهنده حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده ایران در اردبیل).

رفیق شهید دانشجوی افسری حسن بختیاری، شهادت سال ۱۳۲۵ (در ارومیه).

رفیق شهید غلامعلی اسماعیل زاده، ت، شهادت سال ۱۳۲۵ (در محال هشترو).

رفیق شهید حسین جلائی، شهادت سال ۱۳۲۵ (قاتل او و بسیاری از رفقا، حاج رسول صمیمی از قداره بندان اردبیل بود).

رفیق شهید میرزا آقا توحیدی، شهادت اسفند سال ۱۳۲۵ (در مراغه).
رفیق شهید کشاورز سعید خان طالشمی کائیلی، تولد سال ۱۲۹۱، شهادت سال ۱۳۲۵ (در مغان).

رفیق شهید امن خان بخشی بگی،، شهادت سال ۱۳۲۵
رفیق شهید سلمان نصرالله اوغلو، شهادت سال ۱۳۲۵ (در مراغه).

رفیق شهید نصرالله (پدر سلمان)، شهادت سال ۱۳۲۵ (او را پای چوبه دار پسرش دستگیر کردند، در اتاقکی زندانی ساختند. ۱۳۰ روز بی آب و غذا رهایش کردند تا به شهادت رسید).

رفیق شهید کشاورز حسن ضربعلی اوغلو، شهادت سال ۱۳۲۵ (در بيله سوار).

رفیق شهید رحیم صمداوغلو، شهادت سال ۱۳۲۵ (در اردبیل او را سنگسار کرده و به شهادت رساندند).

رفیق شهید فروغ نوری، شهادت سال ۱۳۲۵ (در اهر).

رفیق شهید ابراهیم وطنخواه، شهادت سال ۱۳۲۵ در مغان.

رفیق شهید دوزنده اکبر بنایی، شهادت سال ۱۳۲۵ (در اردبیل).

رفقای دیگری که در تبریز اعدام شدند:

رفیق شهید سرهنگ دوم ستاد. ابوالقاسم عظیمی.

رفیق شهید سروان پیاده، یوسف مرتضوی.

رفیق شهید سروان هوایی. محمد آگهی.

رفیق شهید سروان پیاده، حسن قاسمی.

رفیق شهید سرگرد سوار، جعفر سلطانی آزاد.

رفیق شهید ستوان دوم سوار، قربانعلی آرین تاش.

رفیق شهید ستوان یکم سوار، غلامرضا دبیرنیا.

رفیق شهید سروان پیاده، غلامحسین ناصری.

رفیق شهید ستوان دوم سوار، عطاءالله زندیان جزی.

رفیق شهید ستوان یکم پیاده، اصغر افتخارهریسی.
 رفیق شهید ستوان دوم مهندسی، حسین کوپال.
 رفیق شهید سروان توپخانه، احمد جودت.
 رفیق شهید سرگرد پیاده، علی اکبر حبشی.
 رفیق شهید ستوان یکم پیاده، علی اکبر ثمری.
 رفیق شهید ستوان یکم مالی، شاهپور شرقی.
 رفیق شهید ستوان دوم پیاده، عظیم بلندی جاوید.
 رفیق شهید ستوان دوم سوار، عبدالله ستارزاده آذری.
 رفیق شهید ستوان دوم پیاده، علی عالی ثنائی.
 رفیق شهید شیخ پولاد احمدی.
 رفیق شهید میرزا محمدعلی ارشادی.
 رفیق شهید جعفر محمدزاده (شاعر تودهای).
 رفیق شهید استوار ژاندارم، ابوالقاسم کیانی.
 رفیق شهید استوار ژاندارم، ابوالقاسم حق پرست.
 رفیق شهید ستوان یکم، حسن ظهیری.
 رفیق شهید گروهبان سوم، اکبر تمیزی.
 رفیق شهید سروان، علی سغائی.
 رفیق شهید الهوردی ارغوانی.
 رفیق شهید تیمور مددی.
 رفیق شهید علی اکبر رامین.
 رفیق شهید سرهنگ غلامرضا جاویدان.

رفیق شهید رحیم عمرانی.
رفیق شهید صادق انصاری.
رفیق شهید هارطون هایراپطیان.
رفیق شهید اسدالله بطلاب.
رفیق شهید علی اکبر صابری.

این رفقا در مراغه اعدام شدند:

رفیق شهید ساوالان قلی زاده.
رفیق شهید محمود امامپور.
رفیق شهید سرگرد محمدعلی رامتین.
رفیق شهید حبیب حبیبزاده.
رفیق شهید ربیع کبیری.
رفیق شهید خلیل غلامی.
رفیق شهید علی قنبرپور قلعه جوقی.
رفیق شهید علی اکبر وکیلیان.
رفیق شهید حسن حسین نژاد.
رفیق شهید حیدر آفاقی.
رفیق شهید مهدیقلی توحیدی.
رفیق شهید اصغر نوری.
رفیق شهید محمود ابراهیمی.
رفیق شهید نوروزعلی دولتی.

رفیق شهید سلمان سلیمانی.

رفیق شهید احمد رشیدی.

رفیق شهید سیفعلی کریمی.

رفقای که در اردبیل اعدام شدند:

رفیق شهید ستوان یکم پیاده، ابراهیم سهرابی.

رفیق شهید ستوان دوم پیاده، بهمن حمیدی دانشور.

رفیق شهید ستوان سوم پیاده، یحیی شیخی.

رفیق شهید علی سلیمانپور.

رفیق شهید سعادتخان سلیمانپور.

این رفقا در سراب اعدام شدند:

رفیق شهید میررحیم نوعی.

رفیق شهید ارژدر شافعی.

رفیق شهید محمد بشیری.

رفیق شهید میرحمود جنگی.

رفیق شهید علی محمد دست آموز.

رفیق شهید میرمحمدحسین محمودی.

رفیق شهید اسماعیل عمرانی.

رفیق شهید اسماعیل ابراهیمی.

رفیق شهید محمد دژنگا.

رفیق شهید محمد قاموری.
 رفیق شهید اسماعیل جهان‌دیده.
 رفیق شهید عوض حسین پور.
 رفیق شهید سیدحسن جلالی.
 رفیق شهید حسین ضیائی.
 رفیق شهید بخشی ترابی.
 رفیق شهید محرم ستاری.
 رفیق شهید علی فدائی.
 رفیق شهید کریم نبدی.
 رفیق شهید هلال هلالی.
 رفیق شهید روح الله حسینی.
 رفیق شهید صمد نشون.
 رفیق شهید علی جدی.
 رفیق شهید محمدحسن اصل رزاق (رزاقی).

رفقای که در آستارا اعدام شدند:

رفیق شهید امیرشهبازی خشیرانی.
 رفیق شهید میرمصطفی شیرامینی.

رفقای که در ارومیه اعدام شدند:

رفیق شهید ابراهیم جلیلی.

رفیق شهید اسحاق یونانوف.
رفیق شهید پیریم زندشت.
رفیق شهید رابی یوشه بیتدانیل.

این رفقا در بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۵ در زیر شکنجه به شهادت رسیدند:
رفیق شهید میرزا قاسم آقازاده.
رفیق شهید عبدالله بیگزاده.
رفیق شهید اسرافیل آروین.
رفیق شهید حبیب اسدزاده.
رفیق شهید شعبانزاده.
رفیق شهید مشهدی محمد قلندرلو.
رفیق شهید مشهدی علی طاهر نیا.
رفیق شهید فریدون طاهر نیا.
رفیق شهید افسر ترابی.
رفیق شهید عاشق حسین.
رفیق شهید عاشق شهباز.

شهدای دیگر جنبش آذربایجان

رفیق شهید خانعلی مطیعی.
رفیق شهید سرهنگ محمود قاضی اسداله‌ی (نهم آذر سال ۱۳۲۵).

رفیق شهید محمد حیدری (آذر سال ۱۳۲۵).

رفیق شهید بهران نابی (سال ۱۳۲۵، بازیگر تئاتر و نماینده مجلس ملی آذربایجان، متولد سال ۱۲۹۸).

رفیق شهید هاشم هجرتی (سال ۱۳۲۵).

رفیق شهید حاجی بابا تاسی (آذر سال ۱۳۲۵).

رفیق شهید اسماعیل قفقاز (به وسیله چماقداران).

رفیق شهید حسن موسوی.

رفیق شهید علی خان اگندی.

رفیق شهید ملاعزیز قدیری.

رفیق شهید خسروی.

رفیق شهید علی خلیل آذری مهربانی (بر اثر شکنجه).

رفیق شهید عبدالحسین احمدی (عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات و مجلس ملی آذربایجان، در خوی به دست اویاشان قطعه قطعه شد).

رفیق شهید مشهدی علی بزاز.

رفیق شهید فتیش پاشایی.

رفیق شهید خیرالله معصومی.

رفیق شهید ساری مغانلی.

رفیق شهید ملاعزیز براغوش.

رفیق شهید علی خان تیوه.

رفیق شهید سروان محمد آذری مهربانی.

رفیق شهید نجف قلی فضل پور (به دست چاقوکشان).

رفیق شهید طالب موسوی زاده.
 رفیق شهید ایوب بدخششان.
 رفیق شهید علی عبادی.
 رفیق شهید حبیب برنو.
 رفیق شهید نجف محمودزاده.
 رفیق شهید منصوری (در برابر جوخهٔ اعدام با رنگ روی قلبش دایره کشید
 و سپس فرمان داد: «سرباز به اینجا آتش کن».)
 رفیق شهید علی حاجیه بکلو.
 رفیق شهید میریونس فاضلی روکش.
 رفیق شهید علی عاقلی.
 رفیق شهید عباس قهرمانی.
 رفیق شهید نبی قنبری (به ضرب گلوله و چماق).
 رفیق شهید عزیز بصیری.
 رفیق شهید سروان علیزاده مهرآبی.
 رفیق شهید روح الله جعفری.
 رفیق شهید محمود کوثری.
 رفیق شهید محمدعلی تیکه داشی.
 رفیق شهید اسماعیل بحری بافتائی.
 رفیق شهید حسین فدایی.
 رفیق شهید نصرالله فردپاکدل.
 رفیق شهید علی قربانی.

رفیق شهید حسین یزدانی (وکیل دادگستری، پس از به شهادت رسیدن،
درخیمان پیکرش را به گاری بستند و در شهر گرداندند).

رفیق شهید سیدرضا قهوه چی.

رفیق شهید محمدعلی نیه آوری.

رفیق شهید مقدم زنجانی.

رفیق شهید بختیاری (پدر) در ارومیه.

رفیق شهید بختیاری (پسر) در ارومیه.

رفیق شهید آرشاک هوسپیان در ارومیه.

رفیق شهید هوسپ هوسپیان در ارومیه.

رفیق شهید بابا داریوش در ارومیه.

رفیق شهید یولیوس یونان در ارومیه.

رفیق شهید ویلسون سرگیز در ارومیه.

رفیق شهید الهوردی مهاجر در ارومیه.

رفیق شهید شادعلی خرازی در ارومیه.

رفیق شهید بهرام در ارومیه.

رفیق شهید علاءالدین (برادر بهرام) در ارومیه.

رفیق شهید ابراهیم عدل (در دهات ارومیه).

رفیق شهید یوشید یعقوب (در دهات ارومیه).

رفیق شهید کئکو (در دهات ارومیه).

رفیق شهید گورگیز رستم (در دهات ارومیه).

رفیق شهید آرام یوسف (در دهات ارومیه).

رفیق شهید مندو جبرئیل (در دهات ارومیه).
 رفیق شهید خسرو یعقوب (در دهات ارومیه).
 رفیق شهید گورگیز خاچو (در دهات ارومیه).
 رفیق شهید بابا خان (در دهات ارومیه).
 رفیق شهید کرشون مورهاچ (در دهات ارومیه).
 رفیق شهید رحیم چیلانی (در مقابله با ارتش شاهنشاهی).
 رفیق شهید ارژدر کریمی (در دهات اردبیل).
 رفیق شهید عمران کریمی (در دهات اردبیل).
 رفیق شهید امین کریمی (در دهات اردبیل).
 رفیق شهید ابراهیم علی اوغلو.
 رفیق شهید ابراهیم اوغلو (این پدر و پسر را به درختی بستند و آن ها را
 زنده زنده به آتش سپردند).
 رفیق شهید حیدر حیدری (صدر اتحادیه کارگران، اسفند سال ۱۳۲۵ در
 ارومیه)
 رفیق شهید بابک دندانسان (در ارومیه).
 رفیق شهید حسین ملکی (در مشکین شهر).
 رفیق شهید جعفر قره درویش (در مشکین شهر با ریختن آب جوش بر
 سرش او را به شهادت رساندند).
 رفیق شهید میرزا اسماعیل ذبیحی.
 رفیق شهید میرزا محمدعلی ارشادی.
 رفیق شهید حسین سرابی.

رفیق شهید علینقی شاهولیلو.

رفیق شهید علیبیگ جهانبگلو.

رفیق شهید عزیز قره قیهلو.

زندگان

آنان که زنده ماندند سرنوشت بهتری از مردگان پیدا نکردند.

۱- عده ای دستگیر شدند و حبس های سنگین گرفتند. سمبل و مرد تمامی آن ها صفرخان قهرمانی بود که از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷ در زندان ماند تا رژیم پهلوی سقوط کرد. صفرخان سمبل نهضت مردمی آذربایجان بود. همان جناحی که با آرمان های انقلابی در پشت سر فرقه صف کشید. جنگید، کشته داد و زندان ها را پر کرد.

۲- عده ای تبعید شدند. اینان نیز دیگر روی آذربایجان را ندیدند و در غربت و فقر و تنگدستی مردند.

۳- عده ای متواری شدند و با نام های مستعار در دیگر شهرها کارگری کردند و در فقر و تنگدستی مردند.

۴- اما آن هایی که به شوروی پناهنده شدند. ۷۰-۸۰ هزار نفر بودند. آن ها نیز سرنوشت بهتری از آنان که در ایران ماندند نداشتند.

- عده ای به مدرسه های حزبی رفتند و تبدیل شدند به کارمندان فرقه. اینان درصد کمی از این ۸۰ هزار نفر بودند.

- عده بی شماری از آنان که افراد معمولی و هواداران ساده فرقه بودند به شغل های پست گمارده شدند.

- عده ای دیگر چون بی ریا که قصد بازگشت به ایران را داشتند راهی اردوگاه های کار اجباری در زندان های استالینی شدند.

نام آوران فرقه

پیشه وری در سال ۱۳۲۶ حین بازدید از دو اردوگاه فدائیان در يك تصادف کشته شد.

صادق پادگان مدتی به رهبری فرقه رسید و بعد عزل شد.
غلام یحیی به ریاست فرقه رسید و به کارمندی گوش به فرمان و مطیع و وفادار تبدیل شد.

جهانشاهلو از فرقه به حزب توده رفت و از حزب توده به دانشگاه بازگشت و بعد توسط حسن نظری به آلمان غربی گریخت و هوادار رژیم شاهنشاهی شد.

دکتر جاوید وشبستری بعد از مدتی دستگیر و زندانی شدند. اما به خاطر همکاری های پنهان و آشکارشان با حکومت در زمان حکومت فرقه عفو شدند.

پایان کار فرقه

در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵، بند ناف فرقه از مامش تبریز، جدا شد. ۸۰ هزار تبعیدی در کشوری که فرقه را از همان ابتدا به عنوان ابزار کار می خواست.

بعد از مدتی دو اردوگاه از فدائیان فرقه برپا شد تا آمادگی نظامی بیابند برای بازگشت به ایران و برپایی يك جنگ پارتیزانی.

رادیویی نیز سازمان داده شد. اما همه این اقدامات رویه کار بود. پیشه‌وری مغز متفکر فرقه در سال ۱۳۲۶ در بین راه باکو و اردوگاه فدائیان کشته شد. و روس‌ها خود خبر برپایی اردوگاه را به خارج درز دادند تا بهانه‌ای برای انحلال آن بیابند. و به دنبال آن رادیو نیز تعطیل شد. از این به بعد فرقه تبدیل شد به ابزاری در دست حزب کمونیست آذربایجان شوروی و همان داستانی که با تبعیدیان انقلاب گیلان رفت با این افراد نیز شروع شد.

قرارداد نفت شمال که در سطل زباله مجلس شاه افتاد اپورتونیست‌های روس به‌صرافت افتادند تا فرقه را احیاء کنند. و دوباره همان بازی ساختن کمیته مرکزی و رهبر و مسئول تشکیلات و تبلیغات.

و این بازی موش و گربه با ابری‌شدن و آفتابی‌شدن رابطه ایران و شوروی ادامه داشت. تا سرانجام روس‌ها تصمیم گرفتند برای همیشه از شر فرقه راحت شوند و فرقه را چون اسب تروا به درون حزب توده فرستادند.

سرنوشت محتوم فرقه

فرقه بعد از بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۵ دو راه در پیش داشت:

۱- نخستین راه، همان راهی بود که رفت. خودش را به حماقت سپرد و شکست فرقه را به فریب قوام و به هم خوردن توازن نیروها در سطح جهانی و اولتیماتوم اتمی امریکا توجیه کرد. و به فدا کردن منافع فرقه برای منافع سوسیالیسم جهانی دلخوش کرد و آنقدر نشست تا وقت از دست رفت. و سرانجام در دل حزب توده جای گرفت تا هم خیال روس‌ها، به ارتباطشان با

ایران راحت شود و هم اسب تروای حزب کمونیست آذربایجان در شکم حزب توده باشد.

۲- راه دوم فرقه، بازنگری دقیق علت شکست اش بود. که بی تردید به نقش محوری شوروی در شکست فرقه می رسید و از آنجا به بعد جدا شدن فرقه از شوروی بود. اما این بازنگری و جدا شدن در پتانسیل رهبری فرقه نبود. در بین رهبران فرقه شاید، می گویم شاید، و توضیح می دهم چرا شاید پیشه وری آن پتانسیل را داشت که به رابطه غلط فرقه و شوروی، فرقه و حزب کمونیست آذربایجان شوروی پی ببرد و آن ظرفیت را داشت که با نفی این رابطه مرگبار، حیات جدیدی را به فرقه بدهد. اما مرگ پیشه وری آخرین و تنها شانس فرقه را از بین برد.

پیشه وری در چهار دیالوگ تاریخی اش با باقراوف، با استالین (نامه استالین) با قلی اوف باز هم با باقراوف (بعد از شکست فرقه) نشان داد که قادر است در صورت شناخت درست سیاست روس ها در برابر آن ها بایستد و راه مستقلی در پیش گیرد.

يك سؤال

اما سؤالی که به ذهن آدمی خطور می کند این است که مگر فرقه دمکرات تنها پیشه وری بود؟ چرا از آن همه رهبران درجه يك و دو هیچ يك به شناخت درست نرسیدند و فرقه را از ابزار کار بودن روس ها و باقراوفی ها نجات ندادند.

برای روشنفکران طیف چپ در آن روزگار و حتی دهه های بعد، جهان به دو اردوگاه تقسیم می شد: چپ و راست.

چپ، اردوگاه انقلاب و راست اردوگاه ضدانقلاب بود. این نگرش که نگرش سیاه سیاه و سفید سفید بود به فرقوی ها و حتی توده ای ها اجازه نمی داد که فکر کنند می شود در اردوگاه چپ نبود، اما چپ بود. در اردوگاه انقلاب نبود، اما انقلابی بود. آنان از ظرفیت های جامعه های سرمایه داری اروپا و امریکا برای جذب و پذیرش مخالفین خود غافل بودند.

به همین علت تمامی فرقوی هایی مثل سروان حسن نظری، دکتر جهانشاهلو افشار، ژنرال عبدالرضا آذر، عنایت الله رضا، پسر پیشه وری که به درك نسبتاً درستی از مسائل رسیدند. يك راست خود را به ساواك رساندند و به نسبت هایی کم یا زیاد با رژیم وارد معامله شدند.

فرقه به طور کلی فاقد رهبری با درکی تاریخی و همه جانبه بود. راز سرنوشت محتوم فرقه را باید در همین عدم درك تاریخی جست وجو کرد.

پایان يك تراژدی

به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است!
در اینجا دفتر فرقه را می بندم. اما این بدان معنا نیست که دفتر مطالبات خلق آذربایجان بسته شده است.

اما از این پس، فرقه بازی دیگر به پایان رسیده است. پرده افتاده است، چراغ ها را خاموش کرده اند و از بازیگران این نمایش هیچك در صحنه

نیستند. قوام در غربت مرد هم چنان که پیشه وری در غربت مرد. شاه نیز در غربت مرد. مرگی به مراتب دردناکتر از مرگ پیشه وری.

اما در خاطره قومی ما فرقه و پیشه وری، قوام و شاه، ۲۰ هزار کشته و ۸۰ هزار تبعیدی و هزاران زندانی و آواره همچنان حی و حاضرند. و زخم خون چکان يك مبارزه سرکوب شده چون خون سیاوش می جوشد و می خروشد و خواب را از چشمان پژوهشگران تاریخ می پراکند.

منابع و مأخذ

- برای بررسی فرقه دمکرات آذربایجان به منابع زیر می توان رجوع کرد:
- ۱- گذشته چراغ راه آینده، نوشته جامی (کار گروهی از افسران توده ای بریده از حزب توده)
 - ۲- از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات، نوشته علی مرادی مراغه ای
 - ۳- خاطرات زندان، نوشته پیشه وری
 - ۴- تاریخچه حزب عدالت، نوشته پیشه وری
 - ۵- روزنامه آرژیر، ناشر پیشه وری
 - ۶- روزنامه آذربایجان، ناشر فرقه دمکرات
 - ۷- ما و بیگانگان، دکتر جهانشاهلو معاون فرقه
 - ۸- گماشتگی های بدفرجام، حسن نظری از افسران فرقه
 - ۹- آذربایجان و حل مسأله ملی، علیرضا نابدل از اعضای سازمان چریکها
 - ۱۰- خاطرات خلیل ملکی، خلیل ملکی
 - ۱۱- برخورد عقاید و آرا، خلیل ملکی
 - ۱۲- خاطرات کیانوری
 - ۱۳- خاطرات ایرج اسکندری
 - ۱۴- خاطرات احسان طبری

- ۱۵- خاطرات صفر خان، علی اشرف درویشیان
- ۱۶- تاریخ سی ساله، بیژن جزنی از رهبران سازمان چریکها
- ۱۷- فرقه دمکرات، عمیدی نوری

برای مطالعه بیشتر:

- آخرین سنگر آزادی/سیدجعفرپیشه وری/نشر شیرازه
- زندان رضا شاه/سیدجعفرپیشه وری/ نشر تاریخ معاصر
- فرقه دموکرات آذربایجان، از تخلیه تبریز تا مرگ پیشه وری/شاهرخ فرزاد نشر اوحدی
- خشم و هیا هوی یک زندگی/علی مرادی/نشر اوحدی
- گم گشته در فراخنای تاریخ، خاطرات سیدجعفرپیشه وری/ت یوسف بهنون
- فرزاد و فرود فرقه دموکرات آذربایجان/جمیل حسنلی/نشرنی

-قوس زندگی سیدجعفرپیشه وری/جمشید پور اسماعیل

-جنبش های قومی و عملیات روانی/ علی کالیراد/نشرنگارستان

-آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد/جمیل حسنی/نشرشیرازه

تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، ۲۱ آذر و نقش پیشه وری، نشر شیرین

غائله آذربایجان/خانبابا بیانی/نشر زریاب

آذربایجان، سرزمین آتش/بالاش آذراوغلو؛ فرزاد شاهرخ/نشرشیرین

تشکیل، فعالیت و فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان/اصغر حیدری/نشر

تاریخ ایران معاصر

پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان/صدری، نیکبخت

غائله آذربایجان در رهگذر تاریخ و چهره پیشه وری در آئینه فرقه/ابراهیم

ناصر/نشرستوده

روزشمارغائله آذربایجان/کاوه بیات و رضا آذری/نشرشیرازه

آذر ۱۳۲۴ تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و نقش سیدجعفر پیشه وری در آن/
درخشانی- شاهرخ/نشر گوینده

اسناد فرقه دموکرات در آذربایجان به روایت دیگر/هادی هاشمیان/مرکز
اسناد مجلس

فرقه دموکرات آذربایجان/رحیم رئیس‌نیا/نشر مرجع

فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران/محمد امین رسول زاده/نشر تاریخ
معاصر ایران

آواز خوان رقص بردگان، سخنرانی پیشه وری/الناز انصاری/نشر منجیق

آذربایجان از سلطنت رضا شاه تا دولت پیشه وری/رضا محمدی/نشر شایسته

اطلاعات طبقه بندی شده حوادث آذربایجان/حمید ملازاده/نشر مهدآزادی

رازهای سرزمین من/رضا براهنی/نشر نگاه

در ماگادان کسی پیر نمی‌شود/اتابک فتح‌الله زاده/نشر ثالث

زندانی زمان/امیرچهره گشا/نشر اختران

کردها و فرقه دمکرات آذربایجان/ کاوه بیات/نشر تاریخ معاصر

بحران آذربایجان/خاطرات آیت الله مجتهدزنجانی/رسول جعفریان

از سلطنت رضا شاه تا دولت پیشه‌وری/رضا محمدی

زندگی و زمانه بی‌ریا/علی مرادی مراغه‌ای/نشر اوحدی

از هروآباد تا گنجه/عباس مهیار/نشر مؤلف

پیشه ورینی کیملر اولدوروب/محمد مهرباب/نشر تهران

تبریز در گسست و پیوست از عدالت‌خواهی تا جمهوری‌خواهی/امیرچهره
گشا/اختر

حرکات ملی‌دموکراتیک در آذربایجان/اکرم رحیملی؛ ت رشید اقدامی/نشر
تهران

حقانیت شکست؛فرقه دموکرات آذربایجان/بهزاد بهزادی/تهران

حکومت ملی آذربایجان: مروری بر رویدادهای سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ و
نسل‌کشی ۲۱ آذر/حسین علیزاده/نشرم مؤلف

خاطرات در خاطرات/رحیم زهتابفرد/نشرعلم

شهریورین اون ایکیسی: ۱۳۲۴-۱۳۲۵ آذربایجان دموکرات فیرقه‌سی/حسین
محمدخانی/نشرکرج

گوشه‌هائی از تاریخ آذربایجان و گفتگویی با یکی از سران فرقه دمکرات/
حسین یحیایی/زاگرس

نگاهی به احزاب سیاسی ایران از فرقه دموکرات ایران تا فرقه دمکرات
آذربایجان/علی‌اشرف تأییدی/شایسته

سلاح‌لا اوّلچولن تورپاق ۱۳۲۴ و ۲۵ ایللری تاریخی/علیرضا میانالی/نشراستاد
مطهری

مراغه در آتش/منصور پورموزن/نشر منشور سمیر

نگاهی به فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان در زنجان/مسعود بیات/
دانشگاه اورمیه

فرقه دمکرات در سراب/نیکبخت، حیدری/مرکز اسناد مجلس

خوی در وقایع ۱۳۲۵/علی ظفرخواه/نشر یاس

آذربایجان و (مغان-مشگین) در وقایع ۲۱ آذر/اثنی عشری/خیای/نشر تهران

فدائیان فرقه دمکرات آذربایجان در خدابنده/محررمعلی فیروزی/نشرسفیر
اردهال

میانه درغائله پیشه وری/حسین صدری/نشر اعظم

میانه در یکسال/حسین صدری/نشر نقش گستر

نادره/سیدجعفر پیشه‌وری/نشرگوینده

میهن بانو/سیدجعفر پیشه‌وری

مردگان باغ سبز/محمدرضا بایرامی/نشرافق

اشک سبلان/ابراهیم دارابی/نشردنیا نو

گلجک گون/میرزا ابراهیم اف نشراندیشه‌نو

گوموشوپینجک/هاشم ترلان/نشر فیروزان

سرانداز/عمار احمدی/نشر ساوالان ایگیدلری

رمان تبریز طوفانی/سعید منیری/نشر علمی

ویژه نامه مجله یول(دانشگاه تهران)

ویژه نامه مجله غروب/حامد ایمان

روزنامه آذربایجان/ سری تکمیل شده، نشر شیرین

ماهنامه «نسیم بیداری»، شماره ۸۷ نگاهی نو به حکومت ملی آذربایجان